برهان المسلمین فی کشف الحقیقة و الیقین / محمد علی کاشانی ۵۹۲۷

این رساله شریفه

که در توحید و فلسفه

احکام

و قوانین اسلامیه

است بطور اختصار از مصنفات

حضرت آقای آقا

شیخ محمد علی

کاشانی الاصل و طهرانی

المسکن میباشد



برهان المسلمین فی کشف الحقیقة والیقین
/ محمد علی کاشانی ۵۹۲۷

این رسالهٔ شریفه
که در توحید و فلسفه
احکام
و قوانین اسلامیه
است بطور اختصار از مصنفات
حضرت آقای آقا
شیخ محمد علی
کاشانی الاصل و طهرانی
المسکن میباشد



بسم الله الرحمن الرحیم

بدانکه تألیف این رساله در عهد فیروز بخت اعلیحضرت
شاهنشاه گیتی پناهی شد که از مین تربیتش بساتین شریعت
غراء خرم و سیراب است و از رشحات سحاب
معدلتش حدائق ملت بیضا سبز شاداب است
سلطان فیروزی نشان و خاقان دارا دربان رفعت فزای
رتبهٔ تخت و نگین و زنگ زدای آئینهٔ شرع و دین آفتاب
سپهر دولت و اقبال و سایهٔ رحمت حضرت ذو الجلال

کد

رضا شاه پهلوی

ملک الملوک و خاقان الخواقین شمس فلک
الخلافة و ضحیها و مبدأ الفضائل و منتهاها مستقر
السعادة لدیه استقرار السیف فی یدیه و آیات
النصر فی جبینه و رایات الظفر فی یساره و یمینه
مدمر قرون الاعداء بسیفه و سنانه و مروج شریعة
الغراء بقلبه و لسانه السلطان الاعظم و الخاقان
الافخم شاهنشاه مستقل اسلامی المتمسک بالحبل العلوی غنی
مد الله ظلال شوکته علی رؤس العالمین محمد و آله
الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین الی یوم الدین

هذا کتاب برهان المسلمین فی کشف الحقیقة والیقین

من صنّف فقد استهدف

بسم الله الرحمن الرحیم

قال الله تبارک وتعالی فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هدیهم الله واولئک هم اولوا الالباب مقصود اصلی ما از نگارش این رساله ذکر محاسن و فوائد التزام بدیانت و مفاسد و معایب عدم التزام بدیانت میباشد ولی مقدمتاً تا یک حد مختصری بیانی از توحید هم میشود پس میگوئیم آنچه از تواریخ صحیحه ظاهر میشود چنانکه جمعی از بزرگان بان تصریح فرموده اینست که در قرن رابع و ثالث قبل از میلاد مسیح علیه السلام حکمای یونان بر دو گروه منقسم گردیدند گروهی براین ذاهب شدند که ورای اینموجودات حسیه و سوای این مکونات مادیه موجوداتی است مجرد از ماده و مده و مقدار و آن موجودات منزه اند از لوازم و عوارض اجسام و مقدس و مطهرند از نقایص جسمانیات و انها را مبدعات

یعنی اخص و عقول مجرده نامیده و موجوداتیست دارای مقدار (طول و عرض و عمق) ولی مجرد از ماده جسمانی و مبرا از عوارض مکونات مادیه آنها را منشآت نامیده و موجوداتیست غیر مسبوقه بمده (زمان) ولی دارای ماده و هیولی بمعنی اعم میباشند و آنها را مخترعات گفته اند (افلاک و فلکیات که نجوم است) مبدعات را اشراقیین از حکما بدو قسم منقسم نموده عقول طولیه که از آنها بجواهر اعلون تعبیر نموده و عقول عرضیه که از آنها بارباب انواع و مثل مجرده و عقول متکافئه تعبیر مینمایند و گفتند که سلسله این موجودات مادیه و مجرده بهمه منتهی میشود بموجود مجردی که از جمیع الوجوه بسیط است و بهیچوجه در او تألف و ترکبی متصور نمیگردد و ماهیت و انیت او نمیباشد و صرف الوجود است و ماهیت ندارد که یکی از براهین نفی شریک از برای واجب تعالی همین است که صرف الوجود و صرف الشیئ لایتثنی و لا یتکرر و او است علت اولی و باعث حقیقی و موجب اصلی و خالق جمیع موجودات اعم از مادیات و مجردات و رئیس اینطایفه افلاطون و فیثاغورث و سقراط و ارسطو و غیرهم از ائمه سبعه میباشند و این جماعت مشهور گردیدند بمتالهین یعنی خداپرستان هر چند جمعی از متالهین خداپرستان قائل میباشند باینکه وجود مجردی سوای واجب تعالی در عالم وجود نمیباشد و گروهی بدین اعتقاد کردند که بغیر

از ماده و مادیات که یکی از خواص خمسه مدرک میشود چیزی دیگر موجود نیست
و این طایفه نامیده شده بمادیین چون سبب تأثیرات مختلفه و خواص متنوعه
مواد از آنان شد قدمای این جماعت جواب داده اند که جمیع تأثیرات لازمه
ناشی از طبع مواد است و ازاین جهت این جماعت بطبیعیین نیز مشهور گشتند
در بدو وجود نباتات و حیوانات پیشینیان این گروه یعنی مادیین برخی بر
این قائل شده اند که وجود و احیاء و هیئآت علویه و سفلیه و تکوّن این
موالید محکمه متقنه بر حسب اتفاق بوده و گویا این اشخاص بواسطه سخافت
و ضعف عقل خود قائل بجواز ترجیح بلا مرجح بلکه ترجّح بلا مرجح شده اند
و ابتداء این قول بنا بر عقیده جمعی از ذیمقراطیس که عصر او قبل از میلاد
مسیح است بظهور پیوست و او گفت جمیع عالم از ارضیات و سماویات
مؤلف است از اجزاء صغار صلبه که متحرک بالطبع است و از روی
اتفاق بدین هیأت و اشکال جلوه گر شده است هرچند شیخ ابو علی
سینا در فصل ثالث عشر از مقاله اولی از طبیعیات کتاب شفا میفرماید
و مع ذلک یری ان الامور الجزئیة مثل الحیوانات و النباتات
کائنة لا بحسب الاتفاق میفرماید ذیمقراطیس حیوانات و نباتات
را مستثنی نموده از مخلوقات بحسب اتفاق که از برای آنها علت موجده
قائل است و بعضی دیگر ازاین جماعت بر آن قائل شده اند که سماویات

و کرهٔ زمین بر این هیأت خود از ازل الی الآن و سلسلهٔ انواع
نباتات و حیوانات را ابتدائی نیست و غیر متناهی میباشد و باید
دانست که جمعی از حکما و الهیین قائل بقدم زمانی عالم شده اند
ولی این طایفه قائل بقدم ذاتی و زمانی هر دو میباشند و شرذمه
گمان خود را بطور اجمال بیان کرده و گفتند که انواع نباتات و حیوانات
بمرور زمان و تتالی دهور از صورتی بصورتی متبدل شده تا بدین
صورت حالیه رسیده است و این گمان از ابیقور که از اتباع دیو
جانس کلبی میباشد بظهور رسیده و او گفت که انسان اولا مثل خنزیرها
پر از مو بوده است و رفته رفته بدین هیئت حسنه در آمده است
و هیچ دلیلی بدین معنی اقامه نکرده است که چرا باید مرور زمان علة
تبدل صور گردد و متأخرین مادیین چون دیدند که علم ژئولوژیا
یعنی طبقات الارض ابطال کرد قول بعدم تناهی سلسلهٔ انواع را لهذا
ازاین قول نکول کرده پس از آن اختلاف کردند اولا در تکوّن مواد
انواع نباتات و حیوانات طایفه گفتند که جمیع موادّ انواع در
آن وقتی تکوّن یافت که التهاب کرهٔ زمین رو بنقصان نهاد و اکنون
هیچوجه جرثومه متکون نمیشود و جماعتی گفتند که اکنون هم
تکوّن مواد میشود خصوصاً در خط استوا بجهت شدّت حرارت

هر دو این طایفه عاجز شدند از بیان اسباب حیات این مواد اعظم
از حیات نباتیه و حیات حیوانیه خصوصاً در وقتی که ملاحظه کردند که حیات
فاعلی است در بسائط آن مواد و موجب التیام آنها است و او است که
اجزاء غیرحیه را بتغذیه حی زنده میگرداند و هر وقتیکه در حیاة نقصانی
شود در تماسک و تجاذب آن ۲ وهن و سستی روی میدهد و ثانیاً این جماعت ۲ در وسائط
متاخرین از طبیعیین اختلاف کردند در تحول آن اصول و مواد از حالت نقص
بکمال و از عالم ناتمامی بدین صور و هیآت متقنه محکمه برخی براین رفته اند
که بهر نوعی را اصل و ماده است مخصوص و آن مواد بمقتضی طبیعت خویش
حرکت کرده و اجزاء غیرحیه را بتغذیه جزء خود کرده بلباس نوع خویشتن
جلوه گر میشود و از این تغافل ورزیدند که در تحلیل کیمیاوی هیچ تفاوتی
در میان نطفه انسان و نطفه گاو و خر پیدا نمیشود و در هیچ یک از نطفه های آنها
زیادتی و نقصانی در عناصر بسیطه نیست پس اختصاص و امتیاز از کجا آمد
صنفی براین قرار دادند که اصول و جراثیم تمام انواع خصوصاً حیوانات
مادیست و هیچ فرقی و تفاوتی در آنها نیست و انواع را نیز امتیاز جوهری
حقیقی نباشد و لذا گفتند که آن مواد بمقتضای ۲ و مکان بحسب حاجات ۲ زمان
ضرورات و بموجب قواسر خارجیه منتقل میگردد و از نوعی بنوعی دیگر
متحول میشود از صورتی بصورتی اخری و بزرگ این طایفه داروین میباشد

واو کتابی تألیف کرده در آن بیان میکند که اصل انسان میمون بوده
رفته رفته در قرون متمادیه بسبب دواعی و بواعث خارجیه از صورت
میمونی تغییر و تبدیل یافته باعلی درجه انسانی پا نهاده و بر حسب زعم این شخص
ممکن است که بعد از مرور قرون و کرور دهور پشه ها فیل گردد و فیلها پشه
گردد و اگر از او پرسیده شود که انواع درختها و نباتاتی که در جنگلها از قدیم
ایام بوده و در یک بقعه از زمین پای در گل و بیک آب و هوا تربیت میشود
بچه سبب آنها در هیئه و طول و اوراق و اثمار و طعم و عمر و خواص و آثار
مختلف میباشند و چه دواعی خارجیه در آنها اثر کرده است با وحدت
آب و هوا و مکان و مواد و عدم امتیاز جوهری حقیقی و اگر گفته شود
او که ماهیان دریا با اشتراک آنها در مأکل و مشرب و تسابق آنها در یک
جولانگاه چرا اشکال و هیأت آنها مختلف گردیده است لابد از جواب
عاجز خواهد بود بلکه اگر بدو گفته شود که آن اصول و مواد ناقصة الخلقه
و فاقدة الشعور را کی راه نمائی نموده باستحصال این اعضاء و جوارح ظاهره
و باطنیه متقنه محکمه که حکماء بزرگ از اکتناه اتقان و احکام آن عاجز و ارباب
فیسیولوژیا از تعداد منافع و فوائد آن قاصر مانده اند کور و اعمی چگونه
چنین مرشد کامل و راه بر دانا گردید مواد و جراثیم را بسوی جمیع این کمالات
صوریه و معنویه البته تا ابدالآباد سر از دریای حیرت بدر نخواهد کرد و او

بیچاره را فقط مشابهت و مماثلت ناقصه که میان انسان و میمون است در بادیهٔ
خرافات انداخته است و بعضی دیگر از متأخرین مادیین چون بر مفاسد
اقوال اسلاف خود مطلع شدند از آراء آنها اعراض نموده طرز جدیدی
پیش گرفتند و گفتند و اقرار نمودند که ممکن نیست که ماده غیر شاعره علت
و موجب این نظامات متقنه و هیآت محکمه و اشکال انیقه و صور حسنهٔ عجیبه
گردد لهذا بر این مذهب شدند که باعث و سبب این انتظامات علویه و
سفلیه و مقتضی تمامی این صور مختلفه سه چیز است ماده و قوه و ادراک
و چنین گمان کردند که ماده بسبب قوتیکه در آن میباشد و بدستیاری
شعور و ادراک خود خویشتن را بدین اشکال و هیآت جلوه داده و میدهد
و هرگاهی که بصور اجساد حیه متلبس میشود چه آن اجساد حیه نباتیه بوده باشد
و چه حیوانیه برای حفظ نوع و شخص مراعات آلات و جوارح را مینماید
ملاحظهٔ ازمنه و امکنه و فصول را میکند و چون ریسمان باطل پوسیده است
از این غافل شده اند که اعتقاد خود این جماعت و سایر متأخرین مادیین
بترکیب اجسام از اجزاء ذیمقراطیسیه این اصل را که بهزار جد و جهد بدست
آورده اند و بدان دل خویشتن را راضی ساخته اند مختل و بلا فائده مینماید
پس از ایشان سؤال کرده میگوییم این اجزاء منفصله منتشره از کجا بمقاصد
خویش آگاه شدند و بکدام آلت تفهیم مطالب خویشتن را نمودند و

بکدام

بکدام مجلس پارلمان و محفل مشورت کردند از برای این ملونات
انیقهٔ عجیبه و این اجزاء متفرقه جلوه دانستند که اگر در بیضهٔ عصفوری باشند
باید در آنجا بهیأت مرغ دانه خوار برآیند و منقار و حوصلهٔ بدانگونه تشکیل
نمایند که زیبنده آنرا شاید و اگر در بیضهٔ شاهین و عقابی باشند باید
منقار و مخلاب او را چنان نمایند که بکار شکار کردن بیاید و از کجا
دانستند قبل از وقوع که این پرنده گوشت خوار خواهد شد و در وقتی
در مشیمهٔ سگی بوده بصورت بچه سگی ماده متشکل و متصور شدند چگونه فهمیدند
پیش از حصول که این بچه سگ فیما بعد آبستن خواهد شد و بچه های متعدد در دفعه
واحده خواهد آورد پس باید از برای او پستانهای متعدد انشاء کردد و این اجزاء
ملاشیه چگونه تعقل کردند که حیوانات در زیست خود محتاجند بقلب و ریه
کبد و مخ و سایر اجزاء و جوارح و البته این گروه پس از شنیدن این سؤالات
سر بجر حیرت فرو برده و عاجز از جواب خواهند بود مگر آنکه چشم عقل را کور
کرده و بگویند که هر یک از این اجزاء ذیمقراطیسیه عالم است بجمیع ماکان
و ما یکون و بتمام اجزائیکه در عالم وجود است چه در عالم علوی بوده
باشد و چه در عالم سفلی و از آن است که هر یک از آنها حرکات خود را
بر وفق حرکات اجزاء دیگر کرده تا آنکه خلاف انتظام حاصل نشود
و بدین سبب عالم بر یک نظام و بر یک وتیره واحده قائم و دائم

است

بیچاره را فقط مشابهت و مماثلت ناقصه که میان انسان و میمون است در بادیهٔ
خرافات انداخته است و بعضی دیگر از متأخرین مادیین چون بر مفاسد
اقوال اسلاف خود مطلع شدند از آراء آنها اعراض نموده طرز جدیدی
پیش گرفتند و گفتند و اقرار نمودند که ممکن نیست که مادهٔ غیر شاعره علت
و موجب این نظامات متقنه و هیآت محکمه و اشکال انیقه و صور حسنهٔ عجیبه
گردد لهذا براین ذاهب شدند که باعث و سبب این انتظامات علویه و
سفلیه و مقتضی تمامی این صور مختلفه سه چیز است ماده و قوه و ادراک
و چنین گمان کردند که ماده بسبب قوتیکه در آن میباشد و بدستیاری
شعور و ادراک خود خویشتن را بدین اشکال و هیآت جلوه داده و میدهد
و هرگاهی که بصور جمادیه متلبس میشود چه از جمادیهٔ نباتیه بوده باشد
و چه حیوانیه برای حفظ نوع و شخص مراعات آلات و جوارح را مینماید
ملاحظه ازمنه و امکنه و فصول را میکند و چون ریسمان باطل و پوسیده است
از این غافل شده اند که اعتقاد خود این جماعت و سایر متأخرین مادیین
ترکیب اجسام از اجزاء ذیمقراطیسیه این اصل را که بهزار جد و جهد بدست
آورده اند و بدان دل خویشتن را راضی ساخته اند مختل و بلا فائده مینماید
پس از ایشان سؤال کرده میگوئیم این اجزاء منفصلهٔ منتشره از کجا بمقاصد
خویش آگاه شدند و بکدام آلت تفهیم مطالب خویشتن را نمودند و

بکدام

بکدام مجلس پارلمان و محفل سنا مشورت کردند از برای این ملوّنات
انیقهٔ عجیبه و این اجزاء متفرقه چگونه دانستند که اگر در بیضهٔ عصفوری باشند
باید در آنجا بهیأت مرغ دانه خوار برآیند و منقار و حوصله را بدانگونه تشکیل
نمایند که زیست آنرا شاید و اگر در بیضهٔ شاهین و عقابی باشند باید
منقار و مخلاب او را چنان نمایند که بکار شکار کردن بیاید و از کجا
دانستند قبل از وقوع که این پرنده گوشت خوار خواهد شد و در وقتی
در مشیمهٔ سگی بوده بصورت بچه سگی ماده متشکل و متصور شدند چگونه فهمیدند
پیش از حصول که این بچه سگ فیما بعد آبستن خواهد شد و بچه های متعدد در دفعه
واحده خواهد آورد پس باید از برای او پستانهای متعدد انشاء کرد و این اجزاء
ملاستیه چگونه تعقل کردند که حیوانات در زیست خود محتاجند بقلب و ریه
و کبد و مخ و سایر اجزاء و جوارح و البته این گروه پس از شنیدن این سؤالات
سر بجر حیرت فرو برده و عاجز از جواب خواهند بود مگر آنکه چشم عقل را کور
کرده و بگویند که هر یک از این اجزاء ذیمقراطیسیه عالم است بجمیع ما کان
و ما یکون و بتمام اجزائیکه در عالم وجود است چه در عالم علوی بوده
باشد و چه در عالم سفلی و از آن است که هر یک از آنها حرکات خود را
بر وفق حرکات اجزاء دیگر کرده تا آنکه خلاف انتظام حاصل نشود
و بدین سبب عالم بر یک نظام و بر یک وتیره واحده قائم دائم

است

است و بطلان اینطریقه بدیهی حاجت ببیان ندارد و علاوه مسلکهم با این فرض
فرق بین انسان و سایر مخلوقات اعم از حیوانات و نباتات و جمادات غیر
معقول است نسبت بعقل و ادراک و حس و ثانیاً بنا بر اینکه اجزاء ذی
مقراطیسیه چنین شاعر و عالمند پس چرا مکونات خود را که عبارت از نفس انها
میباشد بکمال خود نمیرسانند و چرا در خویشتن احداث درد و وجع و الم مینمایند
و چه سبب است که ادراک انسان و سایر حیوانات که عین ادراک همان
اجزاء است براین قول از اکتناه حال خود عاجز و در حفظ حیات خویشتن
قاصر است و عجیبتر اینست که متاخرین مادیین با این همه موهومات خرافات
باز در بعض امور حیران مانده آنرا نتوانستند بهیچ یک از مبادی اصول
فاسده خود چه طبع باشد چه شعور منطبق گردانند زیرا انکه دیدند که پاره از
مکونات مختلفة الخواص را چون تحلیل میکنند عناصر اصلیه آنها یکی است
لهذا بعد از مجموع این زخرفات رجماً بالغیب براین قائل شدند که
اجزاء ذیمقراطیسیه را اشکالیست مختلف و برحسب اختلاف اوضاع
آن اجزاء مختلفة الشکل با یکدیگر آثار متباینه بر آنها مترتب میشود و نیز
از صاحبان این عقیده مطالبه منطق و برهان مینمائیم که دلیل شما بر اثبات
مدعای خودتان بطور جزم در قبال موحدین چیست زیرا بدیهی است که
بصرف این ادعام و محتملات بر فرض امکان و عدم محالیت این احتمالات

نمیتوان جزماً نفی عقاید الهیین را نمود باید منطق بر اثبات مدعای خود اقامه
نماید صرف احتمال کافی نیست و چنین منطقی تاکنون دیده و شنیده نشده
است بلکه برهانی که مثبت خرافات باشد بدیهی العدم است و باید
دانست که حکماء بزرگ از قبیل شیخ الرئیس و خواجه طوسی ره و صدر
المتالهین و محقق سبزواری و غیرهم براهین کثیره اقامه فرموده اند بر بطلان
قول ذیمقراطیس چون او جزء لایتجزی را در خارج تجویز نموده هر چند فرضاً و وهماً
جایز نمیداند و آنان میفرمایند بطلان جزء لایتجزی (جوهر فرد)
بواسطه کثرت براهین بدیهی عقل میباشد ذیمقراطیس میگوید اجسام
صغار صلبه در جو هوا قابل تقسیم و تجزیه فرضی و وهمی میباشد ولی قابل
تجزیه فکی و خارجی نمیباشد و این کلام معقول نیست زیرا قابلیت انقسام
وهمی بالطبیعه و بالذات با قطع نظر از موانع عارضیه و خارجیه
ملازم است با انقسام خارجی و محقق سبزواری ره میفرماید و استلزم
الوهمیّ فکّاً لِما تساوت الاجزاءِ طباعاً فاعلما بیان ملازمه اینست
که آن اجسام بنا بر تصدیق خود ذیمقراطیس در طبیعت واحد و موافق هستند
و نیز ثابت شده است طبیعت جسم بمعنی ماده طبیعت واحده میباشد هر
چند بسبب عوارض خارجیه مختلف بشود ولا بد مقتضای طبیعت واحده

بدانکه عقل معقول نیست مختلف باشد و بنابراین بر سر دو جزء وهمی که از
برای آن اجسام فرض شود جایز خواهد بود آنچه بر هر دو جزء خارجی (مفهوم جزء
موافق) جایز و روا باشد از انفکاک و نیز بر هر دو جزء خارجی جایز باشد
آنچه بر دو جزء وهمی روا باشد از اتصال برای اینکه حکم امثال فیما یجوز و فیما
لا یجوز واحد است بحکم عقل بدیهی علاوه میگوییم این اجزاء ذیمقراطیسیه
واجب الوجود میباشند یا ممکن الوجود چنانچه واجب الوجود باشد ثبت المطلوب
واگر ممکن الوجود باشد بداهت و ضرورت از عقل محتاج بعلت میباشد
و در سلسلهٔ موجودات وجود اتفاقی از خرافات و اغلاط است شیخ ابوعلی
سینا میفرماید الممکن فی ذاته اللیس و من علته الایس یعنی
ممکن نابودی در ذات اوست و وجود او مستند بعلت میباشد خواجه
طوسی رحمة الله علیه میفرماید وحاجة الممکن الی العلة ضروریة
وخفاء التصدیق لخفاء التصور غیر قادح یعنی احتیاج ممکن الوجود بسوی
علت موجده بدیهی میباشد و خفی بودن تصدیق این مطلب بجهت ندانستن
مفهوم الوجود ضرری به بدیهی بودن آن نمیزند محقق سبزواری میفرماید
فلازم الامکان للماهیة وحاجة الممکن اولیة یعنی احتیاج
ممکن الوجود بعلت از بدیهیات اولیه میباشد و نیز میفرماید ولیس
فی الوجود الاتفاقی اذ کل ما یحدث فهو را فی العلل ها وجودها

وجب بقول الاتفاق جاهل السبب یعنی نیست در نشأه تحقق و وجود
وجود اتفاقی زیرا که هر چه موجود شود پس او ترقی میکند و بالاخره
منتهی میشود بعلة العلل و واجب بالذات و اتفاق را میگوید کسی که جاهل
بعلت و سبب است ممکن الوجود تا واجب بالغیر (علت) نشود موجود
نمیشود معقول نیست گفته شود که ایرپلان و تلگراف بی سیم مثلا بر حسب
اتفاق در نشأه تحقق بدون صانع و مخترع موجود شده است و یا اینکه
صانع و مخترع آنها شیئی میباشد بی حس و ادراک صرف و عدیمة الشعور
وبعبارة اخری جمادی این مخترعات عجیبه را ایجاد نموده بدیهی است
اینگونه از کلمات مضحکه و مسخره میباشد و یا اینکه قائل مجنون است و پر
واضحست که مصنوع هر چه بیشتر دارای عجائب خلقت و بدایع صنعت
بوده باشد کشف آن از الهیت و اکملیت و حسن تدبیر و علو حکمت و کمال
ادراک صانع بیشتر است و نیز خداوند میفرماید سنریهم
آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم علاوه بطور اختصار اظهار
میدارم بنابراین عقیده فاسده کی خالق نفس ناطقه که مجرد است می
باشد و جمعی از حکما او را جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء فرض
نموده اند و جمعی او را ازلیة الوجود و جسمانی التعلق میدانند
و چهارده برهان حکما بر تجرد نفس اقامه فرموده اند و اینکه باقی

است معدوم نمیشود علاوه بر فرمایشات حضرت شاه اولیاء در موارد
عدیده که آنحضرت سلام الله علیه میفرماید مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ
عَرَفَ رَبَّهُ و در مورد دیگر کمیل بن زیاد میفرماید سَئَلْتُ
مَوْلَانَا اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیْهِ السَّلَامُ قُلْتُ اُرِیدُ اَنْ تُعَرِّفَنِی
نَفْسِی قَالَ ع یَا کُمَیْلُ اَیُّ نَفْسٍ تُرِیدُ قُلْتُ یَا مَوْلَایَ هَلْ هِیَ اِلَّا نَفْسٌ
وَاحِدَةٌ فَقَالَ یَا کُمَیْلُ اِنَّمَا هِیَ اَرْبَعٌ اَلنَّامِیَةُ النَّبَاتِیَّةُ وَ الْحِسِّیَّةُ
الْحَیَوَانِیَّةُ وَالنَّاطِقَةُ الْقُدْسِیَّةُ وَالْکَلِمَةُ الْاِلٰهِیَّةُ غیر از آن
روحی که در گاو و خر است آدمی را نفس و روح دیگر است باز غیر از
روح و نفس آدمی هست روحی در نبی و در ولی وَلِکُلِّ
واحدة من هذه خمس قوی و خاصّتان فالنامیة النباتیة
لها خمس قوی ماسکة وجاذبة وهاضمة ودافعة ومربّیة
ولها خاصّتان الزیادة والنقصان وانبعاثها من الکبد
وهی اشبه الاشیاء بنفس الحیوان والحیوانیة الحسّیة
ولها خمس قوی سمع وبصر وشم وذوق ولمس ولها خاصّتان
الرضا والغضب وهی اشبه الاشیاء بنفس السباع والناطقة
القدسیة ولها خمس قوی فکر وذکر وعلم وحلم ونباهة ولیس لها
انبعاث وهی اشبه الاشیاء بنفس الملائکة ولها خاصّتان

[illegible]

النزاهة والحکمة والکلمة الالهیة ولها خمس قوی بقاء فی
فناء ونعیم فی شقاء وعزّ فی ذلّ وفقر فی غنا وصبر فی بلاء
ولها خاصّتان الحلم والکرم وهذه التی مبدئها من الله والیه
تعود لقوله تعالی ونفخنا فیه من روحنا واما عودها فلقوله
تعالی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة
والعقل وسط الکل لکیلا یقول احد کم شیئا من الخیر والشر الا
لقیاس معقول - ترجمه و توضیح روایت شریفه اینست کمیل بن زیاد
رحمة الله علیه میفرماید سؤال نمودم از مولای خودم امیر المؤمنین سلام
الله علیه میخواهم نفس و روح مرا بمن بشناسانی حضرت فرمود کدام
نفس را اراده نموده عرض کردم مولای من آیا مگر یک نفس بیشتر است
فرمودند چهار نفس است چهار مرتبه دارد نفس نامیه نباتیه و حسیه حیوانیه
و ناطقه قدسیه و کلمهٔ الهیه و از برای هر یک از آنها پنج قوه و دو خاصه
(آنچه کلی موجود در شیئی است و در غیر او نیست) میباشد پس نامیه نباتیه
از برای او پنج قوه میباشد ماسکه (نگاه دارنده و حبس کننده) و جاذبه
(جذب کننده غذا) و هاضمه (تحلیل برنده) و دافعه (قوه دفع
کننده ثقل غذا) و مربیه (قوه زیاد کننده بدل ما یتحلل) و از
برای این روح نباتی دو خاصه میباشد زیاده و نقصان که در سن

جوان بدل ما یتحلل بیشتر است و نمو مینماید و در سن پیر نقصانست و بدل کمتر
است از انچه تحلیل میرود و منبعث میشود این مرتبه از روح از کبد که
اساس آن در بدن کبد است و حیوانیه حسیه برای آن پنج قوه میباشد
سامعه و باصره و شامه و ذائقه و لامسه که اساس این پنج قوه روح
حیوانی میباشد و از برای این روح دو خاصه میباشد رضا و غضب و انبعاث
این روح از قلب است غذا که وارد معده شد در آنجا نضج و طبخ پیدا مینماید
و از صورت خود خارج شده و تصفیه میشود و صافی آن (کیلوس) توسط
۲ عروق صغاری میباشد که از محدب معده روئیده شده است بکبد
وارد میشود که او را کیموس مینامند بعد از طبخ در کبد منقسم میشود با خلاط
اربعه و دم از ان نقطه سرایت بتمام اعضا و قلب می نماید بعد از تاثیر
حرارت قلب در خون بخاری متصاعد میشود بدماغ بواسطه برودت دماغ
این بخار اعتدال پیدا میکند و روح حیوانی عبارت از این است و از
این جهت است که انحضرت سلام الله علیه میفرمایند این نفس منبعث از
قلب است و او شبیه ترین اشیاء است بروح درندگان و جنبه
سبعیت انسان ناشی از این روح است و ناطقه قدسیه و از برای آن
پنج قوه میباشد فکر و ذکر و علم و حلم و نباهه (شرافت و عظمت)
و نیست از برای این مرتبه از روح انبعاثی در بدن عنصری یعنی این مرتبه از

۲ عروق [illegible]

روح مجرد است و مادی نمیباشد و از عالم ربوبیت است تعلق دارد ببدن
عنصری مادی ولی تعلقش تدبیری تصرفی میباشد نه تعلق حلولی و مادی
و اساسی در بدن ندارد و مجرد است و این روح شبیه ترین اشیاء است
بروح ملائکه که جنبه عقلانیت و روحانیت انسان هستند با این مرتبه از
نفس است و از برای او دو خاصه میباشد نزاهت که مبرا است از نقایص
و رذائل و معائب و حکمت که مدرکست مصالح و مفاسد اشیاء را
علی ما هی علیها ـ و کلمه الهیه و از برای او پنج قوه میباشد باقی بودن در عین
فنا که مرتبه انسان ممکن است که بواسطه عبادات و ریاضات و مجاهدات
با نفس بجائی منتهی گردد که از جمیع ما سوی حتی از خود بیخود گردد و محو و فانی
در معبود خود شود و حجاب مرتفع گردد در همین حال که مبتلا بحجابست
مصداق موتوا قبل ان تموتوا بشود و نیز مصداق عبدی اطعنی
اجعلک مثلی که مولانا امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید لو کشف
الغطاء لما ازددت یقینا خواجه میفرماید تو خود حجاب خودی حافظ
از میان برخیز خوشا کسیکه در این راه بیحجاب رود و نعیم در عین
مشقت و سختی شعر گر مخیر بکنندم بقیامت که چه خواهی
دوست ما را و همه نعمت فردوس شما را و عزت الهی و روحانی
بواسطه قرب بمعبود علی الاطلاق در عین ذلت دنیویه که مقام

تسلیم و رضا میباشد (هرچه از دوست میرسد نیکو است) و فقر و
احتیاج الی الله است در عین دارائی و غنا و بی‌نیازی در عین فقر
و احتیاج است که هرچه بخواهد از برای او ممکن است ولی نمیخواهد و
شاه اولیاء علیه السلام میفرماید یا دُنیا غُرّی غَیری فَانّی
طَلَّقتُکِ ثَلاثاً ای دنیا غیر مرا گول بزن و بواسطه شهوات و هوا
پرستی او را در چاه ضلالت و گمراهی و معصیت پروردگار و حرص
بر حطام دنیا بینداز من ترا سه طلاق نمودم که قابل رجوع نیست
چند خواهی پیرهن از بهر تن   تن رها کن تا نخواهی پیرهن
و صبر در بلاء است و از برای این نفس دو خاصه میباشد علم و کرم
(بزرگی و سخاوت و بذل) و این روحی است که مبدء آن از
خداوند است و بسوی او عود مینماید قال الله تعالی وَنَفَخنا
فیهِ مِن رُوحِنا و نیز میفرماید یا اَیَّتُهَا النَّفسُ المُطمَئِنَّة
اِرجِعی اِلی رَبِّکِ راضِیَةً مَرضِیَّة و عقل و بسط کل و حد وسط
میباشد از برای ادراک و اثبات خیر و شر برای اینکه نیکو و بد احدی
از شما چیزی از خیر و شر را مگر آنکه دلیل عقلی بر او دارد و تا بسنجد
ای صاحبان علم و دانش و وجدان انصاف بدهید شخصی که تقریبا
در هزار و چهارصد سال قبل در جزیرة العرب تعیش و زندگانی فرموده
که

که مردمان آن نقاط هنوز وحشی و بی تربیت بوده باشند و بیشتر عمر خود را
در جهاد فی سبیل الله صرف نموده علاوه مدرسه و معلمی که بتواند
تحصیل نماید باتفاق جمیع مسلمین و علماء تاریخ نبوده چگونه میشود اینقسم
مطالب عالیه که بزرگان از حکماء و عقلاء که متخصص در این قبیل فنون
میباشند در بحر حیرت و تعجب فرو رفته و براهین و ادله عقلیه بر آنها
اقامه فرموده اند از او صادر شود و ابن ابی الحدید معتزلی که یکی از
شراح نهج البلاغه است و از اعاظم علماء اهل تسنن است در شرحش
میفرماید اگر کسی میخواهد نطق نماید و سخن براند باید مثل علی بن ابی طالب علیه
السلام نطق نماید و تکلم کند والا بهتر آنست خاموش باشد و دهن
را ببندد و موجبات انفعال را فراهم ننماید   نگار من که بمکتب
نرفت و خط ننوشت   بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد   آیا
ممکن است گفته شود که این گونه کلمات الهی و خارق عادت از عالم
غیب نمیباشد بلکه ناشی از عالم ناسوت و طبیعت میباشد گمان نمیکنم
اعداء شاه ولایت چنین تفوهی بنمایند دانش و وجدان خود را
معدوم نمایند فکیف بالاحباء و ذوی الوجدان و مخصوصا
در این عصر علم منیتیسم و علم تسخیر ارواح که عالم را فرا گرفته این امر
را (تجرد نفس) بخوبی روشن و محسوس نموده است و فعلا تحول

اکنون شروع مینمائیم در ذکر مفاسدیکه از گروه مادیین در عالم مدنیت
واقع شده است و مضاریکه از تعلیمات ایشان بهیئت اجتماعیه
رسیده است و فضیلت و مزایا و منافع ادیان را خصوصاً دیانت
اسلامیه را توضیح و تبیین مینمائیم پس میگوئیم مادیین در اجیال
و امم و اشکال متعدده و بصورتهای متنوعه و بهیئات گوناگون و اسامی
مختلفه ظهور و بروز نموده گاهی خود را باسم حکیم ظاهر ساخته اند
و زمانی برافع ظلم و دافع جور خود را معرفی کرده اند و وقتی بلباس
عالم الاسرار و کاشف الرموز و الحقایق و صاحب علم باطن قدم در
میدان نهاده اند و هنگامی ادعا کرده اند که مقصود ما رفع خرافات
و تنویر عقول امم است و ایامی بصورت محب فقراء و حامی ضعفاء
و خیرخواه بیچارگان برآمده اند و ساعی از برای اجراء مقاصد فاسده خود
دعوای نبوت نموده اند چون سایر انبیاء کذبه و در هر قوم که پیدا
شده اند و در هر امت که ظاهر گشته اند و بهر لباس و بهر اسم که بر
آمدند بسبب مبادی فاسده و اصول باطله و تعلیمات مضره و آراء
مهلکه و اقوال ذمیمهٔ خود موجب زوال آن جیل و باعث اضمحلال
آن قوم و علت فناء آن امت گردیدند و هیئات اجتماعیه آنان را
اعدام نموده آحاد آنها را متفرق کردند زیرا آنکه انسان ظلوم

جهول و این مخلوق پرحرص کثیر الشهوه و خونخوار را بسبب ادیان
در صدر اول عقاید و خصایص چند حاصل شده بود که امم و قبایل
آن عقاید و خصایص را بطور ارث از آباء و اجداد فرا گرفته بدانها
تعدیل اخلاق خویش را مینمودند و از شر فساد اخلاق که برهم زننده هیئات
اجتماعیه است اجتناب مینموده اند و از نتایج آنها عقول خویشتن را به
معارفیکه سبب سعادت و اساس مدنیت است منور میساختند و بدین جهت
آنان را نوعی قوام و ثبات حاصل میشد و از طایفه مادیین که بجز شهوت
بطن و فرج بچیز دیگر معتقد نیستند در هر امتی که ظاهر میشدند در ابطال آن عقاید
و افساد آن خصال میکوشیدند و از آن خلل در ارکان هیئات اجتماعیه
آن امت راه یافته روی بتلاشی مینهاد تا آنکه بالمرة مضمحل گردد بیان این
بنهجی واضح است که انسان را از دیر زمان بسبب ادیان سه اعتقاد و سه خصلت
حاصل شده است که هر یک از آنها رکنی است رکین از برای قوام ملل
و پایداری هیئت اجتماعیه و اساسی است محکم در مدنیت و ترقی امم و
قبایل و موجبی است فعال از برای دفع شر و فساد یکه بر باد دهنده شعوب
است نخستین آن عقاید جلیله اعتقاد بتوحید است و اینکه عالم را خالق
و صانعی است قدیم بالذات و عالم و مدرک و قادر و غنی و حکیم و مدبر
علی الاطلاق و دوم اعتقاد بانبیاء و اولیاء است حق است و

اینکه آن مقنن قوانین واجب الاطاعه از طرف باری تعالی مبعوث میباشند و اعتقاد بمعاد و اینست

و اینستکه انسان در این نشأه کون و فساد آمده است از برای استحصال کمالات
لایقه که بدانها منتقل گردد بعالمی افضل و اعلی و اوسع و اتم از این عالم
تنگ و تاریک که فی الحقیقه مسمی ببیت الاحزان را شایانست و آن عالم
مجازات و ثواب و عقاب و جنت و نار است که قیاس عالم دنیا و
عالم قیامت و برزخ قیاس جنین است در بطن ام و ظلمات ثلث
نسبت به نشأه دنیویه و مسلماً اعتقاد بر اینست که انسان فرشته ایست
زمینی و او است اشرف مخلوقات و غفلت نباید ورزید از تأثیرات
عظیمه این عقاید ثلاثه در هیئات اجتماعیه بشر و منافع جلیله آنها نسبت
بعالم مدنیت و فوائد کثیره هر یکی در انتظامات و روابط امم و ثمرات
جمیله هر واحدی از آنها در بقاء نوع انسانی و زیست افراد آن با یکدیگر
بطریق مسالمت و اخوت و محبت و نتایج حسنه آنها در ترقیات
ملل نسبت بکمالات عقلیه و نفسیه و فعلا بطور اختصار شروع میکنیم
در ذکر فوائد عظیمه و آثار کثیره و نتایج جلیله عقیده مبدء و معاد
و اینکه انبیاء مبعوث از طرف واجب الوجود و واجب الاطاعه
میباشند پس ابتداء مینمائیم باظهار فلسفه و مصالح قوانین متقنه
و دیانت اسلامیه از کتاب طهارت تا کتاب دیات منتهی نمائیم
تا باید بخوبی روشن گردد کالشمس فی وسط السماء

که متابعت ادیان بنحو کمال و ورع الهی و خوف از مبدء و معاد و
اتصاف باخلاق حسنه و اجتناب از اخلاق رذیله که حضرت ختمی
مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید انی بعثت لاتمم
مکارم الاخلاق بالاترین مؤثر است در انتظام هیئات اجتماعیه
از صدها قانون و هزاران محتسب و هزاران پلیس منافع آن
بیشتر است و موجب و مقتضی حفظ نفوس و دماء و اعراض و اموال و شرافت
میباشد قوانین کتاب الطهاره که اکثر آن راجع است بحفظ الصحه یکی وجوب
اجتناب و تطهیر و تنظیف از نجاسات و قذارات میباشد که فلسفه آن معلوم
است و شاید یک فلسفه وجوب وضوء و اغسال هم تنظیف بوده باشد
و دیگر تطهیر ظرفی که بولوغ کلب آلوده شده باین نحو است که باید اول
آنرا خاک مال نمود و بعد دو مرتبه باب تطهیر کرد و این حکم از بین نجاسات
و قذارات اختصاص بولوغ کلب دارد آنهم نسبت باوانی و ظروف که
مورد اکل و شرب میباشد و حال آنکه پاره نجاسات اقذر و اکثف از
ولوغ کلب است و این حکم در آنها حتی خوک ثابت نمیباشد و فلسفه
آن چند سالست روشن گردیده است که ولوغ کلب مولد امراض مزمنه
صعب العلاج میباشد و خاک قاتل میکروب آن امراض است و
دیگر میفرماید سرپوش برای ظرف آب باید قرار دادن حضرت

سجاد علیه السلام در یکی از ادعیه صحیفه سجادیه در درگاه الهی
عرض مینماید وَ اَمْزِجْ مِیاهَهُمْ بِالْوَباءِ وَ اَطْعِمَتَهُمْ بِالْاَدْواءِ
که نفرین میفرماید نسبت باعداء حافظین حدود و ثغور که غذا و آبهای
آنها را مخلوط بوباء بفرماید و تازگی کشف شده است که وبا کردی میباشد که
فقط از مجرای آب وارد معده میگردد و معلوم است که در زمان آنحضرت
آلات و ادوات کرم شناسی نبوده و دیگر حضرت ختمی مرتبت میفرمایند
لا یَبُولَنَّ اَحَدُکُمْ فِی الْماءِ فَاِنَّ لَهُ اَهْلاً یُؤْذِیهِ و تازگی کشف شده
است که کرم و بهائی در آب میباشد که بول قاتل آنها است و منفعت آب را زایل
میگردد و دیگر از قوانین کتاب الطهاره است که عصیر عنبی (فشرده انگور)
زمانیکه جوش آید حرام و نجس است قبل از ذهاب ثلثین و مکشوف شده است
که قبل از ذهاب ثلثین چنانچه زمانی بماند کرم و بهائی در آن پیدا میشود که
موجب امراض مزمنه است و اصلاح آن باین است که غلیظ شود و قانون
دیگر استحباب مؤکد خلال و مسواک است که فلسفه آن خیلی واضح
و همچنین استحباب مؤکد مضمضه و استنشاق است که در استنشاق
تازگی کشف شده که آب قابل کرم و بیت در سر که باعث صداع سخت میشود
و قانون استحمام و گرفتن ناخن و تنویر و سایر تنظیفات که موجب حفظ
الصحه است و یکی از قوانین مسلمه دین اسلام حکم باعطاء زکوة است

بنحویکه در کتب فقه مسطور است و فلسفه آن مواسات با فقراء و ضعفاء و ارامل
و ایتام است که حضرت میفرمایند اِنَّ اللهَ شَرَّکَ الْفُقَراءَ مَعَ الْاَغْنِیاءِ
فِی اَمْوالِهِمْ که فقراء سهیم در آب و خاک و سایر نعماء الهیه شرکت دارند
و باید حقوق آنان را تادیه نمود و حسن آن از مسلمات احکام وجدانیه و
مستقلات عقلیه میباشد و افصح المتکلمین فرموده است شعر

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

و حضرت
ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم بواسطه تشریع قانون زکوة
و سایر صدقات واجبه و مستحبه و تشریع اوقاف و نذورات و وصایا
و کفارات مالیه و جعل اخوة بین امت خود جلوگیری نموده از عقیده
مزدک و تابعین او که اباحه مطلقه و اشتراک مطلق بوده باشد که عجز
و ناتوانی ضعفاء و فقراء موجب برائت آنان بر اغنیاء و اختلال
نظامات نگردد و در این اعصار اغنیاء و متمولین کاملا استفاده از قوانین
اسلامیه مینمایند و بنحو اتم و اکمل علاقه مند بقانون اَلنّاسُ مُسَلَّطُونَ
عَلی اَمْوالِهِمْ میباشند ولی در مقامات دیگر میگویند چرا زحمت کشیم
و بهم دیگر هی بخورند غافلند از مفاسد این عقیده و این وضعیات جمع
بین نقیضین را (کوسه و ریش پهن) تجویز مینمایند و غافلند از اینکه مواسات

شرافت و اموال آنها میباشد اِذا یَبِسَ الانسانُ طالَ لِسانُهُ
کَسَیفٍ مَسلوبٍ یَصُولُ عَلَی الکَلبِ وقت ضرورت چو نماند گریز
دست بگیرد سر شمشیر تیز و دیگر قانون خمس است بکیفیتی که مذکور
است در کتب فقهیه و زکوة و خمس دین است مثل سایر دیون و حق الناس
است که بعد از وفات مدیون باید از اصل و صلب مال میت تادیه شود
از ثلث نصف آن متعلق است بامام که صرف برای اداره معارف و علوم
اسلامیه میشود و هرچه را که امام یا نایب امام از مصالح نوعیه و شخصیه صلاح
بدانند و نصف دیگر بر فقراء و ایتام و ابناء سبیل از سادات صرف
میگردد زیرا آنان از زکوة محروم میباشند اعتراض نشود که حضرت ختمی
مرتبت اولاد خود را بتشریع قانون خمس گدا فرمودند زیرا مصرف خمس ضعفا
و مساکین و عجزه از سادات اند (کسانیکه قادر بر کسب و استفاده نیستند)
و معلوم است آنان هم از نوع بشر و محتاج بلوازم بشریت میباشند
و مطلوب اختصار اظهار میدارم کسی ملتزم بدیانت باشد قوانین
طهارت و تنظیفات را که راجع است بحفظ الصحه رعایت مینماید کسی که
ملتزم بعالم دیانت باشد همیشه یاد خالق و رازق خود میباشد و در
عبادت و پرستش و بندگی پروردگار خود غفلت نمی ورزد و در شبانه
روز پنج وقت خود را حاضر برای اقامه صلوة و امتثال امر معبود خود

مینماید کسی که ملتزم بعالم دیانت باشد همیشه مواسات با فقرا و ضعفا
و مساکین و ایتام که راجع است بالتزام بقوانین زکوة و خمس و صدقات
مستحبه و اوقاف و وصایا و نذور و کفارات و حبس و سکنی و رقبی و
عمری و مطلق خیرات از قبیل پل و آب انبار و رباط ساختن و کتاب
چاپ کردن و مریضخانه ساختن و غیرها چنانچه قبلاهم اظهار نمودم
مینماید کسیکه ملتزم و معتقد بدیانت است مداومت بر روزه ماه رمضان
دارد که از خواص صوم تزکیه نفس است و تقلیل اکل و شرب جنبه حیوانیت
است و بهیمیه و سبعیت را که راجع بشهوت بطن و فرج است تضعیف
مینماید که معصوم علیه السلام میفرماید الصَّومُ زَکوةُ البَدَنِ
و جنبه روحانیت و عقلانیت را که راجع است بتذکر مبدء و معاد
تقویت مینماید و در محل خود معلوم است که انسان ذو جنبتین است جنبه
مادیه و جنبه روحانیه و عقلانیه کسی که ملتزم بدیانت است اقدام بر
حج بیت الله مینماید که یک فلسفه آن تعظیم شعائر الله است که موجب
عظمت و ابهت و شکوه اسلام در انظار اجانب است و مقتضی
حفظ استقلال است علاوه احسان و انفاق نسبت بفقراء و بیچارگان
را دارا میباشد کسی که ملتزم و معتقد بدیانت باشد از جهاد با اجانب
فی سبیل الله و اعداء استقلال و مخالفین که یکی از فرائض مهمه

اسلامیه که بذل جان و مال نمود برای حفظ دیانت و استقلال و شرافت (است باشد)
و حریت و عدم رقیت و ایجاد امنیت جانی و ناموسی و مالی مضایقه (ندارد)
کسیکه ملتزم بدیانت باشد دائما مواظب امر بمعروف و نهی از منکر
که از واجبات اسلامیه و بحکم عقل اساس حفظ قوانین و امنیت و رفع
ظلم و خیانت است میباشد و حضرت سلطان اولیا علیه السلام
در نهج البلاغه بعض از مفاسد ترک آن را بیان میفرماید وَلا تَتْرُکُوا
الأمْرَ بالمعرُوف وَالنهی عَن المنکر فیولّی علیکم شرارکم
وتدعُون فلا یُستجابُ لکمْ یعنی ترک نکنید ای امت مرحومه
امر بمعروف و نهی از منکر را که در صورت ترک مسلط میشود بر شما بدهای
شما و در اینحال دعا میکنید و مستجاب نمیشود کسی که معتقد بدیانت
باشد در فکر امنیت که شغلی از قبیل تجارت و فلاحت و اشغال
دیگر داشته باشد که استفاده نماید که بدان بتواند خود و عیال خود
را اداره نماید بیعار و بیکار و مفت خوار و باربر دیگران نباشد
خود را داخل نظامات دنیا و عالم اجتماعی مینماید وجودش را
بیفایده و معطل نمیگذارد که انبیا و اولیاء علیهم السلام بی
اندازه مذمت نموده اند از این قسم عناصر غیر صالحه را کسی که
ملتزم بعالم دیانت باشد از مسکرات اجتناب مینماید که مفاسد

تمام مفاسد است و مزیل عقل است و باعث قتل نفوس و هتک اعراض (است)
و شاغل از یاد معبود است و معدم جان و مال و ناموس و شرافت است
چنانچه محسوس است و اگر قوه مجریه جلوگیری ننماید مفاسد آن هزار
درجه بالاتر محسوس خواهد شد و سکران در آن حال باک ندارد از اینکه
دست درازی با محارم خود نماید برای اینکه حیا از او مرتفع شده
است مولوی میفرماید چونکه غالبشان بدند و ناپسند تیغ را
از دست ره زن بستدند کسیکه ملتزم بدیانت باشد از زنا و لواط
اجتناب مینماید که موجب امراض (سوزاک کوفت کور شدن چشم)
و عدم حفظ انساب است و مزیل شرافت است از نوع نسوان و موجب
کم شدن نوع بشر است چنانچه بخوبی محسوس و مشهود است و نطفه ئی
که انسان بالقوه میباشد ضایع میشود علاوه لواط بر خلاف
مجرای طبیعی میباشد البته مفاسد عدیده دارد کسیکه ملتزم بدیانت
باشد از تمام اقسام قمار اجتناب مینماید که موجب اتلاف مال و
تضییع وقت و بیکاری و بیعاری و شاغل است انسان را از شغل
مشروع خود چنانچه محسوس است چه بسیار از اغنیاء که سائل بکف
شده اند برای مداومت باین فعل شنیع کسیکه ملتزم بدیانت
باشد از دروغ و تزویر و شهادت کذب و غصب (و تقلب) نمودن مال

مردم و ظلم که قبح آن از مستقلات عقلیه میباشد و خیانت نسبت
بجان و ناموس و اموال نوع خود و فتنه و افساد بین نوع خود و
نمامی و ایذاء و هتاکی و القاء عداوت و بغضاء بین مردم که تمام
این امور بحکم عقل و شرع از اخلاق فاسده و ذمیمه و معاصی کبیره
و موبقه میباشد که فساد آنها محسوس و مشهود است اجتناب مینماید
کسیکه ملتزم بدیانت باشد ورادع الهی داشته باشد از غیبت
نوع خود و سعایت درحق ایشان و هجاء آنان و تحمیلات مشاق
بر آنان اجتناب مینماید کسیکه ملتزم و معتقد بدیانت باشد
از غناء و انواع طربها که موجب بیکاری و اتلاف مال و تعطیل
وجود و بالاخره بازماندن از شغل مشروع خود است اجتناب
مینماید و معلوم است نوع بشر غالبا فقیر و پریشان میباشند باید
شغل خود را تعقیب نمایند و استفاده کنند تا بتوانند خود و
کسان خود را اداره نمایند و مبتلا بفساد اخلاق نشوند (دزدی و
بی ناموسی) زیرا احتیاج است که ناموس و شرافت انسان
را بر باد میدهد الفقر اخو الکفر بدیانت است که بشر را از عیش
نقلب در کسب) و تدلیس باز میدارد کسیکه ملتزم و متعبد
بدیانت باشد از خوردن ربا که تقریبا این نحو معمول بوده و عدم

بشر هست که همه فقیر میشوند و غالب اهالی مملکت مبتلا بفقر و فاقه
شده میگردند و منجر بالواب تجارات و معاملات و زراعات میباشد
چنانچه گفته شود ممکن است انسان بجهتی پریشان شود که مضطر گردد بمعامله
ربوی جواباً اظهار میشود نقصان قانونی را باید بملاحظه قوانین دیگر
تصور نمود زیرا ممکن است قانونی طبعا و فی حد ذاته ناقص باشد ولی
وضع قانون دیگر نقصان آن را رفع و مکمل آن باشد مثل اینکه اگر
تفاوت ذکور و اناث را در موضوع ارث قانونیکه میگوید مخارج
زن بطور کلی از تمام جهات با مرد است و او کفیل و متحمل مخارج او است
رفع مینماید و در موضوع ربا اولا گفته میشود در حال اضطرار ربا
حرام نیست الضرورات تبیح المحظورات و ثانیا مقنن
اسلام ص باب زکوة و خمس و اوقاف و صدقات و لزوم مواسات
با یکدیگر را برای رفع حوائج و باب رفع الحوائج و باب قرض الحسنه
را که غالبا معمول است بین مسلمین مفتوح فرموده و ثالثا برای ربا
مندوحه و طریق فرار جعل فرموده مثل ضم ضمیمه و غیره و باید دانست
که ربا در موارد دیگر جایز است مثل ربا بین والد و ولد و زوج
و زوجه و عبد و مولی و مسلم و ذمی علی الخلاف و مستحب مؤکد
است که مدیون زمان تادیه دین خود اضافه بداین بدهد

[illegible]

کسیکه ملتزم بدیانت باشد عامل باقسام خیارات که چهارده قسم است
میباشد که جعل و تشریع آنها برای عدم تضرر متعاملین است قال
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لاضرر ولاضرار فی
الاسلام کسیکه ملتزم بدیانت باشد عقیده برهن و قوانین موضوعه
درآن و قوانین باب ضمانت و حواله و کفالت و صلح و ودیعه و عاریه
و اجاره و وکالت و حجر و جعاله دارد که فلسفهٔ آنها توسعه دادن نوع
بشر است در امور اجتماعیه و راحت بودن آنان و استفاده نمودن
از یکدیگر علاوه حفظ حقوق آنان از تعدی بریکدیگر و موجبات
حجر شش چیز است صغر ۱ و جنون ۲ و رقیت ۳ و فلس ۴ و سفاهت ۵
(فقط عدم رشد در تصرفات مالیه) مرض ۶ که موجب حجر است
باین معنی که مریض در مرض موت حق تصرف در اموال خود زائد بر ثلث
ندارد بنابراینکه منجزات تبرعیه مریض از ثلث باشد نه از اصل
فلسفهٔ آن واضح است (عدم تضرر بوارث) فلسفه فلس هم روشن
است بعد از آنکه اموال مدیون کمتر باشد از دیونش حاکم (مجتهد عادل)
او را بعد از استدعاء دیان منع میفرماید از تصرف در اموال خود
پس اگر هبه و یا صلح عوضی و یا محاباتی نماید عین اموال خود را یا بعضی
از آنها را بکسان خود مثلا و یا اینکه مهر عیالی که میگیرد قرار دهد

قانونا باطل است برای عدم اضرار بدیان کسیکه معتقد بدیانت
باشد عامل بقوانین باب شرکت و مضاربه و مزارعه و مساقات
میباشد که فلسفهٔ آنها توسعه در کسب و زراعت و استفاده از یکدیگر میباشد
کسیکه ملتزم بدیانت است عامل بقوانین وصیت و وصایت
میباشد که فلسفهٔ تشریع آن حفظ حقوق میت و احیاء از کسان او و اشخاصی
که با او طرفیت دارند از هر حیث و هر جهت میباشد کسیکه
ملتزم بدیانت باشد مقدم بنکاح و تزویج باشرط امکان لابد خواهد
بود که قانونا مستحب مؤکد است در صورتیکه ترک آن مستلزم
فساد اخلاق نباشد و الا واجب است و از اعظم عبادات و فوائد
است بعد از ایمان و اساس و ماده بقاء نوع بشر و ازدیاد آنان است
با محفوظ بودن انساب که یکی از فلسفهٔ مهمه نکاح حفظ انساب است
زیرا وثوق و اعتمادی بزانیات نمیباشد چنانچه مشهود است و
دیگر انسان همیشه باقی است در نشأه دنیویه و بلاعقب نمیباشد زنده
است کسیکه در تبارش ماند خلفی بیادگارش و زحمات او بعد از موت
از نقطه نظر جمع اموال هدر نمیرود و در دنیا غریب و بی کس و بی
فامیل و بلامعین و ناصر نمیباشد و بعد از وفاتش ترحیم و استغفار
و خیرات برای او می نماید حضرت صادق علیه السلام میفرمایند

إذا مات ابن آدم انقطع عمله إلا عن ثلاث ولدٌ صالحٌ
يستغفر له وصدقةٍ جاريةٍ وعلمٍ ينتفع به و باید دانست
که زن در شرع اسلام محترمه میباشد باید شوهر او را محترم بدارد خداوند
متعال در قرآن میفرماید وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ یعنی معاشرت
و مصاحبت نمائید با زوجات خودتان بطور خوبی و نیکوئی و اخلاق حسنه
و التزام بحقوق آنان و در موضع دیگر میفرماید فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ
أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ یعنی یا بمعروف و نیکوئی نگه دارد و یا اینکه با انعام
و بذل و نیکوئی رها نمایید و در موضع دیگر میفرماید أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ
حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ
که بعضی از اجله فقهاء (مرحوم میرزای قمی ره) باین آیه شریفه تمسک
فرموده براینکه چنانچه زوجه شخص اظهار بدارد که من با ضره خود (هوو)
در یک خانه نمی نشینم زوج باید خانه که مرافق و حوائج آن جدا و
مستقل باشد برای او فراهم نماید و نفقه و کسوه و لباس و منزل
سکونت و سایر لوازم زندگانی زوجه بعهده زوج میباشد که باید
باندازه شأن و شرافت زوجه مساوی با عادت امثال و اقرانش
با امکان باو عطا نماید حتی اینکه چنانچه شرافت او مقتضی باشد که خادمه
داشته باشد باید زوج فراهم نماید و اگر فعلا قادر نباشد ولی قوه

تحصیل

تحصیل دارد باید تحصیل نماید و زوج حق ندارد زوجه خود را ایذاء نماید
و حق ارجاع باو در خدمات حوائج خود ندارد (از قبیل رخت شوئی و آشپزی و غیره) فقط حقی که زوج بر زوجه خود دارد استمتاع است
و باید مقدمات استمتاع را فراهم نماید نشوز نداشته باشد
سایر حوائج زوج را که تعلق باستمتاع ندارد بر او واجب نیست که
فراهم نماید و بدون اجازه زوج هم از خانه بیرون نرود و خودسر
نباشد حتی اینکه قانونا حق ندارد زوجه خود را مجبور نماید طفل خود را که
از او است شیر بدهد موقوفست بر رضایت زوجه الا اللباء (شیر اول)
که بر مادر واجب است بطفل خود بدهد ولی حق مطالبه اجرت را از زوج
دارد و در صورتیکه زوجه متعدد باشد باید زوج با عدالت و قسط با آنان
رفتار نماید پس بنابر آنچه ذکر شد بخوبی معلوم میگردد وارد نبودن دو
اشکالی که نموده اند بعضی از جاهلین بقوانین اسلام بر دیانت اسلام
یکی اینکه کدام فلسفه باید در باب ارث حق اناث کمتر از ذکور و نصف
آنان باشد که فلسفه آن روشن گردید که نسوان کفیل مخارج و معیشت و
لوازم آن از هر حیث و هر جهت ازواج آنان میباشند و بعهده ازواج است
بحکم قانون ولی نوع ذکور علاوه بر خودش باید کفایت عیال و اولاد
خود را هم نماید حوائج آنان زیاد است و اشکال دیگر اینکه نوع

نسوان در شرع اسلام احترام ندارند و خوار میباشند و حال آنکه انسان و نوع بشرند جواب آنکه کمال احترام و شرافت را بمقتضای قانون دارند چنانچه معلوم شد عمل بقانون بر فرض نشود راجع بقوه مجریه میباشد نه نقص قانون فرض نسوان نمود - آیه شریفه وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً شأن نزول آیه شریفه اینست مردیکه قیم و کفیل یتیمه بوده است و آن یتیمه مالدار و صاحب جمال بوده میل میکند که او را تزویج نماید بدون مهر امثالش و دیگر آنکه در زمان جاهلیت نصاب معینی از برای تزویج نساء نبوده بعضی از آنان تزویج ده زن مینمودند بتصور عدم مانع خداوند متعال تحدید میفرماید تا چهار زن معنی آیه شریفه اینست چون خداوند متعال قبل از این آیه میفرماید وَآتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ یعنی ای اولیاء یتامی در امانت خیانت نکنید اموال یتامی را بعد از بلوغ و رشد بآنان رد نمائید و نخورید اموال ایشان را با اموال خودتان کلمه الی در این مورد بمعنی مع میباشد اگر بترسید ای ناظرین در امر یتامی که قیم در امور آنان هستید در وقتی مایل باشید که آنان را تزویج نمائید که خیانت در اموال ایشان بنمائید و بعدالت رفتار نکنید پس آنان را تزویج ننمائید

هر زنی را که رغبت در او دارید و حلال و مباح باشد تزویج او برای شما غیر از آنان تا چهار زن و بیشتر جایز نیست و چنانچه بترسید که نتوانید عدالت نمائید بین آنان درصورتیکه بیشتر از یکی باشد پس تزویج نمائید یکی را و بعد میفرماید ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا یعنی تزویج یکی نزدیکتر است بآنکه از حق برنگردید و ظلم ننمائید در خبر است که معصوم علیه السلام میفرماید فان خفة العيال احد اليسارين پس ناظرین محترم بخوبی روشن میشود ربط مابین جمله وان خفتم و اشکالی ندارد چنانچه بعضی از بیخبران گمان نموده اند و نیز اشکالی نموده اند بر این قانون (تجویز تعدد زوجات تا چهار) بآنکه چنانچه زن حق ندارد بیش از یک شوهر در زمان واحد اختیار نماید مرد هم باید نتواند بحکم طبیعت بیش از یک زن بگیرد فلسفه این قانون چیست جواب اولا ذکر شد که قانون میگوید درصورتیکه خوف از عدالت داشته باشید پس یکی تزویج نمائید و خوف اعم از ظن و یقین است و ظن مرتبه ضعیفه از یقین است بمجرد خوف و ممکن است خوف باشد و یقین و یا ظن نباشد بمجرد خوف قانون میگوید یکی تزویج نمائید اولاً بطور اجمال و کلی و عموم بعرض میرسانم که انبیاء اطباء روحانی میباشند که باید امراض روح (نفس ناطقه) را علاج فرمایند چنانچه دکترها اطباء

جسمانی و مادی که عبارت از عالم صنعت است میباشند و درستی آنست
که فقط تخلیص مریض از درد و مرض احراز این است که کدام یکی از این
اطبا کمال حذاقت و تخصص را دارند و بعد از رجوع بطبیب حاذق
و متخصص دیگر حق تفتیش و رسیدگی در خصوصیات و جزئیات علاج را ابداً
ندارند که معروف است جاهل را بر عالم حجتی نیست و غالباً بر فرض تفتیش
قوه فهم آنرا ندارند بلکه اگر مریض فضولی نماید و بطبیب بگوید چرا باید
مثلاً پودر را بخورم و برو مود را نخورم عقلا او را مذمت مینمایند و
احتمال جنون در حق او میدهند اگر خود طبیبی چرا رجوع نموده والا فضولی
موقوف ساکت باش و بعبارة اخری عقل فقط احراز حذاقت را
در درد و مرض کافی از برای رجوع و اطاعت اوامر طبیب میداند چنانچه
عمل و سیره بنا عقلاء هم بر همین عمل جاریست و معلوم است این امر از باب رجوع
بخبره میباشد و آن امریست عقلی و بنای عقلاء بر آنست فقط باید خبرویت
را تشخیص نمود اعم از خبرویت مادیه و یا روحانیه پس بنا بر این مقدمه
متقنه و محکمه قیاس مینمائیم اطباء روحانی را با اطباء جسمانی و بخوبی
ظاهر است فقط چیزی که لازم است بر نوع انسان از برای وجوب
اطاعت قوانین مدعی نبوت اینست که احراز نمایند با دله و منطق که
این شخص مدعی صادق و طبیب روحانی میباشد و بدیهی است که این

احراز کافی میباشد در حکم بلزوم اطاعت و تصدیق قوانین موضوعه
او و مطالبه فلسفه از او بحکم عقل و وجدان لازم نیست و او ملزم نمیباشد
به بیان نمودن بلکه بعضی از قوانین را نمیتوان فلسفه آنرا بیان نمود
کلّموا الناس علی قدر عقولهم چنانچه فلسفه ولوغ کلب (آب دهن
سگ) را مثلاً که باید ظرف را خاک مال نمود اگر مقنن این قانون بیان
میفرمودند که میکروب امراض صعبه در آن هست یقیناً اعراب جزیرة العرب
که هنوز وحشی میباشند بطور مسخره تلقی مینمودند چنانچه هنوز هم بعضی
این کلمات را ملعبه تصور میکنند حاصل اینکه احراز نبوت با اینکه
این شخص عالم بما کان و ما یکون و صادق و متخصص در فنون غیبیه میباشد
کافیست و قطعاً مطالبه فلسفه جسارت و خلاف نزاکت و رسوم آداب
است بعد از این احراز و چنانچه کسی نبوت نزد او محرز نباشد باید اول در
آن موضوع زحمت کشیده و تفتیش نماید و قبل از این امر بصرف عقل
ناقص خود محض تقلید تکذیب قانون را که مقنن آن باتفاق بزرگان عالم
شخص بزرگ و دانشمندی بوده است نماید سزاوار نیست و لااقل
مناسبت که رجوع بمتخصصین شود با وجود این جواب اجمالی فعلاً
شروع مینمائیم در ذکر فلسفه این قانون (تجویز تعدد زوجات) و
فلسفه آن زیاد است یکی آنکه دول متمدنه عالم در سال ملیونها پول

موجب میشد برای ازدیاد تابعین خود و لو بمنازعه با سایر ممالک و قتل نفوس و اتلاف اموال و هتک اعراض چنانچه در جنگ بین المللی بخوبی مشاهده شد و مقنن اسلام تعدد زوجات را تشریع نفرموده برای اینکه موحد و خدا پرست و مسلم و تابعین قوانین اسلام عدداً بیشتر زیاد بشود بدون اینکه زحمتی کشیده شود و یا قتل نفوسی بشود و یا مالی هدر شود و نوع بشر زیاد شود و نوع صنعتهای احتیاج بسیار دارد بیک زن تا مدت عمرش زیاده از بیست و بیست طفل بحکم عادت و طبیعت ممکن نیست بزاید زیرا تا سن دوازده سال و بعضی تا چهارده سال ممکن است بزایند و این در صورتی میباشد که برای اطفال خود دایه بگیرد والا اگر خود بخواهد شیر بدهد چنانچه غالبا بواسطه عدم استطاعت همین قسم است خیلی کمتر از این خواهد زائید ولی نوع مرد بعد از سن بلوغش ممکن است در هر ماه صد اولاد یا بیشتر از او متولد شود و نطفه آن مرد در ارحام نسوان منعقد گردد و واضح است هر نطفهٔ انسانی میباشد ضایع کردن آن خلاف عقل و دیانت و رحم و وجدان است کجا سزاوار است که این همه افراد انسان را شخص ضایع و اعدام نماید برای خاطر شهوت رانی و هوا پرستی یکنفر زن که این نطفه ها تماما انسان خواهند بود و بعد از کمال شاید اشخاص بزرگ عالم بشوند

و در بین آنان شاید اشخاصی مثل ابو علی بن سینا و ناپلیون پیدا شود که موجبات آسایش نوع بشر را فراهم نماید و ترویج علوم کنند کدام وجدان میشود اینان را اعدام نمود و منع کرد از آمدن بعرصهٔ وجود برای صرف شهوت و هوا رانی نوع نسوان و چنانچه گفته شود تعدد زوجات موجب زحمت نسوان و تعدی بآنان میشود جواب گوئیم شارع اسلام تعدد زوجات را با حفظ عدالت بین آنان از حیث قسمت بین لیالی و نفقه و سایر وجوه تسویه چنانچه مصرح به در تفسیر ابو علی طبرسی تشریع و تجویز فرموده است و در صورت خوف از عدم قدرت بر عدالت خداوند متعال میفرماید وَاِنْ خِفْتُمْ اَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً و معلوم است هر صاحب دینی و هر سلطان مقتدری ازدیاد است و تابعین خود را طالب است خصوصا نوع مسلمین که موحد میباشند علاوه بر این که ازدیاد نوع بشر مطلوب است و جلوگیری از آمدن انسان بنشاه وجود بحکم عقل و وجدان قبیح و ظلم است و همین فلسفه میباشد که رهبانیت در دین حنیف اسلام ممنوع است و بهیچوجه ازدواج با عبادت و ریاضت تنافی ندارد انسان ممکن است جمع نماید بین جنبه روحانیت و مادیه و طبیعت بلکه فراهم نمودن موجبات ازدیاد بندگان خدا نیز عبادت است دیگر آنکه با یکنفر زن در تمام ماه و سال نمیتوان مباشرت نمود زیرا

در ماه مدتی مبتلا بحیض میباشد و جماع در اینحال صحتا مضر است و بهمین
فلسفه است در شرع اسلام در حال حیض مباشرت نسوان حرام است و
منع مباشرت در مدت حمل زن خصوصا بعد از گذشتن چهار ماه مضر است
برای طفلی که در رحم است و دیگر آنکه ممکن است زن مریضه و یا آنکه در سفر
بوده باشد و یا آنکه زشت و یا بدخو باشد که مرد متنفر و رغبت با او ننماید و
این احوال اگر مرد زوجه دیگر نداشته باشد خصوصا در صورتیکه جوان بوده
باشد لابد واقع در مفاسد از قبیل زنا و لواط و استمنا خواهد گردید و
تمام اینها مضرات بدنیه و روحانیه و مفاسد عدیده دارد که از جمله آنها
گرفتار شدن بمرض سوزاک و سفلیس میباشد که بواسطه عدم قدرت بر علاج
مرد و زن هر دو از تناسل و توالد ساقط میشوند چنانچه محسوس است
و بهمین جهت است که مرسوم است بین اهالی اروپا گرفتن مطرس و این باب
مفتوح است بین آنان و دفع این واردات و از خود باین امر غیر قانونی مینمایند
ولی در دین حنیف اسلام برای جلوگیری از این مفاسد چاره قانونی میباشد
فرق فقط این است که در بین اهالی اروپا بنام مطرس تعدد زوجات معمول
است و در بین مسلمین نام مخصوصی ندارد و این اندازه از فرق مقتضی
این نحو تغییر کردن نمیباشد و در صورت تعدد زوجات این مفاسد منتفی میشود
دیگر آنکه بمقتضای احصائیه دنیا عده زن بیشتر از عده مرد است و بر فرض

و بر فرض تساوی هم چون مردان عالم تماما از ازدواج امتناع نمایند بطوریکه
در عصر خودمان مشاهده مینمائیم و محسوس است که زن هم بحکم طبیعت
شوهر میخواهد و شهوات دارد علاوه بر اینکه مدبر و کفیل هم لازم
دارد و چون باید محجوبه باشد و با مردان اجانب معاشرت ننماید
برای اینکه طرفین شهوت دارند و واقع در مفسده زنا نشوند و انساب
محفوظ بوده باشد و مسلم است که دماغ زن نوعا ضعیف تر از
دماغ مرد میباشد و با این ضعیات که ذکر نمودیم در صورتیکه
یک مرد بیش از یک زن حق نداشته باشد ازدواج نماید زنهای
زیادی بی شوهر و بی کفیل و بی مدیر میمانند لا علاج فاحشه می
شوند و بکلی شرافت و وفا میل آنان ضایع میشود چنانچه محسوس
و مشهود است و مشاهده مینمائیم در این عصر از زیاد فواحش را و
این زنهای بدبخت از بیچاره گی فاحشه شده اند دیگر آنکه از قرار
که معروف و مسموع است اروپائیها غالبا طلاق را امید ندارند زن در خانه
شوهر هرچه بر او سخت باشد چاره جز صبر و سوختن و ساختن ندارد
و در دین حنیف اسلام باب طلاق مشروع است و در صورتیکه زن مبتلا بهوو
گردید و بر او سخت و ناگوار باشد ممکن است خود را آسوده و نجات دهد
باینکه طلاق بگیرد هرچند باین نحو که جعل عوض در مقابل طلاق نماید دیگه

و عالم اسلامیت باشد عقیده دارد باینکه باید نوع نسوان قانون حجاب را
ملتزم باشند و عفت و عصمت و شرافت و ناموس خود را حفظ نمایند
خداوند متعال در سوره نور میفرماید قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ
اَبْصارِهِمْ وَیَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذٰلِكَ اَزْكیٰ لَهُمْ اِنَّ اللّٰهَ خَبِیرٌ
بِما یَصْنَعُونَ وَقُلْ لِلْمُؤْمِناتِ یَغْضُضْنَ مِنْ اَبْصارِهِنَّ وَیَحْفَظْنَ
فُرُوجَهُنَّ وَلا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ اِلّا ما ظَهَرَ مِنْها وَلْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ
عَلیٰ جُیُوبِهِنَّ وَلا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ اِلّا لِبُعُولَتِهِنَّ اَوْ آبائِهِنَّ اَوْ
آباءِ بُعُولَتِهِنَّ اَوْ اَبْنائِهِنَّ اَوْ اَبْناءِ بُعُولَتِهِنَّ اَوْ اِخْوانِهِنَّ اَوْ
بَنی اِخْوانِهِنَّ اَوْ نِسائِهِنَّ اَوْ ما مَلَكَتْ اَیْمانُهُنَّ اَوِ التّابِعِینَ غَیْرِ
اُولِی الْاِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ اَوِ الطِّفْلِ الَّذِینَ لَمْ یَظْهَرُوا عَلیٰ عَوْراتِ
النِّساءِ وَلا یَضْرِبْنَ بِاَرْجُلِهِنَّ لِیُعْلَمَ ما یُخْفِینَ مِنْ زِینَتِهِنَّ وَتُوبُوا
اِلَی اللّٰهِ جَمِیعاً اَیُّهَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ یعنی بگو ای محمد بمؤمنین
که حفظ نمایند چشمهای خود شان را از آنچیزیکه حلال نیست برای آنان نظر کردن
باو و حفظ نمایند فروج (عورت) خود را از آنچه حرام است برای آن که این
حفظ پاکیزه تر و دورتر است از وقوع در ریبه و شهوت و معصیت بدرستیکه
خداوند عالم است بعملیات آنان و بگو از برای مؤمنات که حفظ کنند
چشمهای خود را از نامحرم مؤلف گوید از این جمله از آیه شریفه معلوم

میشود

میشود که نگاه کردن زنها بمردهای نامحرم حرام و غیر جایز است و فقهاء
رضوان الله علیهم همین قسم فتوی داده اند مگر در مقام ضرورت و باید
خمارهای خودشان را بیندازند (مقنعه که بر سر میاندازند) و خمار مأخوذ
از خمر است و در لغت بمعنی ستر است و خمر را خمر میگویند برای این است که
عقل را مستور مینماید اهل لغت میگویند الخمار ثوب للنساء فوق الثیاب)
بر گریبانها و سینه های خودشان که پوشیده باشند و ظاهر نسازند
زینتهای خودشان را مگر از برای شوهرهای خود یا پدرهای شوهرهای
خود یا پسرهای خود یا پسرهای شوهرهای خود یا برادرهای خود یا
برادرزادهای خود یا پسرهای خواهرهای خود یا زنهای مؤمنات که
زنهای کافرات نامحرم میباشند برای اینکه کیفیات خلقت و صفات
زنان مسلمات را بدانند تا برای رجال خود تعریف و توصیف نمایند
مگر آنکه آن نساء کافرات کنیزان آن زنهای مسلمات بوده باشند
و یا تابعین از قبیل خادم و خادمه و اجیر و اجیره و مجنون و مجنونه
در صورتیکه نبوده باشد برای آنان شهوت زنها و حاجت بزن
نداشته باشند یا اطفالیکه ممیز عورت نساء نباشند و نباید زنها
بزنند پاهای خودشان را بر زمین تا دانسته بشود و شنیده شود
صداهای زینتهائی که مخفی میباشد از قبیل خلخال و غیره از آنچنان

حصر

چیزهائیکه مهیج مردها میباشد بخوبی مستفاد میشود از این قسمت از آیه
شریفه که بر زنها لازمست از هر چیزیکه مهیج مردان نامحرمست اجتناب نمایند
خیلی مناسب است مضامین این آیه شریفه با وضعیات کنونی این مملکت و زنهای
است تباین کلی باهم دارند و باید دانست که کفین و ظاهر قدمین مستثنی میباشد
و در فرض صورت سه عقیده میباشد جمعی از فقهاء فرموده اند جایز
است ولی مکروه است اما با دو شرط اول آنکه مرد قصد تلذذ نداشته
باشد دوم ریبه نباشد (خوف وقوع در معصیت و یا افتادن عاشق شدن)
و بعضی فرموده اند یکنظر جایز است و بیشتر جایز نیست و جمعی فرموده اند
مطلقا (اعم از یکنظر و بیشتر) جایز نیست مگر در مقام ضرورت و طبابت
و یا تحمل شهادت و یا تادیه آن و یا آنکه او را از غرق شدن نجات
بدهند چون در خصوص وجه (صورت) سه قول میباشد باید برحسب قولنا
جعفری سلام الله علیه کسی که مجتهد نباشد و عمل باحتیاط ننماید تقلید اعلم
عصر را نماید و علماء مراجع تقلید اعلم این عصر نوعا از قرار معلوم جایز نمیدانند
و معلوم و محقق است نظر کردن بسر و مو و گردن زن نامحرم باتفاق
علماء اسلام (اعم از اینکه شیعه یا سنی باشد) جایز نیست و این مواضع
اجماعا باید مستور باشد بمنظره کسی که اراده دارد زن مخصوصی را
ترویج نماید نظر کردن باو از برای آن مرد جایز است و فلسفه آن

اینست

اینست که مرد بدون سابقه تزویج ننماید و در محذور واقع نشود
و در سوره احزاب خداوند متعال میفرماید یا نساء النبی ان اتقیتن
فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض و قلن قولا معروفا
و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی یعنی ای زنهای
پیغمبر نیستید شما مثل سایر زنهای مسلمات در درجات قرب الی الله در
صورتیکه تقوی و پرهیزکاری را پیشه خود قرار دهید برای معاشرت با بی
پس وقتی که طرف با مردان میشوید صوت خود را نازک ننمائید تا طمع نماید
در شما کسی که مریض است بامراض روحانیه و قلبیه و بگوئید گفتنی که دور از
ریبه و شهوت باشد یعنی برحسب عادت و متعارف صحبت بدارید و
ثابت باشید در خانه های خودتان بطور طمأنینه و وقار بعیش و زندگانی
نمائید و خارج نشوید از منازل خود مثل خارج شدن عصر جاهلیه که با
زینتهای تمام و خودسازی از منازل خود خارج میشدند مؤلف
گوید معلومست که عادت زنان عصر ما بمراتب از عادت زنان عصر جاهلیت
بدتر است و در همین سوره مبارکه میفرماید و اذا سألتموهن
متاعا فاسئلوهن من وراء حجاب ذلکم اطهر
لقلوبکم و قلوبهن

یعنی

یعنی ای اصحاب پیغمبر وقتی که میخواهید سؤال نمایید از زوجات نبی صلی الله
علیه و آله و سلم چیزی را که محتاج بآن هستید پس سؤال کنید از پشت
پرده که این امر پاکیزه تر است از برای قلوب شما و قلوب آنان و دور
تر است از ریبه و شهوت و نیز در همین سوره مبارکه در موضع دیگر
میفرماید یا اَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِاَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ
الْمُؤْمِنِینَ یُدْنِینَ عَلَیْهِنَّ مِنْ جَلَابِیبِهِنَّ یعنی ای پیغمبر بگو بزوجات
خود و بدخترهای خود و بزنهای اصحاب خود نزدیک کنند بر خودشان
جلبابهای خودشان را الجلباب مقنعة المرئة التی تغطی بها
جبهتها و رأسها اذا خرجت من منزلها لحاجة جلباب آن توبی
است (چادر) که سرتا پای زن را می پوشاند چنانچه بعض از اهل
لغت تصریح نموده اند الجلباب ثوب وسیع للنساء یلبسه فوق
الثیاب یعنی یک جامه بزرگی میباشد که زنها می پوشند او را روی
سایر جامهای خود و دلالت این آیات شریفه بر لزوم حجاب
و ستر و عفاف بر نوع نسوان و احتراز از امور مهیجه رجال اظهر من
الشمس است و تنافی آن با ترتیبات حالیه و عادات کنونی و
وضعیات فعلیه بخوبی روشن و واضح است گفته نشود
که هر دو فایده از آیات اختصاص بزوجات نبی دارد برای آنکه

اولاً مناط و فلسفه حکم روشن است عمومیت دارد و ثانیاً دعوی
ضرورت قائم است باشتراک و عمومیت احکام و قوانین بین تمام افراد
مسلمین و امت مرحومه شاهد هم از قرآن دارد و آن این است خدا
میفرماید بزوجات نبی داقامه صلوة نمائید و زکوة بدهید معلوم
صلوة و زکوة مشترک است و خدا میخواهد احکام خاصه بیان فرماید
فایده ثانی
در هر نزاع خصوصی علمی و غیر علمی باید بدوا منازعین
تحریر محل دعوی و موضوع نزاع را بنمایند و بعبارت دیگر بحکم بداهت
عقل باید موضوع نزاع را معین نمایند مثلا در محاکم تا موضوع
نزاع را ابتدا تعیین و تحریر ننمایند محکمه قادر نیست که وارد محاکمه
رسیدگی بشود موضوع نزاع مابین مسلمین و اروپائیها و جمعی از
اهالی ایران حریت مطلقه نسوان میباشد آنها میگویند نوع نسوان
مثل نوع رجال باید آزاد مطلق باشند تمام خیابانها و کافه ها بروند
و در تمام تماشاخانه ها و گردشگاهها و تیاترها حاضر بشوند و با
اجانب مانوس باشند و الفت داشته باشند و ظرفیت در معاملات
نمایند و صورت مانند بدر (ماه شب چهارده) و سر و گردن و موی زلفهای
مجعد (پیچیده بهم) آنان که شاعر عرب (امرء القیس) میگوید
غَدَائِرُهُ مُسْتَشْزِرَاتٌ اِلَی الْعُلیٰ تَضِلُّ الْعِقَاصُ فِی مُثَنّیٰ

مرسل گموته و بدون ساز ده حاجب باشد شاعر فارسی زبان میگوید
هر روز علی رغم من شیدائی   خود ساخته از خانه برون میائی
مقصود تو این بود که دیوانه شوم   دیوانه شدم دیگر چه میفرمائی
خود ساخته و پرداخته با آلایش و زینتهای تمام از خانه ها خارج
بشوند بلکه عقیده جمعی از آنان این است از قرار مسموع که باید نوع
نسوان معلوماتی از قبیل سازدن و آواز و تصنیف خواندن داشته
باشند و علم موسیقی را خوب بدانند و رقص را کاملا یاد داشته باشند
اینست موضوع نزاعی صاحبان بصیرت و دانش و میگویند انسان
مثل سایر حیوانات باید نر و ماده او توی هم باشد و جواز این
موضوع روایت اسلام بکلی منکر و نافی میباشد و ضرورت دین
اسلام بر این امر (عدم جواز) قائم است و نصوص قرآنیه بر آن حاکم
است و منکر ضروری کافر و مرتد است در صورتی که مرتد فطری
باشد که او مسلمی میباشد که رده بگوید و یا اینکه ضروری از ضروریات
دین را منکر شود و حال اینکه حین انعقاد نطفه او احد الابوین او یا هر
دو مسلم باشند چهار حکم قانون در حق او واجب دانسته وجوب قتلش
بینونت زوجه او که عده وفات (چهار ماه و ده روز) نگاه دارد
و بعد مختاره خود میباشد و تقسیم اموالش بین ورثه او و نجاست بدنش

ما

که مرتد فطری باشد که او مسلمی باشد که رده بگوید و یا اینکه ضروری از
ضروریات دین منکر شود و حال اینکه حین انعقاد نطفه او احد ابوین او
یا هر دو مسلم باشند چهار حکم قانون در حق او واجب دانسته وجوب قتلش و
بینونت زوجه او که عده وفات (چهار ماه و ده روز) نگاه دارد و بعد
مختاره خود میباشد و تقسیم اموالش بین ورثه او و نجاست بدنش در صورت
حیاتش و معلوم است هیچ صاحب غیرت و شرافتی راضی نمیشود که عیال و
ناموس او این قسم رفتار سلوک نماید خصوصا در چنین اعصار و امصاری
(شهرها) که بکلی فساد اخلاق و هواپرستی عمومی و شهوت بطن و فرج فرمانفرما
میباشد و محسوس است نوع نسوان هم مثل نوع رجال دارای انواع شهوات
و هواها میباشند و فساد آن زیاد و اظهر من الشمس است ازدیاد فحش
و زانیات در مملکت و ایجاد امراض مزمنه چنانچه وضعیات کنونی این امر
را بخوبی نشان میدهد و دیگر بردن شرافت است از نوع نسوان
زیرا واضح است اینکه ناموس و عصمت خود را حفظ ننمایند و عفیفه نباشند
شرافت ندارد خصوصا نزد اهالی مملکت (ایران) و او را مردی
که دارای شرافت باشد تزویج نمی نماید و بالاخره بواسطه
امراض مزمنه و عدم قدرت بر علاج از نقطه نظر فقر عمومی
چنانچه مشهود است از توالد و تناسل هم ساقط خواهد شد و بنابر

این

این مردم را قیاس نمود با مردمانی که دارای اخلاق حسنه و ساده میباشند
و حکم واحد را از حیث قانون درباره تمام آنان جاری نمود و دیگر عدم
حفظ انساب است با این ترتیب پدری اولاد خود را بطور قطع و جزم
نخواهد شناخت و ولدی هم بطور قطع پدر خود را نمیشناسد و مکنت غالباً اولاد
دیگران را تربیت نموده و جان و مال و دین و آبروی خود را در حق
آنان صرف نموده و بعد از وفاتش اموال او را که بزحمت تحصیل کرده
اجانب (اولاد دیگران) صرف نمایند از یکی از بزرگان ارامنه که طرف
دار حجاب بود و خانواده او با حجاب از منازل خود خارج میشدند
سؤال شد که مسیحیین قائل بحجاب نیستند شما چرا این عقیده را دارید
جواب داده بود باغی که میوه داشته باشد حصار لازم دارد و
الا موجب زحمت باغبان و مالک خواهد شد و مکنت بالاجره منتهی
بمفاسد زیاد گردد و بر آنکه استفاده مالک نکرده است چنانچه
باباطاهر ره میگوید هر آن باغی که نخلش سر بدر بی مدامش
باغبان خونین جگر بی بباید کندنش از بیخ و از بن اگر بارش همه
لعل و گهر بی و اگر گفته شود در صورتیکه اخلاق ملت فاسد نباشد و
صالح باشد و بالطبیعه موافق قانون رفتار نمایند دیگر مفاسدی
مترتب نمیشود جواب اینست که این امر تعلیق بمحال است در چه عصری

اخلاق نوع بشر بالطبیعه خوب بوده است که در این عصر خوب بشود
مدتهاست بشر بالفطره حریص و طماع و جماع اموال و دارای شهوات
فوق العاده از هر حیث و از هر جهت میباشد و جلوگیر لازم دارد و الا
بعثت انبیاء ع و وضع قوانین حقوقیه و جزائیه و دولت و سلطنت و
و عدلیه و نظمیه و کمیساریا لازم نبود و هر چه تمدن و دانش زیادتر
بشود فساد اخلاق غالباً زیادتر میشود چنانچه محسوس است چه اخلاق
دهقانها خیلی ساده تر است و از تقلب و کلیه فساد اخلاق دورتر اند از
حاکمین در بلاد و مدائن و جنگ بین المللی در چند سال قبل که مفاسد آن
از هر جهت تمام روی کره را فرا گرفت و صنعت اینمقدار آلات قتاله و
ادوات حربیه و گازها قوی شاهد است بر هوا پرستی و سبعیت و فساد اخلاق
نوع بشر بالطبیعه و اینکه لجام لازم دارند فرض بفرمائید مثلاً قانون قصاص
در مملکت چندی جاری نشود بطور حتم خونریزی هزار برابر زیاد میشود و در
موضوع قانون حجاب که فعلاً در این مملکت بنحو اتم و اکمل جاری نیست نتیجه
آن این شده است که فاحشه از سابق بمراتب زیادتر گردیده و بسیاری
از بنات قبل از ازدواج باکره نمیباشند گویند [illegible] النسبه زمانیکه
اخلاق بشر و اهالی مملکت بنحو کمال صحیح بشود دیگر رفع حجاب مفاسد
اخلاقی ندارد ولی بصحت اخلاق موهومی نمیتوان قناعت کرد و ملت
را اغوا نمود و در ضلالت انداخت بقول عوام چاه را نکنده منار را

دزدیده اگر کسی چنین کاری نکند دو چار شدائد و محذورات خواهد شد
و خیلی مورد حیرت و تعجب است که بعضی تمسک میکنند برای رفع حجاب باینکه
مخارج کم میشود و بصرفه نزدیکتر است مثلا عمارت یکی کافیست چه قدر عجیب
است این آقایان قدری از خریدن اتومبیلها و ساختن پارکها و عمارات
خیلی عالی و مبلها و سایر چیزها که پول آنها را از ملت بدبخت میگیرند و
بخارجه تسلیم مینمایند قدری تخفیف بدهند و مبلغی از آنرا صرف
حفظ شرافت و عفت و ناموس خود دارند و بعضی دیگر میگویند
که نوع نسوان نباید محبوس باشند مؤلف گوید نمیدانم کی گفته است
و کدام قانون ناطق است باینکه زن باید در حبس باشد البته تفریحات
و تفرجات مشروعه که بالاخره منتهی بمفاسد نشود مانع قانونی ندارد
و باید دانست که نباید تمام نسوان را قیاس بنسوان امراء و اغنیاء
نمود نوعا مردم فقیر و پریشانند و ذخیره ندارند مردها باید کسب و
تحصیل معاش نمایند و زنها باید در غالب اوقات مشغول خانه
داری و تربیت و حضانت اطفال خود باشند و الا نظام زندگانی مختل خواهد
شد چنانچه فقراء از رجال هم باید مشغول تحصیل معاش و کسب و زراعت و تجارت
باشند و الا نمی توانند خود را اداره نمایند و عایدات مرتبی ندارند یک جماعتی
باید زحمت بکشند تا یک جماعت دیگر بتوانند تفرج و غالب عمر خود را

چه قدر خوبست آقایانیکه عقیده ایشان ضد حجابست فقط قناعت بعیالهای
کسان خود نمایند که کفیل و قیم دیگران نباشند و تکلیف برای دیگران معین
ننمایند و عموم را از این مذاکرات آزاد بگذارند شاید ایشان خود را اعقل
و ابصر در اینگونه امور دانند و ترقی مملکت را از طرق دیگر تقاضا نمایند
که راجع بهوا پرستی نباشد فعلا جمیع موجبات ترقی و ثروت را مسکوت عنها
گذارده و فقط در امور راجعه بشهوت رانی پرداخته اند این مقاله از جناب
آقای مختار السلطنه میباشد در ماموریتیکه طرف خوزستان میرفتم و تفتیشیه
از کارهای اداری مرجوعه راجع بامورات مالیه الصفحه بود که مادزورال
امریکائی و خانمش هم همراه بود در کشتی در ضمن صحبت از اخلاق و عادات
ایرانی مذاکراتی شد خانم مادزورهال شرحی از مذاکره اخلاق و عادات حسنه
ایرانی نموده و اظهار میداشت که چهار سالست من و شوهرم مأموریت
ایران هستیم ایرانیها دارای اخلاق حسنه هستند که در سایر ملل نیست باید قدر
و مزایا دانند مثل عمل حجابست که اندازه دارای محسنات است که حد
ندارد و باید عموم ایرانی قدر دانسته اعتقادات خود را از دست
ندهند زیرا عمل کشف حجاب معایبی دارد که اروپائیهای حالیه
دارند پی بمعایب آن میبرند و همین قسم از اخلاق پذیرائی و مهمانداری
افراد ایرانی بی اندازه تعریف مینمود بدیهی است باعث افتخاری است علاوه اگر بنا باشد
این ترتیبات در تمام نسوان مملکت جاری باشد نظامات مملکت مختل

میشود زیرا غالبا اهالی فقیر و پریشان میباشند خادم و خادمه ندارند
باید نسوان مدد نمایند مردهای خود را در حوائج زندگانی و معیشت از قبیل
ارضاع و حضانت و حفظ اطفال ، و احتیاجات تعیش کسیکه در دهات مدتی
زندگانی کرده باشد بخوبی تماما تصدیق مینماید این امر را و اگر جز از این باشد
که کار زنها تماما خودسازی و اشتغال بتفریحات باشد بکلی اختلال نظام
لازم آید و مملکت یکفلسفه قانون حجاب اینباشد مردیکه مبتلا است بزوجه
که بدترکیب و زشت باشد که محسوس است و وقوع خارجی این امر بسیار است ثانیا
که از منزل خارج شود چشمش بخانمهای نیکو و خوشرو و دلربا بیفتد موجب
تنفر او از زوجه خود گردد و خلق او فاسد شود و طرفین دوچار زحمات گردند
خصوصا اگر اولاد هم داشته باشند و فقیر هم باشند و باید دانست که نوع
نسوان از کسب و انواع استفادات مالیه که منافی با حجاب نباشد (از قبیل
قالی بافی و گیوه و جوراب بافی و غیره) در دیانت اسلام ممنوع نمیباشد پس
اشکالی که بعضی نموده اند که باید زنها مساعدت در معیشت نمایند و حجاب مانع است
وارد نیست بکلی بیربط است کسب منحصر نیست باینکه زن در بازار بنشیند و
طرفیت با اجانب نماید و بی پرده از منزل خود خارج شود کسیکه ملتزم بدیانت
اسلام باشد عقیده بطلاق لابد دارد و آن موافق قانون بر چهار قسم است
واجب و حرام و مستحب و مکروه و فوائد تشریع آن اظهر من الشمس است طلاق

دربسیاری

در بسیاری از موارد موجب آسایش و راحتی و آزادی مرد و زن و فامیل
آنانست که اگر نباشد بسیاری از موارد ممکن است منتهی بمفاسد عظیمه (قتل
نفس و اتلاف اموال و هتک اعراض و عداوت شدیده بین فامیلها) گردد
و قانونا طلاق بید زوج و یا ولی او پدر و جد پدری حاکم در صورت نبودن پدر
و جد با شرط جنون زوج میباشد و زوجه اختیار طلاق ندارد ولی زوج
باید بمقتضای قانون مستفاد از آیه شریفه فَاِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْرِيحٌ بِاِحْسَانٍ
بخوبی و متعارف و نیکوئی پذیرائی از زوجه خود نماید و یا اینکه بنیکوئی
و احسان طلاق بدهد یکفلسفه اینکه اختیار طلاق فقط با زوج است اینست
که ملت نوعا و غالبا فقیر و گرفتار و پریشان میباشند و بزحمت باید
معیشت خود و عیال خود را فراهم نمایند سالها خود و پدر و مادر و فامیل او
قناعت مینمایند و زحمت میکشند تا مبلغی پول برای تزویج فراهم مینمایند
مبلغی از آن را مهر و صداق میدهند که قانونا عوض بضع است و مبلغی را
چنانچه مرسوم و معمول است صرف مجلس عقد و عروسی میکنند و حفظ
آبرو و شرافت خود را مینمایند چنانچه اختیار طلاق با زوجه هم باشد که
خود را طلاق بدهد و باقی مانده مهر خود را که دین است بذمه زوج بگیرد
ظلم در حق مرد میباشد زیرا چنین مردی غالبا دیگر قادر بر تزویج نمیباشد
و مفاسد آن زیاد است علاوه تنفر هم برای مرد از تزویج حاصل میشود

زیرا

میشود زیرا غالبا اهالی فقیر و پریشان میباشند خادم و خادمه ندارند باید نسوان مدد نمایند مردهای خود را در حوائج زندگانی و معیشت از قبیل ارضاع و حضانت و حفظ اطفال، و احتیاجات تعیش کسیکه در دهات مدتی زندگانی کرده باشد بنحو اتم اکمل تصدیق مینماید این امر را و اگر جز از این باشد که کار زنها تماما خودسازی و اشتغال بتفریحات باشد بکلی اختلال نظام لازم آید و مملکت یک فلسفه قانون حجاب اینباشد مردیکه مبتلا است بزوجه که بدترکیب و زشت باشد که محسوس است و وقوع خارجی این امر بسیار است زمانی که از منزل خارج شود چشمش بخانمهای نیکو و خوشرو و دلربا بیفتد موجب تنفر او از زوجه خود گردد و خلق او فاسد شود و طرفین دوچار زحمات گردند خصوصا اگر اولاد هم داشته باشند و فقیر هم باشند و باید دانست که نوع نسوان از کسب و انواع استفادات مالیه که منافی با حجاب نباشد (از قبیل قالیبافی و گیوه و جوراب بافی و غیره) در دیانت اسلام ممنوع نمیباشد پس اشکالی که بعضی نموده اند که باید زنها مساعدت در معیشت نمایند و حجاب مانع است وارد نیست بکلی بیربط است کسب منحصر نیست باینکه زن در بازار بنشیند و طرفیت با اجانب نماید و بی پرده از منزل خود خارج شود کسیکه ملتزم بدیانت اسلام باشد عقیده بطلاق لابد دارد و آن موافق قانون بر چهار قسم است واجب و حرام و مستحب و مکروه و فواید تشریع آن اظهر من الشمس است طلاق

دربسیاری

دربسیاری از موارد موجب آسایش و راحتی و آزادی مرد و زن و فامیل آنانست که اگر نباشد بسیاری از موارد ممکن است منتهی بمفاسد عظیمه (قتل نفس و اتلاف اموال و هتک اعراض و عداوت شدیده بین فامیلها) گردد و قانونا طلاق بید زوج و یا ولی او پدر و جد پدری حاکم در صورت نبودن پدر و جد با شرط جنون زوج میباشد و زوجه اختیار طلاق ندارد ولی زوج باید بمقتضای قانون مستفاد از آیه شریفه فَاِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْرِيحٌ بِاِحْسَانٍ بخوبی و متعارف و نیکوئی پذیرائی از زوجه خود نماید و یا اینکه بنیکوئی و احسان طلاق بدهد یک فلسفه اینکه اختیار طلاق فقط با زوج است اینست که ملت نوعا و غالبا فقیر و گرفتار و پریشان میباشند و بزحمت باید معیشت خود و عیال خود را فراهم نمایند سالها خود و پدر و مادر و فامیل او قناعت مینمایند و زحمت میکشند تا مبلغی پول برای تزویج فراهم مینمایند مبلغی از آن را مهر و صداق میدهند که قانونا عوض بضع است و مبلغی را چنانچه مرسوم و معمول است صرف مجلس عقد و عروسی میکنند و حفظ آبرو و شرافت خود را مینمایند چنانچه اختیار طلاق با زوجه هم باشد که خود را طلاق بدهد و باقیمانده مهر خود را که دین است بذمه زوج بگیرد ظلم در حق مرد میباشد زیرا چنین مردی غالبا دیگر قادر بر تزویج نمیباشد و مفاسد آن زیاد است علاوه تنفر هم برای مرد از تزویج حاصل میشود

زیرا

زیرا که مخارج زیادی نموده و صرف وقت کرده و باقی مانده صداق را بعسرت داده و فعلا هم صاحب عیال نمیباشد خصوصا اگر اولادی هم در بین باشد که باید مرد بچه داری هم بکند و تمام زحمات آنان بعهده او خواهد افتاد و از تحصیل معاش بکلی باز میماند زیرا زن خود را آزاد نموده و قانوناً آزاد است از تحمل این زحمات از نقطه نظر رعایت او و معلوم است دماغ زن نوعا ضعیف تر از دماغ مرد است ممکن است بجزئی ناملایمی خود را طلاق بدهد و طرفین دچار زحمت گردند و حال اینکه در صورت عسرت قانون گذار چاره برای او قرار داده است و باب طلاق مفتوح است ممکن است طلاق بعوض بگیرد و مهر خود را مثلا عوض طلاق قرار داده که مردها غالباً از خوف دادن بقیه مهر و بیچارگی طلاق میدهند و ممکن است زنان بواسطه هوا پرستی و شهوات اکتفا بیک شوهر نکنند و خود را مطلقه نموده هر زمانی بمیل و دلخواه خود شوهری اختیار کند و مفسده این امر روشن است و گاهی میشود مردان اجنبی آنان را فریب میدهند و باین جهت نظام امر تزویج مختل شود و مردان در عسر و حرج شدید واقع گردند و فلسفه دیگر آنکه صداق عوض بضع است (عوض زن) چنانچه بنا باشد زن هم اختیار طلاق داشته باشد جمع مابین عوض و معوض را دارا خواهد بود و نظیر اینست که زید مثلا خانه خود را بفروشد و ثمن را بگیرد و خانه را تسلیم مشتری ننماید و خود دارا باشد

علاوه قانون در پنج مورد جواز فسخ عقد را برای زوجه قرار فرموده در صورت جنون زوج اعم از جنون اطباقی (دائمی) و ادواری (در بعض فصول و اوقات) چه جنون قبل از عقد باشد یا بعد از عقد پیدا شده باشد چه وطی کرده باشد چه نکرده باشد و دیگر جذام (مرضی است که ظاهر میشود با آن پوسیدن اعضا و ریختن گوشت) و دیگر جب مقطوع بودن آلت مرد و دیگر عنن (عدم نعوظ) و خصی (کشیدن خصیتین) اگر وطی هم ممکن باشد و نیز قانون جاریه دیگر هم وضع فرموده و آن رجوع بحکمین است در صورت شقاق و نفاق بین زوجین چنانچه خداوند متعال میفرماید و ان خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکما من اهله و حکما من اهلها الخ و روشن است بر هر صاحب ادیان که از کیفیات تعیش مردم مسبوق باشد که باب طلاق را بیش از این مفتوح نمودن مفاسد زیاد برای طرفین دارد و طلاق بر دو قسم است رجعی و بائن و بائن بر شش قسمت و فلسفه طلاق رجعی معلوم است که غالباً طرفین پشیمان میشوند چنانچه مشهود و متعارف است خصوصا اگر اولادی هم باشد و با وجود ضرر عمومی قانون جاریه قرار فرموده که حق رجوع باشد و مطلقه و زنیکه فسخ عقد او شده باشد در بسیاری از موارد و متوفی عنها زوجها در تمام موارد باید عده نگاه دارند و فلسفه عده عدم اختلاط میاه و حفظ انساب و احترام زوجیت بنص قرآن باید دانست بطور کلی که فقط کفایت نمیکند در جعل و وضع قانون اینکه مصلحت اینطوریکه جعل شده است بیشتر میباشد از مصلحت

از مصلحت طور دیگر که وضع نشده و مفسده او کمتر از مفسده طور دیگر می باشد
والا قانونی که وضعش صرف مصلحت باشد و ابدا مفسده بر آن مترتب نشود
کمتر است از باب توضیح عرض میکنم باران که کثرت منافع آن مشهود و محسوس
است مملکت خانه پیره زن ستم دار فقیر را هم خراب نماید نباید قطع
فیض باران بشود برای خاطر این مفسده که در جنب منافع آن اهمیت ندارد
مناط حفظ نظام کل است و نیز مصلحت و مفسده غالبیه در جعل قانون کفایت
میکند لازم نیست مصلحت و مفسده عمومیت داشته باشد بلکه بحکم عقل بدیهی
مثلا شراب که حرام شده است برای اینست که در غالب افراد تجربه موجب فساد
است مولوی فرماید باده نی در هر سری شر میکند آنچنان را آنچنان
تر میکند چونکه غالب شان بدند ناپسند تیغ را از دست رهزن بستند
کسیکه ملتزم بدیانت باشد عامل بقانون شفعه میباشد و حق این انتفاع را
دارد و این حقی میباشد که قانون گذار برای شریک قرار فرموده در صورتیکه
شریک دیگر حقی که دارد خود را از اجنبی استرداد نماید بشرط اینکه همان
میزان پولی که داده است باو رد نماید و اخذ بشفعه نماید فلسفه این قانون
عدم ضرر بشریک و احتیاج داشتن او بآن ملک میباشد و ممکنست دچار
شریکی گردد که فوق العاده او را اذیت نماید باینجهت قانون حق الشفعه
موضوع گردیده که لزوم عقد بیع را مبدل بجواز مینماید کسیکه ملتزم بدیانت

است استفاده از قوانین سبق و رمایه مینماید - بدان ای طالب دانش
که قمار در شرع مقدس اسلام در جمیع موارد حرام و غیر جایز و از معاصی و
جنایات کبیره است و نصوص قرآنیه بر آن ناطق است خدا میفرماید اِنَّمَا
الْخَمْرُ وَالْمَیْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ
لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ و نیز میفرماید اِنَّمَا یُرِیدُ الشَّیْطَانُ اَنْ یُوقِعَ بَیْنَکُمُ
الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِی الْخَمْرِ وَالْمَیْسِرِ و نیز میفرماید یَسْأَلُونَکَ
عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَیْسِرِ قُلْ فِیهِمَا اِثْمٌ کَبِیرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَاِثْمُهُمَا اَکْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا و نیز میفرماید
وَلَا تَأْکُلُوا اَمْوَالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْبَاطِلِ اِلَّا اَنْ تَکُونَ تِجَارَةً
عَنْ تَرَاضٍ مخفی نماناد مراهنه بر لعب در صورتیکه بغیر آلات و ادوات معده از برای
قمار بوده باشد یا از افراد و مصادیق قمار است چنانچه بعضی تصریح فرموده‌اند
و ظاهر جمله از روایات هم میباشد و یا ملحق بقمار است از حیث حرمت و فساد
مگر در باب سبق و رمایه آموختن سواری و تیراندازی کردن که قمار و گرو بندی
در این دو مورد مباح بلکه مستحب است و در بعضی اوقات واجب کفائی است و
فلسفه آن اینست که ملت باید سوار و تیرانداز جنگی باشند تا بتوانند دیانت و قوانین
و استقلال و ناموس و شرافت خود را از تعدیات اجانب حفظ نمایند و خود
را از ظلم و خواری و سختی نجات دهند خداوند متعال میفرماید وَاَعِدُّوا
لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَیْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللهِ

باید تحصیل قوه و استعداد نمود و در مقابل ظالمین نمایش داد مؤلف گوید
ای صاحبان هوش چشم بصیرت باز نمائید این است قوانین مقدسه اسلام
تا در جاده ضلالت واقع نشوید گفته نشود که این آثار مذکوره مترتب است
بر جریان و اجراء قانون اعم از اینکه قوانین مربوط بعالم دیانت و
مذهب بوده باشد و یا نباشد جواباً و لا مقنن این قوانین مذکوره که
دارای اینهمه فوائد است شارع اسلام میباشد باید عقیده بان بزرگوار باشد
تا قوانین مجعوله او مطاع افتد و قوه مجریه درصدد اجراء برآید پس استفاده
از این قوانین مذکوره نتیجه التزام بدیانت است و معلوم است باید مقنن
حکیم و عاقل علی الاطلاق و عالم بما کان و ما یکون و واقعیات و حقایق
الهی بوده باشد تا بتواند قوانین را موافق مقتضیات تمام اعصار و امصار
و عادات و اخلاق ملت خود وضع نماید و محتاج بتحصیل تجربه و اختبار
نباشد که ملت را سالها دچار فشارهای شدید و محذورات و صدمات
نماید تا تازه تجربه حاصل نماید و متمکن بشود قوانین را اصلاح کند و
تغییرات بدهد و ثانیاً قضیه بین و روشن است اینکه نوع بشر متابعت
قانون را طبیعی و از روی عقیده وجدانی نماید و یا اینکه از روی قسر و اجبار
تابع باشد و این امر بدیهی و وجدانی و محسوس است حاجت بمنطق ندارد و
دلیل انکار را اظهار مینمایم نوع انسان با کمال مبتلائی که دارد بجنبه طبیعت که عبارت است از

بطن و فرج و غیرها و هوا پرستی و غضب و سبعیت و فساد اخلاق و
حرص و استبداد و طمع که تمام اینها مقتضیات جنبه طبیعت است چنانکه
محسوس و مشهود است در صورتیکه بواسطه مجاهدات بالنفس و ریاضات تزکیه
اخلاق خود را نماید و خود را متصف بملکات و صفات حمیده کند و جنبه
روحانی عقیده را که در او ودیعه میباشد غلبه بدهد بر جنبه طبیعت و رادع
الهی داشته باشد که این امور نتیجه عقیده بمبدء و معاد و نشاه برزخ
و عالم قیامت و ثواب و عقاب و جنت و نار است معلوم و محقق است که
از او جنایات و ظلم و عملیات سوء باطنیه صادر نمیشود اگر هم صادر بشود
برای ضعف جنبه دیانت بالنسبه خیلی کمتر است و واضح است که این عقیده
از هزاران پولیسهای ظاهری بهتر است ظهور او و خفاء از ارتکاب جنایات
بشر را حفظ مینماید و قابل اصلاح نیست و وساوس و تاثیرات اسباب مشغولیات
درشان و ارث خصیه و عالم و داد و محبت در آن میباشد نسبت باشخاص
که جنبه دیانت آنان قوی باشد و قوه هم لازم ندارد که بدان قوه قوه
مجریه قادر باشد بر اجرا قانون و بعباره دیگر اعم از اینکه قوه مجریه قادر
باشد و یا نباشد و یا اینکه قوه مجریه صحیح الاخلاق از اصل نباشد ابداً لیس
مخفی کار خود را مینماید حاصل اینکه قضیه واضح و محسوس است اینکه
بشر از روی عقیده بعالم دیانت وجدانیه و طبیعی تابع قانون باشد

و یا اینکه از روی اجبار و فشار چنانچه و همیات اعصار و ازمنه بخوبی
اینمطلب را بما نشان میدهد تقریبا در صد سال قبل در همین مملکت معمول بوده
که علما در قباله جات و نوشته جات تاریخ آنرا در سجلات خود مرقوم دارند
برای اینکه جنبه دیانت قوی بوده و تقلبات کنونی وجود نداشته و در این
عصر حاضر به طور یقین تاریخ مینمایند با وجود این بواسطه ضعف جنبه دیانت
ملت گرفتار و دچار قوه قضائیه میباشد و نیز بخوبی این امر را بر ما واضح
مینماید غزوات حضرت ختمی مرتبت ص در صدر اسلام عقیده اصحاب بوجوب
جهاد و اینکه اگر کشته شوند بهشت میروند و چنانچه بکشند نیز بهشت میروند
و این امر الهی میباشد مقتضی جدیه و صمیمیت آنان بوده در امر جهاد[2] که در تمام ۱ ادها
غزوات فاتح گردیدند و حال اینکه عده آنان در بسیاری از غزوات بمراتب
کمتر بود از عده طرف و خصم و با وجود نداشتن اسلحه زیاد طرف جدیت نداشته
و آنان با کمال جدیت که نتیجه قوه دیانت آنان بوده جهاد مینمودند پس
بخوبی روشن است که التزام بدیانت ملازم با تمدن و جریان قانون بتمام
و صحت اخلاق است و زندگانی اجتماعی را اصلاح مینماید - از جمله حقوق
التزام بدیانت استفاده از قوانین قضا و شهادت میباشد که موافق ۲ باید واجبی
قانون مجتهد و عادل بوده باشد یک فلسفه اینکه باید مجتهد باشد این
است که عالم بتمام قوانین باشد تا اینکه اشتباه نکند و بر خلاف قانون

حکم از

حکمی از او صادر نشود و فلسفه اینکه باید محکمه عدالت را دارا باشد این است
که صحت اخلاق داشته باشد و از رشوه و سایر ملاحظات اجتناب نماید
خداوند متعال میفرماید در اواخر سوره بقره یا ایها الذین آمنوا اذا
تداینتم بدین الی اجل مسمی فاکتبوه و لیکتب بینکم کاتب بالعدل
و لا یاب کاتب ان یکتب کما علمه الله فلیکتب تا اینکه میفرماید و لا
تسئموا ان تکتبوه صغیرا او کبیرا الی اجله ذلکم
اقسط عند الله و اقوم للشهادة و ادنی الا ترتابوا تا اینکه میفرماید
و ان کنتم علی سفر و لم تجدوا کاتبا فرهان مقبوضة
یعنی ای امت محمد ص در وقتیکه قرض میدهید و میگیرید تا
مدت معینی پس بنویسید او را و هر آینه باید بنویسد میان شما کاتبی بعدل
و از روی صدق و استقامت و اباء نکند کاتبی از کتابت از نوشتن چنانچه
خداوند او را تعلیم فرموده که کتابت بعدل بوده باشد پس هر آینه باید بنویسد
و خداوند متعال بکمال اهتمام را بموضوع کتابت میفرماید بواسطه اینکه در موضوع
امنیت مورد چهار امر فرموده و اینکاشف از شدت اهتمام باین و میفرماید
و اظهار کراهت نکنید ای مدیونون و شهداء و کتاب از نوشتن دین و
حق و یادداشت نمودن موضوع شهادت را اعم از اینکه موضوع کم باشد
یا بسیار این کتابت و نوشتن نزدیکتر است بعدل نزد خداوند برای

شهادت

شهادت دادن نزد دیگر است باینکه شکی و ریبی برای شما حاصل نشود
در موضوع دین و شهادت و چنانچه مسافر باشید زمان تداین و کاتبی در
بین نباشد پس وثیقه و گرو بگیرید و نمیدانم با وجود این نصوص قرآنیه این
چه افترائیست میزنند بدیانت مقدس اسلام جاهلین بقانون که در دیانت
اسلام اعتبار بمکتوب قرطاس نمی باشد خیلی عجیب است با وجود صراحت
این آیات شریفه و سیره مستمره مسلمین بکتابت در ابواب معاملات و مناکحات حجج
چنانچه در محاضر محمول و مرسوم است علاوه ثبت هم بجا است بلی بو
جاهت کلمه احتمال تزویر در آنها برود دستور محکم بحکم عقل و نقل از خوا
التزام بدیانت استفاده از موضوع عتق و اعتاق در آزاد نمودن عبید
و اماء میباشد که اعتاق آنان از عبادات عظیمه و مهمه میباشد و بفضیلت آن
ناطق است کتاب و سنت حتی اینکه حضرت صادق سلام الله علیه میفرمایند

مَن كانَ مُؤمِناً فَقَدْ عُتِقَ بَعْدَ سَبْعِ سِنِينَ اَعتَقَهُ
صاحِبُهُ اَو لَم يُعتِقْهُ وَلا تَحِلُّ خِدْمَةُ مَن كانَ مُؤمِناً بَعْدَ سَبْعِ سِنين

یعنی هر رقی که مؤمن باشد بعد از هفت سال خدمت آزاد میشود اعم از
اینکه مولی او را آزاد بنماید یا ننماید و مباح نیست خدمت هر رق مؤمن
بعد از هفت سال خدمت اشکالی نموده اند در اینموضوع که تملیک و تملک
انسان چه معنی دارد و امر قبیحی میباشد جواب بدوا باید دانست که موضوع
اینحکم

الموضوع الخامس عشر (موضوع عتق)

اینحکم در رقیت کفار حربی (غیر معتقد بمبدء و معاد و مشرکین بت پرست
و آتش پرست مثلا و یا آنان که عقیده بنوع انبیاء ندارند) و کتابی (یهود
و نصاری و مجوس بشرط آنکه ذمی و ملتزم بشرایط ذمه نباشد که در اینصورت
در حکم حربی میباشند) موضوع رقیت این دو طایفه میباشد و چنانچه در موقع
جهاد بوده باشد و ذکور بالغین دستگیر بشوند و حرب قائم نباشد (منقضی
شده باشد) امام علیه السلام مخیر است مقتضای مصلحت بین اینکه منت
آنها گذارده و آزاد نماید و یا فدیه (مال) بگیرد و آزاد نماید و یا اینکه آنان
را استرقاق نماید چون اخلاق و عادات زمان جاهلیت (قبل از بعثت)
این بوده که اسارئی را مطلقا جدا بقتل میرسانند حضرت ختمی مرتبت صلعم
محض رعایت آنان (اساری) اینعادت خشن را مرتفع و اینقانون را وضع
فرمودند و در اینزمان که عصر چهاردهم هجری میباشد دول متمدنه عالم فرق
فاحش از نقطه نظر سلوک و رفتار و قانون میگذارند بین اهالی دول اروپا
خود و مستعمرات آنان فلسفه استرقاق در رقیت یکی حفظ شرافت عالم دیانت
و خداپرستی میباشد و عقیده باینکه خالق ممکنات خداوندیست که جامع جمیع
صفات کمالیه و منزه از جمیع نقایص است و شریک و مثل و مانند ندارد
و عقیده بانبیاء و کتب آسمانی و قوانین آنان میباشد تا وحشی و بربر
نباشند و تحت تمدن واقع باشند و خالق خود را بشناسند و

عبادات او را بنمایند و بدانند که نتیجهٔ خلقت معرفت او و عبادتست
خداوند متعال میفرماید کنتُ کنزاً مخفیاً فاحببتُ ان اُعرَف فخلقتُ
الخلقَ لکی اُعرَف من بودم گنجی مخفی و پنهان پس دوست داشتم اینکه
شناخته شوم پس خلق کردم ممکنات را تا اینکه شناخته شوم و نیز میفرماید
وما خلقتُ الجنَّ والانسَ الّا لیعبدونِ ای لیعرفونِ و خلق نکردم جن
و انس را مگر اینکه مرا بشناسند بوسیلهٔ بندگی و عبادت و ترقیات روحیه
نمایند و از مرتبهٔ بهیمیت خود را ترقی بدهند و بمرتبهٔ انسانیت نائل گردند و
بفهمند که ورای نشأهٔ طبیعت عالم دیگری هم میباشد که برای انخلق بار سفر
امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید ففیها اُختبرتم ولغیرها خُلقتم که فقط
برای این نشأهٔ کثیف و سبعیت و جور و ظلم و شهوترانی که دو روزی
میباشد خلق نشده اند و بدانند که حکمت خلقت انسان خوردن و فلان کردن
که ناشی از جنبهٔ بهیمیت است نمیباشد و فقط خود را مکلف بافعال بهائم
ندانند زیرا بهائم ظلم و جور نمینماید و قوهٔ عاقله که لطیفهٔ ربانیه میباشد ندارد
حاصل اینکه کسیکه عقیده بتوحید و خالق خود و دیانت نداشته باشد
ابداً انسان نمیباشد بهیمه میباشد بلباس انسان و جنبهٔ انسانیت و
روحانیت و عقلانیت خود را بکلی مقتول و معدوم ساخته بجز شهوت
بطن و فرج و هواپرستی چیزی را ادراک ننموده بلکه بحکم عقل پست تر
بدانم

از بهائم[2] دارای قوهٔ عاقله نمیباشد تا مکلف باشد و این بیچاره ناطقهٔ
قدسیهٔ خود را فاسد نموده العقلُ ما عُبِدَ بهِ الرحمٰن واکتُسِبَ بهِ الجنان
مولوی میفرماید گر بصورت آدمی انسان بدی احمد و بوجهل هم یک
سان بدی احمد و بوجهل در بتخانه رفت زین شدن تا آن شدن فرقی
است زفت این در آید برنهد آنرا بتان وان در آید سر نهد چون امتان
نقش بر دیوار مثل آدم است بنگر از صورت چه چیز او در کم است
در موقع دیگر نیز میفرماید چون شخص عارفی روز روشن چراغ روشن
نموده و با چراغ داخل بازار شده و مردم را تماشا[3] میکرد او جستجو میکند ۳ می نماید
کسی با و اعتراض میکند چرا روز روشن چراغ دست گرفته گفت من جویای انسان[4] ۴ انسان
گشته ام می نیابم هیچ و حیران گشته ام گفت مردی هست این بازار پر مرد
مانند آخرای دانای حر گفت خواهم مرد بر جادهٔ دو ره در ره خشم و هنگام
شره (حرص) وقت خشم و وقت شهوت مرد کو طالب مرد[5] کسکه گو بکو ۵ چنینم
کو در این دو حال مردی در جهان تا فدای او کنم امروز جان و معلوم
است بعد از ذکر آنچه را که عرض شد ابداً استغرابی نمیباید نمود از اینکه
بر چنین کسی آثار انسانیت مترتب نباشد و تملیک و تملک او جایز باشد
جواب دیگر باید معنی ملکیت را دانست پس میگوئیم ملکیت و رقیت امری
میباشد اعتباری صرف که عقلا آنرا اعتبار مینمایند نظیر فوقیه و تحتیت

تا حل و

بقیه

و تحقق ما بحذاء در ظرف خارج ابداً ندارد پس چیزی نیست که تا مورد
اشکال واقع شود و حقیقت ندارد بلی امور اعتباریه موضوع آثار ممکن
است واقع شوند و چنانچه آثار مترتبه بر ملکیت را گویند مثل آنکه واجب
است بر عبد قانوناً اطاعت مولای خود را نماید فقط در امور مشروعه جواب
اینست این امر مهمی نیست که مورد تعجب و غرابت واقع شود زیرا برای اجیر هم
لازم است بمقتضای قانون تمام دنیا که از اطاعت مستاجر خود خارج نشود
و ملزم باطاعت است و برای اولاد هم اطاعت والدین در امور مشروعه
واجب است و آزاد نیستند و ابداً عقل استنکاف از این امر ندارد و نیز
بر قشون نظامی قانوناً لازم است در تمام دنیا اینکه اطاعت رئیس خود را
بنماید هرچند بداند که جان او در معرض تلف است و کشته خواهد شد و مکلف
است اطاعت نماید اعم از اینکه امر مشروع باشد و یا غیر مشروع چنانچه رئیس
برای عدم اطاعت او را بکشد خون او هدر است و دیه ندارد و نیز اگر در
حرب کشته شود دیه ندارد و ایضاً صاحبان دانش و وجدان با انصاف بدیدند
این رقیت بالاتر است یا رقیت عبید و اماء که بر مولی جایز نیست اذیت
آنان و باید متحمل نفقه و کسوه و سکنی و سایر لوازم معیشت آنان بطور
متعارف بوده باشد اعتراض کنند که آنرا مستحسن میدانند و اینرا قبیح
بقول عوام یک بام و دو هوا معقول نیست تناقض گوئی نمیباید نمود

وچنانکه

وچنانکه گفته شود آن (لزوم اطاعت نظامی) فلسفه دارد جواب اینهم
فلسفه دارد علاوه حریت و رقیت دو لفظ میباشند جز هوا محسوب است ما
بحذاء (حقیقت) ندارد و مقصود آثار مرتبه بر این دو عنوان است
ممکن است در عالم وجود بسیاری از عبید و اماء راحت تر و با شرافت تر
و تعیش آنان منظم تر باشد از بسیاری از احرار زیرا آنان بر حسب قانون
کفیل و منعم دارند بخلاف حر که خود باید جان بکند و دیگران را اداره
نماید چنانچه بسیار دیده شده است غلام و یا کنیزی که آزاد شده
اند بفقر شدید مبتلا و سائل بکف شده اند برای اینکه سرمایه کسب نداشته
اند و بالاخره در گوشه بازارها و خیابانها مردند و شرعاً مکروه است عبد
یا امه که عاجز از کسب و استفاده بوده باشد آنان را آزاد نمودن مگر اینکه
مولی متکفل مخارج آنان بوده باشد و دیگر آنکه متعین این امر حضرت ختمی مرتبت ع متکفل هم
صلی الله علیه و آله و سلم نبوده قبل از بعثت هم جاری و معمول بوده است
این امر و مملکت آن بزرگوار چنانچه بعضی گفته اند بر حسب ظاهر قادر بر فسخ این
امر نبوده ملت قبول نمیکردند بر حسب عادات و اخلاقی که داشتند و آن
حضرت موفق بر فسخ علیحده نشد زیرا اعراب در آنعصر قومی بودند فوق العاده
وحشی که دخترهای خود را زنده زیر خاک مینمودند و اولاد اناث را ننگ
میدانستند چنانچه در موضوع جعل قانون زکوة طایفه از امت طرفیت نمودند

وبالاخره

وبالاخره منتهی بمقابله گردید چون غالب بملاحظه التفات بمصالح زکوة
استنکاف میداشتند این بود پیش رفت ننمود ولی باب عتق را آن بزرگوار
در بسیاری از موارد مفتوح فرموده اند برای اینکه باین وسیله بقدر
میسور انان نجات یابند و ما غالب آن موارد را برای قارئین محترم ذکر می
نمائیم عتق بر دو قسم میباشد اختیاری و اجباری و اسباب موجبه آن بهاء
امر است اول مباشرت که مولی خود مباشر اینعبادت عظیمه بوده با قربة
مستحب موکد است و کفاره جمله از معاصی (افطار روزه ماه مبارک و یمین
میباشد و در اینصورت واجب و مقنن اسلام صلی الله علیه و آله آن
مورد نذر و عهد و یمین هم قرار داده که نذر شود اعتاق و عتق او (نذر
فعل و نتیجه) چنانچه مقصود او برای آیتی اورا آزاد نماید یا آزاد باشد که این نذر
مشروط است و ممکن است نذر مطلق هم باشد که در این موارد نیز اعتاق واجب
است دوم سرایت که بنای آن بر تغلیب است و من خواص العتق السرایة
چنانچه مولی حصه که دارد از عبد مشترک بین خود و دیگری آزاد نماید حصه شریک
هم براو تقویم میشود و آزاد میگردد در صورتیکه مولی موسر و مفلس نباشد و
چنانچه معسر باشد عبد و یا امه باید سعی و کسب نماید نسبت بآن حصه خود را
آزاد نماید این حق را دارند سوم ملک در صورتیکه مالک شود مرد یا زن یکی
از ابوین خود را و یکی از اجداد و جدات خود را و یکی از اولاد و نتایج خود را

هر چند

هر چند مرتبه دوم و سوم از اولاد بوده باشد و یا بیشتر اعم از ذکور و
اناث مالک شوند باختیار مثل اینکه خریداری نمایند یا قهراً مثل اینکه بارث
بآنان منتقل گردد بمجرد ملکیت قهراً الهیاً آزادمی گردند و حاجت بآزاد کردن ندارد
وهمچنین اگر مالک شود مرد یکی از محارم خودش را (خواهر خواهرزاده برادرزاده برادر
مثلا) اعم از اینکه محارم نسبیه باشد و یا رضاعیه بمجرد ملک قهراً آزادمی گردند
چهارم عوارض اگر عبد و یا امه کور شوند و یا مبتلا بمرض جذام گردند و یا زمین گیر
شوند قهراً آزاد میگردند و اگر عبد کافر پیش از مولای خود در دار الحرب مسلم شود
آزاد میگردد و اگر مملوکی ارثی منتقل گردد باید دفع قیمت خود را بمولای خود بنماید
و قهراً آزاد میشود و چنانچه مولی تنکیل نماید (گوش و دماغ او را ببرد) نماید عبد
ع سهم خود — مملوک خود قهراً آزاد میگردد و چنانچه امه ام ولد باشد بعد از موت مولی از سهم
ولد خود آزاد میگردد و در بیع او جایز نیست مگر در موارد دیگر و تدبیر مستحب
است و معنای آن اینست که مولی مملوک خود را آزاد نماید باینکه بگوید تو بعد از
وفات من آزادی بعد از وفات آزاد میگردد و وصیت بعتق از قربات و
خیرات است برحسب میزان شرع قال الله تبارک و تعالی وَالَّذِینَ یَبْتَغُونَ الْکِتَابَ
مِمَّا مَلَکَتْ أَیْمَانُکُمْ فَکَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِیهِمْ خَیْرًا وَآتُوهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِی
ع مملوکهای خود — آتَاکُمْ یعنی مملوکهای شما در صورتیکه خواهش کتابت از شما نمایند که نوشته
بآنان بدهید در صورتیکه فلان مبلغ بشما بدهند آزاد باشند خداوند

متعال

مثال امر میفرماید که شماها این نوشته را بآنان بدهید و قدری از مالی که خداوند بشما عطا فرموده نیز بآنان بدهید — و باصطلاح فقهاء این امکاتبه نامیده‌اند و آن بر دو قسمت مکاتبه مطلقه و مشروطه که این امر مرسوم بوده بین مسلمین در صدر اسلام و زمان ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین و نیز از موارد عتق اینست که شارع اسلام ۳ یکمصرف زکوة را برای آزاد نمودن مملوکها قرار فرموده که زکوة دهنده میتواند زکوة خود را آنها بخرد تا آزاد شوند و عمل حضرت ختمی مرتبت و اولاد طاهرین او صلی الله علیه و آله و سلم و سیره آنبزرگواران براین جاری بوده که مملوکها را ابتیاع میفرمودند و آزاد میکردند و در ۳ است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هزار بنده خریده و در راه خدا آزاد نمود و روایات در اینموضوع زیاد است و از آنچه بیان نمودیم بخوبی کشف میشود که شارع مقدس اسلام صلی الله علیه و آله و سلم کمال میل را داشتند بآزادی مملوکها و اینکه منظور نظر آنبزرگوار حریت انام بوده است کسیکه ملتزم بدیانت باشد از قوانین باب اطعمه و اشربه استفاده مینماید و از حیوانات محرمه و طیور که غالب ملکه و عذره خور میباشند و اقسام ماهیهای محرمه که فلس نداشته باشد اجتناب مینماید و از مضرات بدنیه که بواسطه اکل آنها که میسر آید و فعلا بخوبی مکشوف شده است راحت است که فی الحقیقه جمع این یانوع قوانین معجزه و خارق عادت میباشد نسبه

بزبان

بزمان هزار و چهارصد سال قبل تقریبا آن هم بنسبت بیکشخص امی در بیابان جزیرة العرب که باتفاق تمام مورخین و علماء اسلام ما قرأ و ما کتب که نه درس خوانده و تحصیل نموده و نه کتابت نموده کسیکه ملتزم بدیانت باشد از قوانین باب احیاء موات که راجعست بحفظ نظامات املاک و مشترکات بین الناس و رفع اختلافات و منازعات کاهو حقه استفاده مینماید و نیز از قوانین متقنه و محکمه جامعه باب میراث که راجع است بحفظ اموال ورثه بعد از موت مورث و رفع مخاصمات و حفظ حقوق بنحو اتم و اکمل استفاده مینماید که فرضی نیست که مقنن اسلام قانونی برای آن جعل نفرموده باشد و وحشی و بربری و خودسر میباشد و در تحت تمدن و زندگانی اجتماعی حقوق او محفوظ است و وجودش مضر باسایش دیگران نمیباشد کسیکه ملتزم بدیانت باشد از قوانین جزائیه موارد کفاره زیاد است و مقتضی میباشد ذکر آنها و فلسفه آن احسان بفقراء و عاجزین میباشد و در بعضی از موارد آن تعظیم شعائر هم میباشد و کفارات ~~مالیه و حدود و قصاص و~~ دیات) استفاده مینماید معلوم و روشن است که حفظ دیانت و تمدن و نظامات قانونیه و استقلال محتاج است بمجازات و قوانین جزائیه خداوند متعال میفرماید وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ واضح است اگر قانون قصاص نباشد هرج و مرج لازم آید خوف از این ~~قانون~~ از این قانون

است

است که حفظ مینماید خون و جان و شرافت انسان را و قصاص بر دو قسم
است قصاص نفس و قصاص اطراف (دست و پا مثلا) و اروپائیها
و دول معظمه هرچه خواستند که قصاص را مبدل بحبس نمایند بالاخره
دیدند فایده قصاص برای حفظ نوع بشر بمراتب بیشتر است از حبس و
بعلاوه انتقام مظلوم مقتول بیگناه هم باید مراعات شود و تشفی قلوب
کسان او هم بشود - خداوند متعال میفرماید اَلزّانِیَةُ وَالزّانی فَاجْلِدُوا
کُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلا تَأْخُذْکُمْ بِهِما رَأْفَةٌ فی دینِ اللهِ
اِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ وَلْیَشْهَدْ عَذابَهُما طائِفَةٌ
مِنَ الْمُؤْمِنینَ یعنی زن زانیه و مرد زانی را مجازات کنید صد تازیانه بزنید
و دلسوزی و رافت در حق آنان ننمائید در مقام اطاعت دین خدا اگر
ایمان بخدا و روز قیامت دارید و هر آینه باید حاضر باشند از برای
رؤیت مجازات آنها جماعتی از مومنین برای اینکه اینمجازات شایع شود
و دیگران عبرت بگیرند و مرتکب این امر نشوند و مفاسد شخصیه و نوعیه
زنا معلوم است لابد باید مجازات شدید باشد تا بکلی جنایت مرتفع گردد
و چنانچه زنا محصنه متحقق گردد با شرائطش حد آن رجم است (سنگسار)
از سختی مجازات نباید وحشت نمود زیرا مجازات خفیف بخوبی منتج نمی
باشد و نظامات جامعه محفوظ نمیباشد و جنایت ریشه کن نمیشود چنانچه

مرحوم

مرحوم حجة الاسلام آقای حاج شیخ علی شیخ العراقین نقل میفرمودند سفری
که بحج مشرف شده بودند فوق العاده حاج بوده است قافله عظیمی بوده و بواسطه
سرقت و اختلاس زیاد بکلی انواع آسایش و امنیت از تمام قافله مرتفع شده
بود شکایت مینمایند حافظین قانون جدیت میکنند سارقی را که شخص عربی بوده
دستگیر مینمایند ارجاع میشود برای مجازات بعلما قافله آنان میفرمایند
چاره منحصر است بقطع چهار انگشت هرچه سارق و کسان او التماس می نمایند
و جعل وساطت میکنند و وعده میدهند و راضی بحبس ده سال میشود فائده نمی
کند تا دست او را قطع مینمایند قسم یاد مینمودند آن مرحوم دیگر دزدی یا وایا یا سرقتی
اعم از جزئی و کلی دیده و شنیده نشد و در کمال امنیت از هر جهت مشرف
شدیم و مراجعت نمودیم بدیهیست مجازات شدید برای حفظ قانون و
جامعه انفع است و در صورتیکه زنا باکراه و اجبار بوده باشد حد آن
قتل میباشد و در بعض موارد دیگر هم حد آن قتل است و باید دانستکه
طرق ثبوت و اثبات زنا و لواط و شرائط لزوم حد در صورتیکه ببینه
و اقرار باشد مشکل تر است از اثبات حقوق مالیه مثلا چهار شاهد عادل
باید باشد با شرائط مذکوره در محلش و یا چهار مرتبه متهم اقرار نماید بجنایت
که اگر کمتر از چهار مرتبه اقرار نماید مورد حد نیست ولی حاکم باید او را
تعزیر نماید اگر مجازات سخت است علاوه تُدْرَءُ الْحُدُودُ بِالشُّبُهاتِ حدود

بصرف

بصرف ایجاد شبهات محتمله قانوناً رفع میشود و باید حاکم صرف نظر از
اجراء آن نماید مثل اینکه مثلاً فاعل گرده خودم صیغه خواندم و یا مجبور بودم
بر این فعل و محتمل هم باشد حاصل اینکه باب حدود مبنی بر تخفیف است و باید
دانست که در صورتیکه حاکم بواسطه قرائن و شواهد و تفتیشات دارای استنباطات
قاطع و عالم شود بقصد و رجنایت باید حد را جاری نماید و بعلم خود باید
عمل نماید و تأخیر در حد جایز نیست و اما حد سرقت بدو شاهد عادل
یا بدو مرتبه اقرار و یا علم حاکم جاری میشود ولی در اخذ مال المسروقه یک
مرتبه اقرار کافی است و بیک شاهد و یمینی هم ثابت میشود خداوند متعال
میفرماید وَالَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ یَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ
فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِینَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَٰئِکَ
هُمُ الْفَاسِقُونَ یعنی آن اشخاص که نسبت زنا بزنهای با عفت و عصمت
که معروف بنجابت هستند بدهند و بعد چهار شاهد عادل هم اقامه ننمایند
هشتاد تازیانه بآنان بزنید و شهادت آنان را دیگر قبول ننمائید و آنان
فاسق میباشند — حد قذف در نسبت زنا دادن یا لواط دادن هشتاد
تازیانه میباشد و چنانچه کسی بشخصی بگوید که ای فاسق و یا ای شارب
در حالی که او مستتر بالفسق باین فسق بوده باشد و چهار شرب خمر مثلاً
ننماید باید تعزیر میشود و هم چنین اگر بگوید ای خوک و یا ای سگ و یا ای شخص

پست

پست فطرت و یا پست نسب باید حاکم او را تعزیر نماید مگر اینکه شخص مخاطب
متجاهر و متظاهر بفسق بوده باشد که در اینصورت استخفاف او قانوناً
جایز است ولی بآنچه صدق است نه بدروغ مثلاً باو بگوید ای ظالم در حالی
اینکه ظالم نباشد در اینصورت جایز نیست و گوینده باید تعزیر شود حد
شارب الخمر هشتاد تازیانه میباشد و مرتبه چهارم زانی و شارب و قاذف باید
کشته شود در صورتیکه حد جاری شده باشد برای اینکه چنین شخصی دیگر
قابل ارتداع و ارتداع نمیباشد و فساد اخلاق او مسری بجامعه میباشد آقایان
صاحبان بصیرت اینست تمدن اسلام که غافل نباشید خداوند متعال میفرماید
إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِینَ یُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَیَسْعَوْنَ فِی الْأَرْضِ
فَسَادًا أَنْ یُقَتَّلُوا أَوْ یُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَیْدِیهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ
أَوْ یُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ یعنی بدرستیکه جزا کسی که محاربه کنند با خدا و رسول خدا
محاربه با اولیاء خداوندگان صالحین خدا محاربه با خدا میباشد و
ایجاد نمایند مقتضیات فساد در روی زمین را از قطع طریق و غصب اموال
و هتک اعراض و قتل نفوس جزاء آن اینست که کشته شود و یا دار کشیده
شود و یا دست راست و پای چپ او را قطع نمایند و یا او را نفی از ارض
نمود و تبعید نمایند و در صورت نفی باید ابواب مناکحات با او بسته
باشد و نیز معاملات با او نشود مگر بقدر ضرورت و اظهار تنفر از او بشود

برای

بشود برای اینکه نادم و مرتدع از عملیات خود گردد و عبرت دیگران
هم بشود تا جامعه از فساد اخلاق محفوظ باشد و زیر سایه قانون با آسایش
و امنیت تعیش نمایند محارب کسی میباشد که سلاح خود را در دست و
تبصره ۱ مردم را بترساند چه در خشکی باشد و چه در دریا چه در شهر باشد و یا در غیر شهر
ذکور باشد و یا اناث قوی البنیه باشد و یا ضعیف جزای او یکی از این چهار
حکمست بر حسب ترتیب و درجات جنایات و نظریات حاکم شرعی جامع الشرائط
و این جنایت ثابت میشود بدو شاهد عادل و یا یک مرتبه اقرار و یا بعلم حاکم
از هر طریق که باشد و چنانچه قبل از قدرت بر او تائب و مرتدع شود حد از
او ساقط است ولی اگر قتل نفس کرده است باید قصاص بشود حق الناس
اعم از اینکه دمائی باشد یا مالی ساقط نمیشود و چنانچه بعد از قدرت بر او
و دستگیر شدن توبه نماید حد از او ساقط نمیشود برای اینکه این شخص مظنون است
که توبه او واقعیت ندارد و محض فرار از حد است علاوه فتح این باب
موجب است که این امر (توبه) را عادت خود اتخاذ نمایند محاربین و در
اینصورت مجازات بکلی ساقط میگردد و نظامات جامعه مختل میگردد
تبصره ۲ چنانچه واضح است پس گفته نشود توبه و ندامت اگر مفید است چه فرق است
بین اینکه قبل از استیلاء بر جانی محارب باشد و یا بعد از استیلاء
بدانکه دفاع از جان و ناموس و مال قانوناً بقدر قوه واجب است و چنانچه

طرف

طرف کشته شود که بجز بقتل او نتوان دفع نمود خون او هدر است قصاص و
دیه ندارد فلسفه آن روشن است مبادرت از طرف او شده است و بر
هر کسی لازم است که خود را حفظ نماید و هر کس ترک کند واجبی از واجبات
قانونیه را و یا مرتکب بشود حرامی از محرمات را مستحق تعزیر است حاکم باید
او را تعزیر نماید تعزیر در لغت بمعنی تادیب است و در اصطلاح فقهاء رضوان
الله علیهم مجازات گناهی است که متوجب حد نباشد که حد اکثر آن معین است
که باید نسبت بارتکاب مقدمات هر جنایتی بحد الجنایت نرسد مثلا اگر مقدمات
زنا باشد از قبیل تقبیل و یا ملامسه مثلا باید کمتر از صد تازیانه باشد و
چنانچه مقدمات قیادت بوده باشد باید کمتر از هفتاد و پنج بوده باشد
و اگر مقدمات لواط باشد مثل تفخیذ مثلا مجازات باید بحد قتل نرسد ولی
حد اقل در غالب موارد منوط است بنظر حاکم و فلسفه اناطه بنظر حاکم بعینه
که مقصود از تعزیر غالبا ارتداع جانی میباشد و معلوم است شرافت
در مردم مراتب دارد و متفاوت است و ممکن است یک نفر جانی با
شرافت فقط بخشونت در کلام و بی اعتنائی و توبیخ مرتدع گردد و دیگری
بخوردن پنجاه تازیانه و یا شش ماه حبس مرتدع گردد و ممکن است با این
میزان هم مرتدع نگردد باید حاکم مجازات را کما و یا کیفا زیاد نماید و نیز
قوه بنیه نوع بشر خلقة متفاوت و مختلف است علاوه سیر جوان

هم فرق

هم فرق بیّن دارد باین جهة است که شارع اسلام حد اقل را در تعزیر منوط بنظر
حاکم نموده و در پنج موضع مقدار تعزیر معین شده است اول کسیکه در روز ماه
مبارک بدون عذر جماع نماید بیست و پنج تازیانه او را زد علاوه بر وجوب قضا
و کفاره دوم کسیکه زن عقدی داشته باشد و کنیزی را بعقد در آورد بدون
اجازه عیال حرة خودش که بعد از دخول بر آن کنیز باید مثل حد زانی بر آن
شخص جاری نمود سوم دو مرد بیگانه در زیر یک لحاف باشند که ایشان را از سی
تازیانه تا نود و نه تازیانه باید زد که حد اقل هم معین است چهارم مرد و زن
بیگانه که در زیر یک لحاف باشند که آنان را از ده تازیانه تا نود و نه تازیانه باید
زد پنجم کسی که بکارت دختری را با انگشت ببرد که باید از سی تا نود و نه تازیانه
باو زد و حبس موبد بمقتضای آنچه فعلاً در نظر است در چهار موضع است
اول آمر بقتل که باید حبس موبد شود دوم زنی که مرتده باید که باید در حبس
باشد تا توبه نماید و خلاص شود و یا اینکه در حبس بمیرد سوم دزد در مرتبه سوم
صورتیکه در مرتبه اولی سرقت دست او را قطع نموده باشند و در مرتبه ثانیه پای
چپ او را باز هم دزدی نمود باید حبس موبد شود چهارم اینست که سه نفر کسی را
بقتل میرسانند باین نحو یکی چشم دیگری را میبندد که ملاحظه اطراف میکند که کسی نیاید
و دیگری نگه میدارد آن شخص را و یک نفر دیگر مباشر قتل میشود باید مباشر را
قصاص نمود و دو چشم او را کور نمود و ممسک را حبس نمود بحبس دائمی

تعزیر ممکن است قانوناً بزدن تازیانه باشد و یا بحبس باشد چنانچه علامه حلی
علیه الرحمة تصریح فرموده و یا تعیین منوط است بنظریات حاکم هرچه را در موارد
[illegible] اصلح بداند نسبت بمصالح اشخاص جانی و ارتداع آنان و حفظ جامعه و اجرای
آن که مانعی از اجرا نداشته باشد باید تعیین نماید و معلوم است اناطه بنظر
حاکم مصلحت آن زیاد است و اختصاص دادن تعزیر را فقط بحبس مفاسد زیاد
دارد چه مجازات بدنی در تمام دنیا مرسوم و معمول بوده و هست در نظامی و غیر
آنها و عقلاء نافی از آن ندارند فلسفه میرود اناطه بنظر حاکم کلی امنیت
اهالی مملکت غالب فقیر و معیل و ضعیف میباشند که باید همه روزه زحمت
بکشند و کسب نمایند خود و عیال و اولاد را اداره نمایند اگر یک روز کسب ننمایند
معاش آنان مختل میشود چنانچه محسوس و مشهود است و اگر نباشد کفیل جمعی
مدتی محبوس باشند لابد آن جمع مضطر و پریشان خواهند شد باید گدائی نمایند
و بار بر دیگران شوند و شرافت خود را ضایع نمایند و سرمایه کسب کفیل خود [illegible]
را تمام نمایند و هرچه لوازم معیشت دارند بفروشند و زندگانی نمایند و بالاخره
هم منتهی میشود بفساد اخلاق که مرتکب جنایاتی بشوند بجهة اضطرار معاش از قبیل
دزدی و بی ناموسی علاوه بر اینکه بشر مربی و حافظ میخواهد چنانچه کفیل جمعی محبوس
باشد لامحاله منتهی بفساد اخلاق آنان میشود هرچند غنی و صاحب مال بوده
باشند در گوشه خیابانها و تماشاخانه ها مشغول بیعاری و تضییع شرافت و بی ناموسی و

اتلاف مال و ارتکاب جنایات میشوند و این امر مشهود است که غالباً اشخاص فاسد الاخلاق که اخلاق آنان فاسد شده است بواسطه این بوده که مربی و حافظ نداشتند و چنانچه بنا بشود هر جنایتی مجازاتش آن حبس باشد مملکت نظامات مختل گردد چه زارع و تاجر و کاسب نوعاً نباشد محبوس شوند لابد است که بامر معیشت جامعه وارد میشود علاوه اشخاص محبوسین طرفیت با دیگران دارند اگر طلب دارند حقوق آنان ضایع میگردد و اگر مدیون می باشند باید کسب کنند و دین خود را تادیه نمایند و چاره حبس اند نمیتوانند استیفا نمایند و در صورتیکه در ادارات طرفیت داشته باشند معطل و معوق میماند و ممکن است بکلی ساقط گردد و بالاخره شخص محبوس بعد از خلاص شدن غالباً مبتلا بمرض مزمن شده اند از قبیل جنون و یا افتاده و مفاصل و غیرها چنانچه مشاهد و محسوس است شخص کامل بکلی از همه نوع استفاده ساقط شده است **و دیگر آنکه** این همه ما تحوز برای دولت بیچاره فراهم نمودن چه صورت دارد خصوصاً اگر دولت هم ناتوان باشد و نیز در محبس ممکن است اموالی مباشرین از محبوسین بعناوین مختلفه عدواناً اخذ نماید و در صورتیکه محبوس از نوع اناث باشد ناموس او محل خطر است و نیز ممکن است در بسیاری از اعصار و امصار محبوس از حبس مرتدع نگردد بواسطه اینکه موجبات

راحتی را برای او فراهم نماید چنانچه تجربه بخوبی بما نشان داده است پس اصحّ است آنچه را که مقنن اسلام (تخییر و اناطه بنظریات حاکم شرعی) وضع فرموده در نهایت اتقان و متانت است باید مطاع و متبع بوده باشد و معلوم است حوادثی که در صدر اسلام نبوده حکم آنها را بطور کلی و عموم مقنن قوانین اسلام بیان فرموده از قبیل اینکه اگر کسی مثلاً کاغذسازی نماید و یا پول قلب سکه زند و یا اینکه سیم تلگراف را عدواناً قطع نماید و یا چرخ اتوموبیل را خورد کند و یا اینکه بسلطان عصر اراده سوئی نماید مجازات آنها تعزیر است باندازه که جانی مرتدع گردد و عبرت دیگران هم بشود و منوط است بنظریات حاکم از تعیین انواع تعزیرات و شدت و خفه و کماً و کیفاً و این اناطه مصلحت دارد و دور از مفاسد است **دیگر فلسفه** اناطه بنظریات حاکم این است که ما بالوجدان فرق فاحش می‌بینیم از نقطه نظر مجازات بین کسیکه مثلاً پول قلب سکه نزند بواسطه اضطرار و مسکنت و کسیکه سکه بزند نه از طریق پریشانی بلکه بالطبیعه دزد و خائن باشد و یا اینکه محرک داشته باشد که تقریباً عقل او را ربوده باشد و یا بصرافت طبع باشد چنانچه بیان شد و اناطه بنظریات محکمه در بسیاری از قوانین جزائیه تمام دنیا معمول و مرسوم است

[illegible]

مسلم و مشهود است که معمول تمام مقننین عالم بوده و هست که بسیاری از
قوانین را بطور عموم وضع مینمایند علاوه حوادثیکه در عصر مقننین بوده
عادةً معقول نیست نه حکم آنها بطور جزئی و با خصوصیات شخصیه
بیان شود برای اینکه بعد حادث شده است هرچند انبیاء و اولوالعزم
و اولیاء خدا عالم هستند بما کان و ما یکون ولی امت تاب شنیدن را ندارند زیرا
مثلاً در عصر حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم اگر میشنیدند ملعبه تصور
میکردند فضلاً کَلِّمِ النّاسَ عَلیٰ قَدْرِ عُقُولِهِم عقلائی و فطری بشر
میباشد و نیز ذکر مصادیق جزئیه تطویل بلاطائل و لغو و بلافایده است
بلکه استقصاء آنها غیر مقدور است پس گفته نشود بعضی از قوانین
جزئیه را حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم بیان
نفرموده چه در چند سال قبل شخصی که از اهل خبر بود و تا یک مرتبه
هم معلومات داشت میگفت مجازات قطع سیم تلگراف در
شرع مقدس بیان نشده محقق است این قبیل سخنها از عدم احاطه بفقه
و عدم انس بقواعد آن میباشد و الآن نزد فقیه کامل از خرافات
محسوب است — در چندی قبل یکی از معلمین محترم مدرسه امریکائی
پنج فقره سؤال از احقر نموده جواب آنها را کتباً داده ام و بعضی از
سؤالات و اجوبه آنها را عیناً در این رساله درج مینمائیم —

سؤال اینست حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم در زمان
خلیفهٔ ثانی چه جهت داشت وارد ایران شدند و ایرانیها بضرب شمشیر
مجبور نمودند بقبول دین اسلام **جواب** در صدر اسلام اهالی مملکت
ایران مردمانی بودند آتش پرست و جمعی از آنان آفتاب پرست و
گوساله پرست و فاقد قانون و تمدن معلوم است فلسفهٔ بعثت انبیاء
دو امر است یکی تنظیمات روحانیه و امور معادیه و دیگر انتظامات
امور معاشیه ~~روحانیه~~ و مادیه و تهذیب اخلاق قالَ رسولُ الله
صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اِنّی بُعِثْتُ لِاُتَمِّمَ مَکارِمَ الاَخلاق
امور روحانیه عبارتست از سوق بشر را بخداپرستی و توحید که
نتیجهٔ مهم بعثت انبیاء علیهم السلام همین است که بشر را از شرک و
اسباب آتش و بت و گوساله پرستی و خرافات نجات دهند و هدایت
فرمایند تا ترقی و تعالی روحانی که غرض از خلقت است برای
آنان حاصل گردد و از ظلمت جهل و نادانی خلاصی یابند و نائل بسعادت
و درجات عالیه بشوند اما راجع بقوانین مدنیه و معاشیه مسلم جمیع
مورخین و کتب تواریخ است که اهالی ایران در آن اعصار تمدن قانونی
نداشتند و شاهد براین مطلب اینست که زردشتیها در این قرن که
عصر تمدن است نیز قانون ندارند در غالب امور مدنیه و معاشیه

خود تابع قوانین اسلامیه میباشند و از خود چیزی ندارند مثل قوانین
باب تنظیفات و عبادات و مواسات و مساوات و جهاد و دفاع و ابواب
معاملات و قوانین تجارات و باب وکالت و قوانین قضا و شهادات و
باب اقرار و صلح و شرکت و اجاره و قوانین باب ضمان و حواله و کفالت
و دین و حجر و قراض و نذر و عهد و یمین و قرض و قوانین وقف و صدقات
و وصایا و قوانین نکاح و طلاق و صید و ذباحه و اطعمه و اشربه و قوانین
ارث و غصب و احیاء موات و لقطه و عتق و مکاتبه و تدبیر و استیلاد و
غیرها و قواعد جزائیه (کفارات مالیه) و حدود و قصاص و دیات
در غالب تابع قوانین اسلام میباشند و خود فاقد قانون اند البته
نوع بشر محتاج است معاشاً و معاداً بقوانین مادیه و روحیه چون ایرانیان
فاقد این دو حیثیت بودند دین حنیف اسلام بعد از آنکه در بدو امر
آنان را با کمال ملایمت و لینت دعوت فرمودند با ملایمت قبول
نمودند مجبور فرمود آنان را بقبول قانون و سوق داد بتوحید و دیانت
و عالم تمدن بدیهی میباشد برای هر صاحب عقل و وجدانی در صورتی
که عقلا ببینند جماعتی از نوع بشر در ضلالت و جهالت و عدم
تمدن میباشند بر آنان بالوجدان لازم است که آنجماعت را هدایت
نموده و اجبار نمایند بتمدن و تدین توضیحاً بعرض میرسانم

در مملکت هندوستان هنوز در همین اعصار جماعتی از هندو و آتش
پرستان بودند که بعد از آنکه زن شوهرش وفات مینمود بعد از چهل
روز آتش زیادی روشن مینمودند و آن زن بیچاره بدبخت را بعنوان
عزاداری شوهر و ملحق نمودن باو در آتش میانداختند و میسوزاندند
مستدعی میباشم از ذوی انصاف و وجدان جواب فرمایید آیا چنانچه
شخص عالم و عاقلی این جماعت را بضرب تازیانه و قتل مجبور نمایند که
دست از این حرکات وحشیانه و جهالت محض بردارند و صرف نظر
نمایند تا امنیت حاصل گردد از این خرافات آیا این اجبار موافق مصلحت
و فلسفه و عقل و هدایت است و یا آنکه ظلم و جهالت است گمان ندارم
شخص عاقل و با وجدانی چنین حرفی بزند و معلوم است انسان کامل باید
نوع خود را بحکم وجدان تکمیل نماید و سوق دهد بسوی تکامل و تعالی دیگر آنکه
اطباء جسمانی بعد از آنکه مجبور شدند مثل اطباء روحانی در بسیاری
از امراض جراحی و قطاعی مینمایند و شکم پاره میکنند میتوان گفت که
این قطاعی بداست اگر مجبور نباشد مرضی بکلی معدوم میکردند در دوران
امر بین محظورین عقل بدیهی حاکم است که باید مرتکب شد اقل محظورین
را و اعراب در زمان جاهلیت قبل از بعثت قانون ایشان این بود
دختر ها را زنده در گور میکردند و نوع اناث را ننگ میدانستند

و در سال قحط اولاد خود را می‌کشتند خداوند متعال ردع نمود و فرمود
وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ
قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم
این عادات سوء را بضرب شمشیر و اجبار از میان بردند و در زمان جاهلیت قبل از
بعثت نوع بشر غالباً بت‌پرست و مشرک بودند و عجالةً در هندوستان
از این قبیل بسیارند و آنحضرت بقدریکه پیشرفت نمود آنان را مجبور بتدین
و تمدن فرمودند که اولاد آنان هم فعلاً موحد و متمدن میباشند و باید
دانست که حضرت رسالت پناهی صلی علیه و آله و سلم در بدو امر با کمال
ملایمت مردم را دعوت مینمود سیزده سال در مکه معظمه ابداً شمشیری
در بین نبود و بعد از آنکه مهاجرت فرمودند بیثرب جمع کثیری از اعراب
که مشرف بدین اسلام شده بودند با آنحضرت مهاجرت نمودند و جمع کثیری
از انصار هم مشرف شدند بدون اجبار و آن بزرگوار تا مأیوس نشدند
دست بشمشیر نفرمودند و بسیاری از انبیاء سلف هم جنگ فرمودند
و یا نفرین فرمودند که بلا نازل شد طوفان حضرت نوح علیه السلام
و هلاکت فرعون و تابعین او و غیرهما معروف میباشد چنانچه مورد
اقرار یهود و نصاری میباشد و عمومیت دارد پس استغرابی ندارد علاوه
جمله از غزوات آنحضرت دفاع بوده است که مبادرت از طرف

کفار بوده است سؤال از کسی شنیدم که یکی از خصایص حضرت ختمی مرتبت
صلی الله علیه و آله و سلم این بوده است چنانچه میل فرمودند بزن کسی
آن زن بر شوهرش حرام میشد و آنحضرت تزویج میفرمود بنابراین چه صورت
دارد و قضیه زید را بیان نمائید جواب این مطلب کذب صرف و
افتراء محض میباشد چنین مطلبی در هیچ کتابی از کتب اسلامیه (کتب تاریخ و تفسیر
و روایات و فقه و غیرها) نمیباشد اعم از کتب علماء و مورخین و مفسرین
امامیه و یا علماء عامه و فقهاء رضوان الله علیهم غالباً خصائص نبی
را در کتاب نکاح ذکر میفرمایند که جمله از آنها محل وفاق و جمله مورد
خلاف و اختلاف است ابداً این امر را ذکر ننموده اند نه در خصائصی
که مورد اتفاق است و نه در خصائصی که مورد اختلاف است بلکه خلاف
نص قرآنست که خداوند میفرماید بعد از آنکه زید طلاق داد زن
خود را و عده او تمام شد و حاجتی دیگر باو ندارد ما او را
تزویج بتو نمودیم و قصه زید بن حارثه اینست که او غلام آن
حضرت بوده است و او را آزاد فرمودند و تبنی فرموده بودند
و انعام و احسان زیاد در حق او داشتند و برای او عروسی فرمودند
دختر عمه خود را که زینب بنت جحش اسدیه باشد برای او تزویج
فرمودند و مهر او را از مال خود مرحمت فرمودند زینب

دختر امیمه که او دختر عبد المطلب است و اخت عبد الله ما
حضرت ختمی مرتبت است زینب راضی نشده است باین تزویج و
غضبناک بوده و همچنین اقارب او و میگفت حضرت مرا برای
غلام آزاد شده خود خطبه (خواستگاری) مینماید و گمان
مینموده که حضرت او را برای خود خطبه مینماید بعد بواسطه میل
حضرت راضی میشود و اجازه میدهد و خداوند متعال میفرماید
فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا یعنی پس
چون قضی نمود زید حاجت خود را از زوجه اش که طلاق داد او را
و عده او منقضی شد در حالتیکه نبوده است در قلب او میلی
بسوی آن زوجه و نه اسیته باشد و وحشتی از فراق او (برای اینکه
معنی قضی فراغ از شیء است بنحو کمال و تمامیه) او را [illegible]یم ترا
در تزویج با او و این امر را نمودیم بجهت اینکه نبوده باشد بر مؤمنین
و حرج نباشد و بتوانند تزویج نمایند زوجات پسر خوانده‌های
خود را (که در جاهلیت حکم بر منع بوده است) که پسر خوانده
را در حکم اولاد نسبی و رضاعی فرض نمایند مستفاد از آیات شریفه
[illegible] نیست که زید زوجه خود را از روی اختیار طلاق داده است

و حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم با و موعظه و نصیحت
میفرمایند که زوجه خود را نگهدار و از خداوند بترس و خوشرفتاری نما
و اذیت نکن او را چنانچه از آیه قبل از این آیه شریفه مستفاد میشود
و باید دانست علاوه بر اینکه حرام نمیشود بر زوجش طلاق او
هم بر زوجش واجب نمیشود و استصحاب عدم وجوب محکم است
(حکومت داده شده) و مدرکی تا خلاف آن ثابت گردد و
ابداً مدرکی این کلام از کتاب و سنت ندارد و بعضی بر خلاف مشهور
این حرمت را داده اند و مدرک خود را قضیه زید دانسته بدیهی است
که آیات شریفه که شان نزولش در قضیه زید است چنین دلالتی ندارد
چنانچه ذکر و معلوم شد سؤال آیه شریفه قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ
إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا چرا باید حضرت اظهار عجز نمایند فلسفه آن چیست تا
بعض از اعداء دین بگویند که عاجز بوده است از اتیان بمعجزه جواب
— مقدمه) حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و
سلم در کتاب آسمانی آن بزرگوار معجزات و خوارق عادات زیادی
برای انبیاء سلف علیهم السلام ذکر میشود و باشاره ببعض آنها
بطور اختصار مینمائیم مثل آنکه برای حضرت نوح ع بامر الهی طوفان شدید
شد که اعداء آنحضرت تمام غرق و هلاک شدند و برای حضرت ابراهیم ع

علیه السلام آتش نمرودی برد و سلام و گلستان گردید و حضرت موسی علیه
السلام ید و بیضا داشتند و نه معجزه از آن بزرگوار در ارض مصر ظاهر گردید
و فرعون و قوم او در دریا غرق و هلاک شدند و آنحضرت با تابعین او
از دریا عبور فرمودند و نیز در کتاب آسمانی (قرآن) تصریح است
که حضرت ع احیاء موتی میفرمود و ابرص و اکمه را شفا میداد باذن
خدا و فرمود آن بزرگوار من اشرف و افضل از تمام آنان میباشم
و آنان بطفیل وجود من خلق شده اند لولاك لما خلقنا الافلاك
مؤلف گوید آیا هیچ عاقل و صاحب حسی ممکن است عادة که بقول
اثبات معلومات و موجبات شرافات برای زیر دستان یا
خودش بنماید و اتفاقا ظاهرا خود از آن معلومات عاری و بری باشد پس
لابد اگر عاقل است این قدر را درک مینماید که کسانیکه با آنان میگوید
من از طرف خدا بشما مبعوث میباشم و باید دست از دین و مذهب و قوانین
عبادیه و مدنیه خودتان بردارید و اطاعت مرا نمائید و بذل
جان و مال بسم در راه من نمائید لابد از او مطالبه مدرک مینمایند و لامحاله
میگویند اگر تو صادق میباشی حضرت عیسی مثلا که نبی ما میباشد مرده زنده
نموده و کور مادرزاد را شفا داده و تو هم اقرار داری و علاوه
میگوئی من اشرف میباشم پس تو چرا بر چنین افعالی قادر نمیباشی

پس عقل بدیهی حاکم است باینکه شخص عاقل در صورتیکه مدعی مقامی باشد
و بگوید که این مقام را من از روی استحقاق شاغل میباشم و زیر دستانی داشته
باشد در آن مقام هرگز اقرار نمیکند باینکه آن زیر دستان دارای معلوماتی
و حیثیاتی میباشند که خود دارای آنها نباشد بلکه حتی الامکان جدا انکار مینماید
و یا قائل بتأویلات و گوید که میشود المرء عدو لما جهله چنانچه این
امر مرسوم و معمول و متعارف میباشد و آن حضرت علاوه بر اقرار خود
ثابت فرمودند و بدیگر خبر داده‌اند از معجزات آنان مثلا کسی بگوید
من مجتهد مطلق و اعلم از تمام مجتهدین عصر میباشم ممکن نیست اقرار کند باینکه
آنان فروعی را قادرند بر استنباط که من قادر نیستم مگر اینکه مجنون باشد
و یا فلان مستوفی بگوید که من اعلم از تمام صنف خود میباشم و متخصص در
حق خود هستم و آنان قادر بر فلان حسابند و من قادر نیستم با فرض فراهم
بودن تمام لوازم چنانچه موضوع بحث ما همین فرض است خداوند متعال در
سوره مبارکه بنی اسرائیل میفرماید وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا
مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ
الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسَفًا
أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ
أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا

آ

نفروه قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا شأن نزول
و معنی آیه شریفه این است که کفار قریش عتبه و شیبه که دو پسر ربیعه بودند
و ابو سفیان و اسود بن مطلب و زمعة ابن الاسود و ولید بن مغیره و ابو جهل
و عبد الله بن ابی امیه و امیة بن خلف و عاص و پسرهای او و پسرهای حجاج
و نضر بن حارث و ابو البختری اجتماع کردند در اطراف آنحضرت که غالباً
اجتماع مینمودند برای اذیت و استهزاء و سخریه آن بزرگوار و تقاضا نمودند
از آنحضرت و اظهار داشتند که ما ایمان نمیآوریم بتو و تصدیق نمیکنیم تا
اینکه چشمه آب جاری برای ما ظاهر نمائی در وسط مکه یا بوده باشد از
برای تو باغی از درختهای خرما و انگور که نهرها در وسط آن درختها جاری
باشد یا اینکه فرود بیاوری آسمان را بر ما قطعه قطعه یا خدا و ملائکه را برا
نازل نمائی و ما آنان را ببینیم و شهادت بدهند باینکه تو صادق در دعوی
خود میباشی و یا اینکه بوده باشد از برای تو خانه منقوش بزخرف و طلا
یا بروی در آسمان ما ایمان نمیآوریم بتو از برای رفتن تو در آسمان تا اینکه
نازل نمائی بر ما کتابی را که قرائت نمائیم او را و تصدیق نمیکنیم ترا تا
اینکه بیاوری برای هر فرد فرد ما کتابی از طرف خداوند که بخوانیم او
را و شاهد باشد بر صحت نبوت تو خطاب میرسد از طرف خداوند که
بحضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم که در جواب بگو تنزیه میکنم

پروردگار خودم را از آنچه شما تقاضا نمودید و گفتید خدا با ملائکه بیایند
روی زمین و ما آنها را بچشم بصیرت ببینیم و نیستم من مگر یکنفر بشر که رسول
از طرف خداوند میباشم معلوم است چون کفار قریش ایشان معجزه را از
شخص آنحضرت استقلالا خواستند و اظهار نکردند که تو از خداوند متعال
تقاضا نما و از آنحضرت تقاضا نمودند چنانچه این قسمت از آیه شریفه (قُلْ
سُبْحَانَ رَبِّي اه) دلالت بر این دارد و الا ممکن است کفار بگویند که ما
از تو نخواستیم و تقاضا نمودیم که تو از خدا بخواهی که تو در جواب ما اظهار
عجز مینمائی که من بشری میباشم و معلوم است چنین جوابی بآنحضرت نداده‌اند و محقق
است این امر خلاف ادب و نزاکت است نسبت بحضرت احدیت جل و علا
و نیست آنحضرت اظهار عجز میفرمایند و مامور میباشند که بگویند من از
خود مستقلاً چیزی دارا نمیباشم بلکه باقتدار خدا میباشد (لا مؤثر فی الوجود
الا الله) و دیگر آنکه اظهار عجز صورةً غیر از عجز است و اقعا ممکن است
انسان عاقل در موارد زیاد اظهار عجز نماید برای مصلحتی و حال آنکه در واقع
عاجز نباشد چنانچه مشهود و متعارف است و مکرر دیده شده است در
مقام مباحثه و مذاکره علمیه در وقتی که یکطرف مجادل و لجوج باشد طرف
دیگر اظهار عجز مینماید و میگوید برای خاطر خدا مرا رها کن من از اصل
هیچ سواد ندارم و ممکن است از برای جهة دیگر نیز اظهار عجز نمودن چنانچه

مخفی نیست این امر کسیکه عالم بتاریخ و عارف باخلاق کفار قریش باشد
میداند که آنان غرض صحیح نداشتند که بجوابند واقعاً امر نبوت را کشف
نمایند و دائماً در فکر اذیت و زحمت و استهزاء و توهین انحضرت بودند
و از کتب مفصله بخوبی این امر معلوم میگردد و نیز شاهد براین مطلب
اینست در این موقع تقاضای بعضی از امور از انحضرت مینمایند که محال
و ممتنع عقلی میباشد نه عادی مثل اینکه خدا را حاضر نما در زمین که ما
او را ببینیم انبیاء قادر نیستند مثلاً اجتماع نقیضین نمایند معجزه
خارق عادتست نه خارق عقل پس بطور قطع کشف میشود در این مورد
هم خیال استهزاء و توهین داشتند چنانچه نقل هم شده است این
است انحضرت مأمور بفطره میشود و اما اینکه صورة اظهار عجز نمایند و خود
را از شر آنان آسوده نمایند چه کمتر در ظرف سیزده سال که در مکه بودند
امتحان آنان را فرموده بودند بر سیه دل چه سود خواندن وعظ نرود
میخ آهنین بر سنگ والا چه بسیار از هر قبیل معجزه برای آنان ایشان
فرمودند و گفتند سحر است خوارق العاده در مقام انکار و عناد برآمدند چون
بنا بر اختصار است ذکر آنها نمیشود ممکن است رجوع بکتب مفصله شود
زیاده از هزار معجزه تعداد نموده اند معجزه شق القمر در قرآن مذکور است
و معجزهٔ معراج خصوص سیر تا مسجد اقصی صریح قرآن است و اخبار غیبیه قرآن

زیاد است مثل مغلوبیت مملکت روم که در زمان خلیفه ثانی واقع شد
و اخبار از کفر ابی لهب و مردنش صریح قرآنست و مثل خبر دادن از فتح مکه
چنانچه صریح آیه قرآن است لتدخلن المسجد الحرام و اینکه فرموده
است معجزه باقیه قرآن است از حیث فصاحت و بلاغت و اشتمالش
بر قصص انبیاء سلف و خبرها و تحدی فرموده است بفصحا
و بلغاء که یکی از آنان امرء القیس است مکرر گفته است که هر کس میتواند اتیان
بسوره از آن نماید با کمال طرفیت و انکاری که داشتند عاجز شدند و مشروح
در کتب مفصله مذکور است فرموده است این کتاب از طرف خدا است
و یکی از معجزات قرآن این آیه شریفه است که در سوره شوری است که خداوند
متعال میفرماید و من آیاته خلق السموات و الارض و ما بث فیهما
من دابة و هو علی جمعهم اذا یشاء قدیر یعنی از آیات خداوند
(آیات آفاقیه و انفسیه) وجود دادن آسمان و زمین است و هر مخلوقی که
منتشر است در آسمان و زمین از جنس دابه و دابه مطلق مخلوقی میباشد که راه
میرود بپای خود و در عرف عام اختصاص دارد بچهارپا چنانچه زمخشری
در کتاب تفسیرش (کشاف) که در اوایل قرن ششم هجری نوشته است
میفرماید فان قلت لم جاز فیهما من دابة و الدواب فی الارض وحدها
یعنی چگونه جایز شده است که خدا میفرماید و آن مخلوقیکه منتشر است در

آسمان و زمین از جنس دابه و حال انکه دواب فقط در زمین میباشد پس ضمیر تثنیه
فیهما چه معنی دارد جواب میدهد (زمخشری) دو توجیه و تاویل ضعیف و
رکیک از برای اصلاح ضمیر تثنیه مینماید و بالاخره لابد میشود و میگوید ولا
یبعد ان یخلق فی السموات حیوانا یمشی فیها مشی الاناسی علی الارض
سبحان الذی خلق ما نعلم و ما لا نعلم من اصناف الخلق یعنی دور نیست
که خداوند در جانب علو خلق فرموده باشد مخلوقاتی را که راه بروند
راه رفتن مخلوقات زمینی مانند ایشان حرکت نمایند تنزیه میکنم خدا
را که خلق فرموده است مخلوقاتی را که ما میدانیم و امام فخر رازی
که قریب العصر است با زمخشری در کتاب تفسیرش (مفاتیح الغیب)
نیز بعد از انکه دو توجیه ضعیف مینماید میفرماید الثالث لا یبعد ان یقال
انه تعالی خلق فی السموات انواعا من الحیوانات یمشون مشی الاناسی
علی الارض بعین حرف زمخشری را میفرماید مؤلف گوید در این
اعصار بخوبی مکشوف شده است که در جانب علو مخلوقاتی میباشد از جنس
و نوع مخلوقات زمینی و معلوم است در عصر حضرت ختمی مرتبت صلی الله
علیه و آله و سلم آلات و ادوات طبیعیه نبوده برای کشف این امر بدیهی
است که این علم از عالم غیب الهی میباشد و این حدیث را صاحب مجمع
البحرین در لغت کوکب نقل فرموده و امیر المؤمنین میفرماید هذه النجوم

[illegible]

التی فی السماء مدائن مثل المدائن التی فی الارض مربوطة کل مدینة
بعمودین من نور یعنی این ستارهائیکه در جانب علو است شهرهائی میباشند
مثل شهرهائیکه در زمین است مربوط است هر شهری بدو عمود از نور و
غیرها چگونه متصور است آنحضرت این قسم ناقض گوئی بفرمایند در موردی
از کتاب خودش مثلا اظهار شود که من بمعراج رفتم در ظرف مدت قلیلی از
مکه مسجد اقصی (بیت المقدس) نزول نمودم و در مورد دیگر واقعا اظهار عجز
نماید با وجود اتحاد مخاطبین معلوم است از شخص عاقل چنین امری صادر نمیشود
و باید دانست علاوه بر انچه ذکر شد صرف احتمال اینکه اظهار عجز برای مصلحتی
بوده است نه برای اینکه ان بزرگوار واقعا عاجز بوده است نیز کافی
در جواب این اعتراض میباشد اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال زیرا که
چنانچه در علم منطق مذکور است قیاس بر دو قسم است اقترانی و استثنائی
اقترانی که عبارت از اشکال اربعه است از موضوع بحث فعلا خارج است و
قیاس استثنائی بر چهار قسم است و در آن بدوا ادعای لزوم و ملازمه بین دو
امر میشود مثل اینکه مثلا طلوع شمس ملازم است با وجود نهار و وجود نار لازم
دارد وجود حرارت را پس کسی که اراده دارد که امری را بقیاس استثنائی
ثابت نماید لابد باید بدوا ملازمه را بواسطه دلیل منطقی ثابت کند اگر
بدیهی نباشد و بعد ممکن است نفی تالی (لازم) نماید در این صورت نتیجه میدهد

[illegible]

نفی مقدم (ملزوم) را چنانچه گفته شود اگر نار مثلا موجود باشد لابد حرارت هم موجود است اگر گفته شود حرارت موجود نیست لامحاله نتیجه میدهد که نار موجود نیست ولی اثبات تالی نتیجه نمیدهد اثبات مقدم را چنانچه در همین مثال اگر گفته شود که حرارت موجود است نتیجه نمیدهد وجود نار را زیرا ممکن و محتملست که حرارت بواسطه آفتاب و یا حرکت و یا ... بوده باشد که صرف این احتمال قیاس را عقیم میسازد و نتیجه نمیدهد که نار موجود است و ممکن است در همین مثال گفته شود که نار موجود است یقینا نتیجه میدهد اثبات تالی را که حرارت باشد ولی نیز در همین مثال در صورتیکه نفی مقدم شود و گفته شود نار موجود نیست قیاس عقیم است نتیجه نمیدهد که حرارت هم موجود نیست زیرا ممکن است حرارت موجود باشد بواسطه آفتاب مثلا خلاصه دو قسم از قیاس استثنائی منتج است اثبات مقدم یا نفی تالی و دو قسم عقیم است نفی مقدم و یا اثبات تالی برای ممکنست لازم اعم از ملزوم باشد چنانکه در مثال مذکور حرارت اعم از نار است و بین آن دو عموم و خصوص مطلق است بعد از اجرای این مقدمه میگوئیم در موضوع بحث معترض میگوید چنانچه حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم دافعا قادر بر اتیان معجزه بود در اینموقع اظهار عجز نمود چون اظهار عجز نمود کشف میشود که قادر بر معجزه نبود که میخواهد از نفی تالی

اثبات نماید نفی مقدم را جواب این تقریر صحیح نیست صورت برهان است نه برهان زیرا ملازمه ممنوع است برای اینکه اظهار عجز اعم است از عجز واقعی و لازم ندارد عجز واقعی را ممکن است مستند بفلسفه و مصلحتی باشد چنانچه معلوم شد و صرف این احتمال قیاس را عقیم میسازد و نفی تالی در قیاس استثنائی نتیجه میدهد نفی مقدم را بشرط اینکه ملازمه ثابت و محقق باشد علاوه بر اینکه دانستی که این امر (استدعای معجزه مصلحتی) مقطوع میباشد سؤال تقاضا دارم نبوت حضرت ختمی مرتبت را از روی کتب سمائی ثابت جواب آیات و شواهد کتب آسمانی که دلالت بر نبوت آن بزرگوار دارد زیاد است باید رجوع بکتب مفصله که علماء فن نوشته اند نمود ولی برای اینکه بکلی این سؤال بدون جواب نماند حکایت حضرت رضا علیه السلام را و مناظره آن بزرگوار را با جمیع اهل ادیان و اصحاب مقالات نزد مامون و بعضی از فقرات دیگر را که فعلا در نظر دارم ذکر مینمایم بدانکه ترجمه مذاکرات و مناظرات آنحضرت با علماء تمام مذاهب و ادیان اینست که بیان میشود شیخ طبرسی ره در کتاب احتجاج و صدوق ره در کتاب عیون از حسن بن محمد نوفلی روایت کرده اند که چون آن حضرت بطوس تشریف آورد مامون بفضل بن سهل وزیر خود امر کرد که جمع نماید اصحاب

۳ مستضعفان ایشان

۴ تماسند

۵ مجلس

مقالات را مانند جاثلیق نصرانی که در آن عصر بزرگترین علماء نصاری بود و رأس الجالوت که بزرگترین علماء یهود بود و علماء و رؤساء صابئین و هربذ اکبر و اصحاب زردشت و نسطاس رومی و جماعتی از متکلمین و علماء علم کلام را تا استماع کلام حضرت را و کلام ایشانرا نماید پس فضل همه اینها را جمع نمود و مأمون را از جمع کردن ایشان خبر داد مأمون هرکدام از اینها را تعظیم مناسب حال نمود و گفت شمارا برای آن خواستم تا با علی بن موسی علیهما السلام که از مدینه آمده اند مناظره کنید پس باید فردا صبح نزد من حاضر شوید گفتند اطاعت میکنیم حسن بن محمد نوفلی میگوید من خدمت حضرت امام رضا علیه السلام بودم که یاسر خادم امام آمد و عرض کرد ای سید من مأمون سلام میرساند شمارا و میگوید برادر تو فدای تو باد جمع شده اند بر من اصحاب ادیان و متکلمین اهل ملل پس اگر صبح تشریف میآورید که استماع گفتگوی ایشانرا نمائید اختیار با شما است و اگر زحمت باشد من با این جماعت خدمت شما مشرف شویم آنحضرت فرمود سلام مرا برسان و بگو که بر مقصود شما اطلاع حاصل شد و صبح بآن مجلس حاضر میشوم نوفلی میگوید چون یاسر بیرون رفت آنحضرت بمن فرمود چه غرض باشد مأمون را در جمع کردن اهل شرک و اصحاب مقالات من عرض کردم جان من فدای شما باد مقصود او امتحان است تا بداند قدر و مرتبه شمارا در علوم دینیه تحقیق که بنای مأمون بر اساسی است غیر محکم برای اینکه اصحاب مقالات و متکلمین

واهل شرک اصحاب انکار و اهل جدال اند اگر با ایشان میگوئی خدا واحد و یگانه است میگویند اثبات وحدانیت خدا را بکن و اگر میگوئی محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خدا است میگویند اثبات نبوت او را بنما و در هر باب مجادله و مغالطه و سفسطه مینمایند از ایشان باید حذر کرد آنحضرت تبسم فرمودند و اظهار داشتند ای نوفلی میترسی که ایشان حجه مرا قطع کنند بر من عرض کردم بخدا قسم من از این بابت نمیترسم و امید چنان است که شما بر ایشان ظفر یابید پس آنحضرت فرمودند آیا دوست داری که بدانی مأمون چه وقت پشیمان خواهد شد گفتم

۲ فرمود بلی وقتی که بشنود احتجاج مرا بر اهل توریة بتوریة ایشان و بر اهل انجیل بانجیل ایشان و بر اهل زبور بزبور ایشان و بر صابئین بزبان عبرانی ایشان و بر

۳ حجت ایشان را [illegible] اهل روم برومی ایشان و بر اهل مقالات بلغات ایشان پس هرگاه باطل کنم گفتگوی آنانرا و رجوع کنند بقول من در آنوقت مأمون پشیمان خواهد و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم خلاصه است که نوفلی گفته است که چون صبح شد فضل بن سهل بخدمت آنحضرت مشرف شد و عرض کرد مأمون منتظر قدوم شریف شما میباشد آنحضرت مشغول وضو شدند بعد از آن از منزل بیرون تشریف آوردند و من در خدمت ایشان بودم تا بمجلس مأمون وارد شدند بعد از

۴ ابن ساعتی مأمون بجاثلیق گفت ای جاثلیق این پسر عم من علی بن موسی الرضا ابن جعفر علیهما السلام میباشد میخواهم که احتجاج و گفتگو با ایشان بکنی پس جاثلیق گفت

یا امیر المؤمنین چگونه احتجاج کنم با مردیکه احتجاج میکند با من بکتابی که من منکر آنم
میباشم و به پیغمبری که من ایمان بان ندارم پس آنحضرت علیه السلام فرمود ای
نصرانی اگر من احتجاج کنم با انجیل تو آیا اقرار میکنی تو بآن جاثلیق گفت
آیا قدرت دارم بر دفع چیزیکه انجیل بآن ناطق است بلی بخدا قسم
اقرار میکنم بچیزیکه در انجیل است پس آنحضرت فرمود سؤال کن از انچه
خواهی جاثلیق گفت چه میگوئی در نبوت عیسی ع و کتاب او آیا انکار میکنی این
دو را حضرت فرمود من اقرار دارم بنبوت عیسی ع و کتاب او و انچه بشارت
داده است امت خود را از نبوت محمد ص و اقرار کرده اند حواریون بآن
که عیسی ع داده است و منکرم نبوت آن عیسی که اقرار بنبوت محمد صلی الله
علیه و اله و سلم و کتاب او نکرده باشد و بشارت نداده باشد بان امت
خود را جاثلیق گفت آیا نیست که قطع فصل کرده شود احکام بدو شاهد عادل
حضرت فرمود بلی جاثلیق گفت دو شاهد عادل اقامه کن از غیر اهل ملت
خود بر نبوت محمد ص از کسانیکه انکار نکنند او را فرقه نصرانیه تا باو اقرار
بیاوریم و سؤال کن مرا از دو شاهد عادل از غیر اهل ملت ما بر نبوت عیسی
آنحضرت فرمود اکنون سخن از روی انصاف گفتی ای نصرانی آیا از من قبول
نمیکنی عدل مقدم نزد عیسی بن مریم ع را جاثلیق گفت کیست این عدل اسم او را
از برای من بگو آنحضرت فرمود چه میگوئی در حق یوحنای دیلمی جاثلیق گفت خوشنود

شد

شد بشنیدن اسم یوحنا و گفت یاد کردی دوست‌ترین مردم را بنزد مسیح علیه السلام
آنحضرت فرمود قسم میدهم ترا بعیسی ع پسر مریم ع آنکه ناطق نشده است انجیل
باینکه یوحنا گفت که مسیح خبر داد مرا بدین محمد عربی و بشارت داد مرا باینکه
بعد از من محمد صلی الله علیه و اله و سلم میآید پس بشارت دادم من باین
محمد ص حواریون را پس ایمان آوردند بمحمد ص جاثلیق گفت این خبر را یوحنا از
مسیح گفته است و بشارت داده است بنبوت مردی و ظهور اهل بیت او
و وصی او و تعیین نکرده که در کدام زمان ظهور خواهد کرد و اسم نبرده از
برای ما که ایشان از چه قوم باشند تا اینکه بشناسیم ما ایشان را آنحضرت
فرمود اگر بیاوریم کسی را که خوانده باشد انجیل را پس بخواند بر تو ذکر محمد ص
و اهل بیت او ع و امت او را از انجیل آیا ایمان میآوری گفت البته آنحضرت
بنسطاس رومی فرمودند آیا سفر سیم از انجیل را یاد داری گفت یاد ندارم آنرا
پس رو برأس الجالوت نمودند و باو فرمودند آیا انجیل را خوانده گفت
بلی فرمود بگیر سفر سیم را پس اگر در آن سفر ذکر محمد ص و اهل بیت باشد شهادت ۳ ذکر ص
بدهید از برای من و اگر ذکر او نباشد شهادت ندهید از برای من آنحضرت ۴ پس ص
سفر سیم از انجیل را خواندند تا انجائیکه ذکر محمد ص و اهلبیت او بود پس فرمود
ای نصرانی قسم میدهم ترا بمسیح و مادر او آنکه مشهور شده است که من ۵ بر تو ص
عالم میباشم بانجیل گفت بلی پس آنحضرت بخواند بر او ذکر محمد ص و اهلبیت او

دارم

داشت او را پس فرمود ای نصرانی این قول عیسی ع پسر مریم است پس اگر تکذیب
میکنی آنچه ناطق است با و انجیل پس بتحقیق تکذیب کرده موسی و عیسی ع و
کتاب خود را جاثلیق گفت انکار میکنم آن چیزی را که بتحقیق ظاهر شده
از برای من از انجیل و بدرستیکه من اقرار دارم بآن پس آنحضرت فرمود شاهد
باشید بر اقرار او و نیز فرمود ندای جاثلیق بکن از آنچه خواهی جاثلیق گفت
خبر دهید مرا از حواریون عیسی که چند نفر بودند آنحضرت فرمود علی الخبیر
سقطت یعنی بمرد آگاهی رسیده اما حواریون دوازده نفر بودند افضل
و اعلم آنها لوقا بود و اما علماء انجیل سه نفر بودند یوحنای اکبر باجی
و یوحنای بقرنیسیان و یوحنای دیلمی ابن جار و در نزد او بود ذکر پیغمبر
و اهلبیت او علیهم السلام او بشارت داد امت عیسی ع و بنی اسرائیل را
بظهور ایشان پس بعد از آن حضرت فرمود ای نصرانی بخدا قسم ما ایمان داریم
بان عیسی که ایمان آورده است بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم و هیچ گراهی
نداریم ما بر عیسی شما مگر اینکه ضعف داشت و روزه کم میگرفت و نماز کم
میکرد جاثلیق عرض کرد علم خودت را باطل کردی و من گمان نمیکردم
مگر آنکه شما اهل اسلام میباشید امام ع فرمود بچه جهت این حرف را میگوئی
عرض کرد بجهت آنکه فرمودی عیسی علیه السلام نماز و روزه کم میکرد و حال
آنکه عیسی علیه السلام هرگز نمیگذرانید افطار نفرمود و هیچ شبی هرگز نخوابید

وهمیشه روزها را روزه بود و شبها مشغول بود آنحضرت فرمود از برای
روزه میگرفت و نماز میکرد پس جاثلیق لال شد مؤلف گوید منظور
آنحضرت این بود که چون بسیاری از نصاری عیسی را خدا میدانند و جاثلیق نیز
بر این اعتقاد را داشت بر او ثابت فرماید بطریقیکه خودش اقرار نماید
باینکه عیسی ع خدا نیست پس بعد از آن آنحضرت فرمود ای نصرانی سؤالی
میکنم تو را از مسئله جاثلیق گفت سؤال کنید اگر بدانم آنرا جواب میگویم
آنحضرت فرمود انکار میکنی تو اینکه عیسی ع مردگان را زنده میکرد
باذن خدا جاثلیق گفت انکار میکنم از آن دلی میگویم آنکسیکه مرده را
زنده میکند و بینا میکند کور مادرزاد را و شفا میدهد ابرص را پس
او پروردگار است و مستحق پرستش است آنحضرت فرمود الیسع پیغمبر
کرد مثل آنچه را که عیسی ع کرد بر روی آب راه رفت و مردگان را زنده
کرد و کور مادرزاد را بینا کرد و مرض برص را شفا داد و قوم او او را
بخدائی پرستش نکردند حزقیل پیغمبر نیز مثل عیسی ع زنده کرد سی و
پنج هزار نفر را بعد از آنکه شصت سال از مردن آنها گذشته بود و بتحقیق
که قریش بخدمت پیغمبر جمع شدند و خواهش نمودند که مردگان ایشان
را زنده کرداند آنحضرت جناب علی بن ابیطالب را با ایشان بقبرستان
فرستاد و مردگان ایشان را باسم آنان ندا فرمود بصدای بلند که ای فلان

وفلان پیغمبر خدا است میگوید که از قبرهای خود برخیزید پس از قبرهای خودشان
برخواستند و خاک از سر و روی خودشان میافشاندند و قریش از آنها سؤال
کردند از امور ایشان بعد از ان خبر دادند آنها جماعت قریش را که محمد
صلی الله علیه و آله وسلم رسول خدا است و بر حق است و ما دوست داریم
که زمان او را درک کنیم و با او ایمان بیاوریم و بتحقیق که پیغمبر ما کور مادر زاد
را شفا داد و بهایم و طیور و جن و شیاطین با او سخن میگفتند و ما او را
بخدائی پرستش نکردیم پس اگر شما نصاری عیسی را بخدائی قائل میشوید جایز
است از برای شما که یسع و حزقیل را هم خدا بدانید زیرا که اینها کردند آنچه
عیسی بن مریم ع کرد از مرده زنده کردن و غیر آن از معجزات پس بعد از
آن حضرت فرمودند بدرستیکه قومی از بنی اسرائیل بیرون آمدند از شهرهای
خودشان از ترس طاعون و آنها چندین هزار نفر بودند پس مرگ داد
خدا ایشانرا و سایر مردم از برای اینها چالهها کندند و آنها را در چالها
ریختند و مدت طولانی بگذشت که استخوانهای آنها پوسیده و رمیم
شد پس یکی از پیغمبران بر اینها بگذشت و تعجب از حال اینها نمود از
بسیاری استخوان پوسیده ~~و رمیم شد پس یکی از پیغمبران بر اینها بگذشت~~
و تعجب ~~از حال آنها نمود از بسیاری استخوان پوسیده~~ اینها خداوند عالم
وحی فرمود بان پیغمبر که آیا میخواهی زنده کنم ایشانرا و پیغمبر ایشان باشی

[illegible]

۲ عوض

واندار کنی اینها را آن پیغمبر گفت بلی پس خدا وحی فرمود بان نبی که بخواند
ایشانرا پس آن نبی گفت ای استخوانهای پوسیده برخیزید و زنده شوید باذن
خداوند عالم پس همه آنها زنده شدند و برخواستند پس بعد از آن آنحضرت
فرمودند که ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام در وقتیکه گرفت چهار مرغ را
آنها را قطعه قطعه کرد و بر سر هر کوهی جزئی از اینها را گذاشت پس بخواند
آنها را و هر یک از اینها را زنده کرد و بنزد ابراهیم شتافتند و نیز موسی
بن عمران ع هفتاد نفر از اصحاب خود را بکوه طور برد تا کلام الهی را
استماع نمایند چون استماع کلام الهی را نمودند گفتند تو می بینی خدا را
پس بنما بما خدا را چنانچه تو می بینی موسی گفت من نمی بینم پس اینها گفتند
ایمان بتو نخواهیم آورد تا به بینیم بچشم سر خدا را پس خدا صاعقه نازل فرمود
تمام آنها هلاک شدند و سوختند و موسی تنها باند پس عرض نمود خدایا من
اختیار کردم از قوم خودم هفتاد نفر را و ایشانرا با خود آوردم تا شاهد
حال من باشند و اگر من تنها میان قوم خود بروم چگونه تصدیق خواهند
کرد مرا قوم من با آنچه گذشته است پس کاش میخواستی تو هلاک
ایشانرا و مرا پیش از آنکه بکوه طور بیائیم آیا هلاک میکنی ما را بسبب آنچه کردند
سفهاء از ما پس خدای تعالی زنده کرد این هفتاد نفر را بعد از
آن آنحضرت بجاثلیق فرمودند تو قادر نمیباشی بر قبول نکردن اینها

که از پیغمبران ذکر نمودم زیرا که توریة و انجیل و زبور بصدق انچه گفتم
ناطق است پس اگر هر کسی که مرده زنده کند و کور مادرزاد را بینا کند
و صاحب برص و جنون را شفا دهد باید آنها را خدا بگیرند و پرستش نمایند پس
باید که این جماعت پیغمبران را خدا دانست غیر از خدای خالق عالم و تو
باید همه این جماعت را خدا بدانی و قائل بشوی بانکه خدا متعدد است
پس بعد از آن فرمودند چه میگوئی ای نصرانی یعنی اگر سخن جوابی داری بگو
و یا تصدیق نما جاثلیق گفت القول قولک لا اله الا الله یعنی قول شما
حق است و نیست خدائی مگر خدای خالق عالم پس انحضرت روی براس
الجالوت کردند و فرمودند ای یهودی روی خود را بمن کن تا سؤال
کنم از ده آیاتی که نازل شده بود بر موسی پسر عمران آیا یافته تو در توریة
از خبر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و امت او که باین وجه نوشته است
در توریة که در وقتی که بیایند امت اخر الزمان متابعان شتر سوار که
تسبیح کنند انها پروردگار خود را با اهتمام تمام تسبیحی در مساجدی که
تازه بنا شده باشد پس باید که بنی اسرائیل خیک در ایشان و ملک ایشان
بزنند تا ارام گیرد دلهای ایشان پس بتحقیق که در دستهای ایشان
است شمشیرها که انتقام میکشند از کفاریکه در اطراف زمین اند آیا چنین نقش
در توریة نوشته است پس راس الجالوت گفت بلی بهمین تفصیل یافته ام

در توریة پس بعد از آن انحضرت بجاثلیق فرمود ای نصرانی بسیح عالم
هستی بکتاب شعیای پیغمبر جاثلیق گفت من ان کتاب را حرف بحرف میدانم انگاه
حضرت براس الجالوت و جاثلیق هر دو فرمود آیا دانسته اید در کتاب شعیا
این کلام را که فرمود بقوم خود ای قوم من بدرستیکه میبینیم من صورت را
حمار را که جامه های نور پوشیده و می بینیم صورت شتر سوار را که روشنی
او مانند روشنی ماه است هر دو گفتند بلی شعیا در کتاب خود چنین فرموده
است پس انحضرت فرمود ای نصرانی آیا میشناسی در انجیل که عیسی فرموده
که من میروم بنزد پروردگار خود و پروردگار شما و فارقلیطا یعنی احمد
صلی الله علیه و آله و سلم بعد از من خواهد آمد و شهادت خواهد داد
بحقیقة و نبوت من همچنانچه شهادت میدهم من بحقیة و نبوت او و او هر
بیان و روشن میکند از برای شما همه امر پوشیده را و او است که ظاهر
میکند فضایح امتهائی را که کافر شده اند و او است که میشکند ستون کفر را پس
جاثلیق گفت انچه ذکر کردی از انجیل ما باو اقرار داریم بعد از ان انحضرت
فرمود ای جاثلیق آیا خبر میدهی مرا از انجیل اول در وقتیکه ناپدید شد
از شما در نزد کی یافتید او را و کی بود که وضع کرد از برای شما انجیل را
جاثلیق گفت ناپدید نگشت انجیل از ما مگر روز بعد از آن انجیل را یافتیم
بحال خود بی تغییر و تبدیل یوحنا و متی انجیل را بما رسانیدند انحضرت فرمود

ای جاثلیق چه قدر کم است معرفت تو بانجیل و علمای آن پس اگر حال بر این
وجه بود که تو گمان میبری چرا اختلاف میکردند علمای شما در انجیل که
امروز در دست شما است و اگر انجیل در عهد اول بود اختلاف در
آن واقع نمیشد ولکن تو را اعلام میکنم از حال انجیل که دانستن آن فائده دارد
از برای تو بدان چون انجیل ناپدید شد نصاری اجتماع کردند نزد علمای انجیل
و گفتند بایشان که عیسی ع کشته شد و انجیل ناپدید شد و شما علماء ما میباشید در این
باب چه میگوئید پس لوقا و مرقابوس و یوحنا و متی گفتند که انجیل در سینه‌های
ما است و علمای انجیل میباشیم و ما حرف بحرف آنرا بیرون میآوریم و
میخوانیم بر شما و باید شما در کنایس حاضر شوید تا بخوانیم بر شما جزو بجزو دیگر
انجیل را تا جمع نمائید شما از این پس از جهت ناپدید شدن انجیل محزون نباشید
و کنایس خود را خالی نکنید پس بعد از آن این چهار نفر باهم نشستند و وضع کردند
این انجیل را که حال بدست شما است بعد از آنکه انجیل اول را فاقد
شدید و این چهار نفر شاگردهای علماء پیشینه اول بودند میباشند پس آنحضرت
فرمودند آیا دانستی تو آنچه را که گفتم از حال انجیل جاثلیق گفت پیش از این
نادانسته بودم و الحال دانستم و برمن روشن شد نهایت علم شما بانجیل
و بتحقیق شنیدم از شما چیزهائی را که دل من گواهی میدهد که آنها حق است
و علم و فهم من بانجیل زیاد شد پس آنحضرت فرمودند ای جاثلیق چگونه

است

است شهادت این چهار نفر نزد تو گفت شهادت ایشان قبول است و این چهار نفر
علماء انجیل‌اند آنحضرت فرمود هر چیز که شهادت بدهند حق است پس آنحضرت
بمأمون و سایر اهل مجلس فرمودند شاهد باشید بر آنچه جاثلیق گفت همگی
گفتند شاهد میباشیم بعد از آن حضرت بجاثلیق فرمود بحق عیسی و مادر او
را قسم میدهم آیا میدانی تو این که متی گفته است که مسیح علیه السلام
پسر داود است و داود پسر ابرهیم است و ابرهیم پسر اسحق است و اسحق
پسر یعقوب است و او پسر یهودا است و او پسر حصرون است و مرقابوس در نسب
عیسی گفته است که او کلمة الله بود فرود آورد او را در جسد آدمی پس گردید
انسان و لوقا گفته است که بتحقیق عیسی و مریم مادر او دو آدمی بودند از گوشت
و خون پس داخل شد در ایشان روح القدس و باز شما میگوئید که عیسی فرمود
بامت خود که من میگویم از برای شما و قول من حق است ای جماعت
حواریین هر کسیکه بالا نمیرود بآسمان مگر کسیکه از آسمان فرود آمده باشد
مگر کسیکه سوار شتر میشود خاتم پیغمبران ص که او بالا میرود بآسمان و نزول
میکند و فرود میآید پس چه میگوئی ای جاثلیق در این قول جاثلیق گفت این قول
عیسی ع پسر مریم است و ما انکار نمیکنیم از آن پس آنحضرت فرمود چه میگوئی در
قول لوقا و مرقابوس و متی در حق عیسی ع و آنچه نسبت باو داده اند جاثلیق
گفت ایشان دروغ بستند بر عیسی ع آنحضرت بمأمون و سایر اهل مجلس فرمود ای

قوم جاثلیق را دل تزکیه ایشان اکرد و گفت اینها علماء انجیل اند و انچه میگویند
صدقست و حالا تکذیب میکنند انانرا و میگویید انچه اینها در حق عیسی گفته اند کذب است
جاثلیق گفت ای امام مسلمین دوست میدارم که در گذری از امر اینها انحضرت فرمود در
گذشتیم پس انحضرت فرمود ای نصرانی سؤال کن از هر چه میخواهی هر مشکلی که از برای
تو است جاثلیق گفت هر آینه سؤال کند از شما کسی دیگر غیر از من بحق مسیح علیه السلام
گمان نمیکنم که در میان علمای مسلمانان مثل تو باشد پس انحضرت روی خود را
برأس الجالوت که اعلم علمای یهود است نمودند و فرمودند او سؤال میکنی یا
من سؤال کنم گفت من سؤال میکنم و قبول نخواهم کرد از شما هیچ حجتی مگر اینکه از
توریة باشد و یا از انجیل و یا از زبور داود و یا از صحیفه های ابرهیم و یا
از صحیفه های موسی حضرت فرمودند قبول نکن از من هیچ حجتی را مگر انکه ناطق
باشد بان توریة بر زبان موسی پسر عمران و یا انجیل بر زبان عیسی پسر مریم و یا زبور
بر زبان داود پس رأس الجالوت گفت از کجا ثابت شده است نبوت محمد
صلی الله علیه واله وسلم انحضرت فرمود شهادت داده است بنبوت
او موسی پسر عمران و عیسی پسر مریم و داود که خلیفه خدا است در زمین اما موسی
پسر عمران وصیت کرد بنی اسرائیل را و فرمود و باشد که بیاید شما را پیغمبری
از برادران شما پس باید شما تصدیق کنید او را و بشنوید احکام او را و تو میدانی
که بنی اسرائیل را برادرانی نیست غیر از اولاد اسمعیل علیه السلام میدانی

قرابت بنی اسرائیل را با اسمعیل علیه السلام و سبب انچنانی که میانه اسرائیل
و اسمعیل است از جانب ابرهیم علیه السلام پس رأس الجالوت گفت این
سخن موسی است انکار نمیکنیم او را پس انحضرت فرمود آیا آمده است شما را پیغمبری
از برادران بنی اسرائیل غیر از محمد صلی الله علیه واله وسلم گفت نیامده
است پس انحضرت فرمود آیا صحیح نیست انچه گفتم نزد تو گفت صحیح است ولکن
میخواهم که تصحیح کنی انرا از برای من از توریة پس انحضرت فرمود آیا انکار
میکنی اینکه در توریة گفته است آمد نور از جانب طور سینا و روشن
میشود از برای مردمان از کوه ساعیر و بلند میشود ان نور بر ما از کوه فاران
رأس الجالوت گفت میدانم این کلمات را و در توریة نوشته است لکن
تفصیل انرا نمیدانم انحضرت فرمود خبر میدهم من تو را از تفسیر آن اما انچه
فرمود آمد نور از جانب طور سینا ان وحی خدا است که نازل فرمود
انرا بر موسی علیه السلام بر کوه طور سینا و اما انچه فرمود روشن میشود
از برای مردمان از کوه ساعیر آن کوهیست که وحی کرده است خدای
تعالی بسوی عیسی پسر مریم در حالی که بالای انکوه بوده است در اول
بعثتش و اما انچه فرمود بلند میشود ان نور بسبب ما از کوه فاران
پس این کوه کوهیست از کوههای مکه که میان آن و میان مکه یک روز
راه است پس انحضرت فرمود چه میگوئی تو و اصحاب تو در اینکه شعیای پیغمبر ع

علیه السلام فرموده است که در توریة دیدم که میگوید دو سوار که زمین روشن میشود زمین از این دو سوار یکی از آنها بر حمار سوار است و یکی دیگر سوار شتر است پس آیا کیستند راکب حمار و کیست راکب شتر راس الجالوت گفت نمیدانم کیستند خبر دهید مرا از آنها آنحضرت فرمود اما راکب حمار آن عیسی علیه السلام است و اما راکب شتر پس آن محمد است صلی الله علیه و آله و سلم آیا شما انکار میکنید این سخن را از توریة راس الجالوت گفت انکار نمیکنم آنرا پس آنحضرت فرمود آیا میشناسی حیقوق پیغمبر علیه السلام را گفت بلی میشناسم او را فرمود حیقوق علیه السلام گفته است و کتاب شما بذکر حیقوق علیه السلام ناطق است فرمود میاورد خدای تعالی بیان خود را از کوه فاران و پر میگرداند آسمانها را از تسبیح احمد صلی الله علیه و آله و سلم و امت او و حمل میکند لشکر او را در دریا هم چنانکه حمل میکند در بیابان و میاورد از برای ما کتاب تازه بعد از خراب شدن بیت المقدس مراد بان کتاب قران است آیا میدانی این گفته حیقوق پیغمبر را و ایمان داری بان راس الجالوت گفت بتحقیق که این کلام حیقوق پیغمبر است و ما انکار نمیکنیم قول او را پس آنحضرت فرمود داود پیغمبر علیه السلام فرمود در کتاب زبور و تو میخوانی آن کتاب را که بار خدایا مبعوث کن دین برست بر پای دارنده

سنت را بعد از زمان فترت هیچ میشناسی پیغمبری را که بر پای دارنده سنت باشد بعد از فترت غیر از محمد صلی الله علیه و آله و سلم راس الجالوت گفت میدانم که این سخن گفته داود علیه السلام است اما مراد او عیسی پسر مریم ع است و ایام او ایام فترت است آنحضرت فرمود این سخن تو از راه جهالت است و غلط است بدرستیکه عیسی ع از سنت تخلف نکرده سنت او موافق سنت توریة بود تا خدا او را باسمان بالا برد و در انجیل نوشته است اِنَّ ابنَ البَرّة ذاهِب وَالفارقلیطا جائی مِن بَعدی یعنی بدرستیکه خدا که گناه خلق را بر میدارد رونده است و فارقلیطا آینده است از عقب او و او آسان میکند دشوارها را و امرهای پوشیده را بر شما روشن میکند و شهادت میدهد از برای من هم چنانچه من شهادت میدهم از برای او و من آورده ام از برای شما مثلها را و او میاورد از برای شما تاویلها را آیا قبول داری این سخن را از توریة گفت بلی بعد از آن حضرت براس الجالوت فرمود سؤال میکنم ترا از پیغمبر تو موسی پسر عمران ع راس الجالوت گفت سؤال کنید آنحضرت فرمود چه حجت داری براینکه نبوت موسی ع ثابت است و پیغمبر است گفت حجت معجزاتیست که از او در وجود آمد و ظاهر شد که از هیچ پیغمبری قبل از موسی ع معجزات

بظهور رسیده انحضرت فرمود مثل چه گفت مثل شکافتن دریا و اژدها نمودن عصا
و عصا بر سنگ زدن و دوازده چشمه آب از آن روان گردیدن و ید و بیضا آشکار
نمودن و مانند اینها که خلق از آوردن بمثل آن عاجز بود انحضرت فرمود راست گفتی
اینها معجزات موسی است پس هر کسی که ادعای پیغمبری کند و بیاورد مانند آنچه موسی ع
آورد از چیزهائیکه قدرت بشر نباشد پس واجب باشد بر شما که تصدیق پیغمبر
بودن او را بکنید رأس الجالوت گفت نه زیرا که از برای موسی ع منزلتی
قربیست بخدای تعالی که از برای دیگران نیست و واجب نیست بر ما اقرار پیغمبری
هر کسی که ادعای نبوت کند بنمائیم تا زمانیکه بیاورد آنچنان معجزاتیکه موسی ع
آورده است انحضرت فرمود پس شما چگونه اقرار آورده اید بنبوت پیغمبرانی
که پیش از موسی ع بودند و دریا نشکافتند و ید و بیضا ظاهر نکردند و عصای
ایشان اژدها نشد و مانند رأس الجالوت گفت بضرورت قائل میشویم که هرگاه
کسی ادعای نبوت کند و از او اموری چند صادر گردد که بشر از آوردن بمثل
آن عاجز باشد تصدیق بنبوت آن عاجز باشد تصدیق بنبوت او واجب شود
اگر آن معجزاتی که او آورده است مثل معجزاتیکه موسی ع آورده است نباشد
پس انحضرت فرمود ای یهودی چه مانع است ترا از اقرار کردن بنبوت عیسی
پسر مریم ع و حال آنکه مرده زنده میکرد و کور مادرزاد را بینا میفرمود
صاحب برص را شفا میداد و از گل صورت مرغ میساخت پس میدمید در

آن

آن پس آن مرغ میشد باذن خداوند تبارک و تعالی یهودی گفت میگویند
عیسی ع آن معجزات از او بظهور رسیده و ما آنها را مشاهده نکرده ایم آن
حضرت فرمود آیا آنچه میگویند که این معجزات از موسی ع صادر شد دیدی
تو او را یا نه بلکه خبرها میشنوی که از ثقات اصحاب موسی ع بتو رسیده
است گفت بلی چنین است از ثقات بمن رسیده است و تصدیق موسی
را نمودم حضرت فرمود پس همچنین رسیده است بشما اخبار متواتره بظهور
این معجزات از عیسی ع پس چگونه تصدیق میکنی موسی را و تصدیق نمیکنی
عیسی را یهودی ساکت شد حضرت فرمود پس همچنین است امر محمد صلی
الله علیه و آله و سلم و معجزات او بلکه همچنین است امر هر پیغمبری که مبعوث
از طرف خدا بوده باشد و از جمله علامات نبوت محمد صلی الله علیه و
آله و سلم اینست که انحضرت یتیم و فقیر و شبان و اجیر بود و نخوانده
کتابی را و حاضر نشد نزد معلمی و تعلم خط نوشتن را هم نکرده بود پس آورد
قرآن را که در او حکایات پیغمبران گذشته و قصه ها و اخبار ایشان است
و اخبار از احوال گذشتگان و آیندگان تا روز قیامت در آن است و
انحضرت خبر میداد امت خود را باسرار خودشان و کارهائیکه کردند در
خانه های خودشان و آورد معجزات و آیات بسیار که بشماره نمیاید رأس
الجالوت گفت بصحت نرسیده است نزد ما خبر عیسی ع و محمد صلی الله علیه و آله

و سلّم و جایز نیست ما را که اقرار نمائیم بچیزیکه صحت نیافته باشد نزد ما آنحضرت
فرمود پس شاهد یکه شهادت میدهد از برای عیسیٰ ع و از برای محمد صلّی الله علیه و
آله و سلّم شاهد دروغ اند پس رأس الجالوت جوابی نگفت و ساکت شد
پس از آن حضرت رضا فرمود هیربذ اکبر را و فرمود خبر ده مرا از زردشت که گمان
کرده اید که آن پیغمبر است چیست حجت و دلیل بر نبوتش او هیربذ گفت که از او
معجزات بظهور رسیده که پیش از او از کسی دیگر بظهور نرسیده ما خود مان
معجزات او را مشاهده نکرده ایم و لکن از کسانیکه پیش از ما بوده اند اخبار معجزات
او بما رسیده است باین جهت ما هم متابعت کرده ایم او را آنحضرت فرمود
همچنین است حال انتهای پیغمبران گذشته اخبار متواتره بما رسیده
است از معجزاتیکه پیغمبران آورده اند و از معجزاتیکه موسی و عیسی و محمد
صلّی الله علیه و آله و سلّم بظهور آورده اند پس چه عذر دارید در ترک اقرار
باین انبیاء در وقتی که بود شما اقرار آورده اید بزردشت برای اخبار
متواتره و اینکه آورده است معجزه که نیاورده است غیر او پس هیربذ
در مرتبهٔ اولی ملزم شد بعد از آن آنحضرت فرمود ای قوم اگر کسی در میان
شما باشد که دین او مخالف اسلام است و خواهد که سؤال کند پس
سؤال کند عمران صابی که یکی از متکلمین مشهور بود برخواست و گفت
ای عالم مردمان اگر نه آن بودی که مرا دعوت نمودی سؤال کردن

اقدام بسؤال نمیکردم زیرا که من بصره و کوفه و شام و حجاز و جزیره را رفته ام
و متکلمین را دیده ام و مثل شما هیچکس را ندیده ام اگر اذن میفرمائید
سؤال نمایم آنحضرت فرمود مذاکره در میان این جماعت مثل این عمران
صابی باشد تو خواهی بود عرض کرد بلی من عمران صابی هستم آنحضرت
فرمود سؤال کن از هر مشکلی که باشد برای تو و چون سؤالات عمران صابی
و سؤالات او از مسائل غامضه توحیدیه است و خیلی از موضوع کتاب
ما خارج است و بنای این رساله بر اختصار است ترجمه المسائل
ذکر نمیشود اجمالا بعرض قارئین محترم میرسانم عمران صابی بعد از آنکه
معارضات با آنحضرت نمود در اثناء سؤالات و مذاکرات خود اجوبهٔ
کافیه و شافیه شنید که هر کس طالب است رجوع نماید بکتاب عیون
اخبار الرضا علیه السلام اسلام اختیار نمود و مورد الطاف و مراحم
آنحضرت واقع گردید **مؤلف گوید** از جمله آیاتیکه مورد اتفاق
علماء اربعه (یوحنا لوقا متی مرقس) میباشد که تمام آن را در
اناجیل اربعهٔ خودشان مرقوم داشته اند اینست که عیسی ع بحواریین خود
فرمود زمانیکه بآسمان بالا رفت براستیکه من میروم بسوی پدر خود و پدر
شما و خدای من و خدای شما و بشارت میدهم شما را به پیغمبریکه میآید
بعد از من اسم او بارقلیط است و این لغت یونانیست و تفسیر آن بعربی

احمد است صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه خداوند متعال حکایت میفرماید از
لسان حضرت عیسی علیه السلام ای بنی اسرائیل بدرستیکه من رسول خدا میباشم
بر شما یا در حالستیکه تصدیق کننده هستم کتاب توریة را که در دست منست
و هر آینه حلال میکنم ~~بر شما یا در حالتی که تصدیق کننده هستم کتاب توریة را~~
~~که در دست منست~~ و هر آینه حلال میکنم بر شما بعض آنچه را که حرام شده است
بر شما ~~(احکام یوم السبت)~~ و در حالستیکه بشارت دهنده هستم برسولی
که میاید بعد از من که اسم او احمد است صلی الله علیه و آله و سلم

مؤلف گوید حقیر در اینموضوع (لفظ فارقلیط) تحقیق و تفتیش فوق
العاده نمودم از روی مدارک صحیحه محقق است که این لفظ مبارک تفسیر
آن بلغت عرب احمد است و جمعی از بزرگان علماء نصاری اقرار نموده اند
و اسلام اختیار کرده اند که بعضی از آنان شیخ عبد الله بن عبد الله
ترجمان میباشد که تقریبا در پانصد و بیست سال قبل اسلام اختیار
نموده بواسطه همین لفظ مبارک و خود را مسمی باین اسم مذکور نموده
است بعد از قبول اسلام و کتابی هم در این موضوع نوشته است
مسمی بتحفة الاریب فی الرد علی اهل الصلیب که این کتاب فعلا نزد حقیر
موجود است هر چند بعضی از علماء نصاری گمان نموده و گفته اند که
این لفظ (فارقلیط) بمعنی وکیل و یا شفیع و یا روح القدس است و

واضح است در وضوح که هیچکدام از این معانی بهیچوجه مناسبت با
این آیه انجیل که ترجمه آن ذکر شد و مورد اتفاق علماء اربعه انجیل است
و یوحنا در فصل چهاردهم انجیل خود میگوید که عیسی فرمود فارقلیط انکسی
است که میفرستد او را پدر من در آخر الزمان و او بشما تعلیم میدهد هر چیزی
را و از این قبیل است آنچه یوحنا در فصل شانزدهم انجیل خود گفته که
مسیح علیه السلام فرمود فارقلیط که پدر من بعد از من او را میفرستد
از پیش خود بشما چیزی نمیگوید و با شما تمام آنچه را که میگوید بحق میگوید
خبر میدهد شما را بحوادث و مغیبات و حضرت داود پیغمبر علیه السلام در
کتاب زبور در فصل هفتاد و دوم میفرماید که آن پیغمبر موعود مالک
میشود از دریا تا دریا و از نهرها تا آخر زمین و پادشاهان یمن و جزایر
برای او هدایا میفرستند و سجده میکنند برای او پادشاهان و
مطیع و منقاد او میشوند و صلوات فرستاده میشود براو در هر وقت
و مبارک خوانده میشود در هر روز و روشن میشود انوار او از مدینه
و باقی میماند نام او الی الابد و از جمله قول حیقوق پیغمبر علیه السلام است
در فصل سیم کتاب خود که در آخر الزمان میآید پروردگار از جانب
قبله و قدس از جبال فاران و فاران باتفاق علماء اهل کتاب
زمین حجاز میباشد و از این جهت است که میگویند اسمعیل و هاجر

در بیابان فاران بودند با آنکه آنها در مکه مکرمه بودند و از جمله در
فصل شانزدهم از کتاب اول توریه است هاجر چون فرار کرد از ساره زوجه
ابرهیم علیه السلام در آن شب ملکی از ملائکه را مشاهده کرد که باو گفت
ای هاجر چه اراده داری و از کجا آمده هاجر گفت از ساره فرار
کرده ام ملک گفت بسوی ساره مراجعت نما و برای او خاضع شو ملک
بدرستیکه خداوند زود است ذریه تو را زیاد کند و بهمین زودی حامله
خواهی شد و پسری خواهی آورد بجهة اینکه خدا خضوع تو را شنید و پسر تو چشم
مردم خواهد بود و دست او بالای دست جمیع است و دست جمیع
بخضوع بطرف او کشیده خواهد شد و امراد در معظم دنیا جاری خواهد
شد تمام شد نص توریة و این معلوم است که اسمعیل و اولاد صلبی او
متصرف در معظم دنیا بودند و اشاره باین تعبیر بزرگ در ذریه اسمعیل ع
است که محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشد و از این قبیل است آنچه
در فصل هجدهم از کتاب توریه است که خداتعالی بموسی ع فرمود بنی
بگو بدرستیکه من در آخر الزمان برای ایشان پیغمبری خواهم فرستاد
مثل تو از اولاد برادرهای ایشان تمام شد نص توریة معلوم است
هر پیغمبری که بعد از موسی علیه السلام مبعوث شد از بنی اسرائیل بود و
آخر ایشان عیسی علیه السلام است پس باقی نماند از اخوه ایشان مگر محمد

صلی الله علیه و آله و سلم بجهة اینکه آن بزرگوار از اولاد اسمعیل علیه
السلام بود و اسمعیل برادر حضرت اسحق است و اسحق جد بنی اسرائیل
و اسرائیل یعقوب ع پسر اسحق است و اگر این بشارت راجع به پیغمبری از
انبیاء بنی اسرائیل بود ذکر اخوه معنی نداشت بحکم عادت و عرف و
وجدان باید این قسم تعبیر شود پیغمبری خواهم فرستاد از بنی اسرائیل نه از
اولاد برادرهای آنان علاوه علماء یهود اتفاق دارند بر اینکه هیچ تمام
انبیاء بنی اسرائیل مثل حضرت موسی نبودند و چنانچه نصاری بگویند که مراد
حضرت عیسی ع میباشد جواب آن اینکه آن حضرت از بنی اسرائیل است نه از
اولاد برادرهای آنان هر چند در فضیلت مثل حضرت موسی علیه السلام
میباشد و نیز در توریه میباشد که حضرت یعقوب ع در هنگام رحلت خود بقبیله
یهودا فرمودند تاج پادشاهی از سر قبیله یهودا و لباس امامت از دو دست
ایشان نخواهد افتاد تا بیاید آنکسیکه خدا او را خواهد فرستاد و او آن کسی
است که همه امتها انتظار او را میکشند بدانکه این عبارت دلالت میکند بر
اینکه در آن وقتیکه آن پیغمبر موجود میباید پادشاهی و امامت از میان اولاد یهودا
بیرون خواهد رفت و تا او نیامده است پادشاهی و امامت در میان
اولاد یهودا خواهد بود و پس چون در این ازمنه در هیچ موضعی از زمین پادشاهی
در میان اولاد یهودا نیست معلوم میشود که آن پیغمبر موعود آمده است

آن است که در فصل چهل و ششم در آیه دهم صحیفه ارمیا میباشد ذبح
و قربانی کرده میشود شخصی از برای خدای خالق عالم در زمین شمال
برلب نهر فرات و از انجمله در فصل چهارم صحیفه ارمیا که یکی از پیغمبران
است میفرماید چه شد و چه حادثه رو داد که رنگ بهترین طلاها تار شد
و سنگهای بنای عرش الهی پراکنده شدند و فرزندان بیت المعمور
که با وزین طلا زینت داده شده بودند و از همه مخلوقات نجیب تر بودند
چون سفال کوزه گران پنداشته شده اند و در وقتی که حیوانات
پستانهای خود را برهنه کرده بچه های خود را شیر میدادند عزیز من در
میان امته بی رحم دل سخت چون چوب خشک شده در بیابان گرفتار مانده
و از تشنگی زبان طفل شیر خواره بکامش چسبیده و در چاشتگاهی که همه
کودکان نان میطلبیدند چون بزرگان کودکان را گذاشته بودند کسی نبود که نان
بایشان دهد آن کسانیکه در سفره عزت و نعمت بودند در سر راهها
بلاکش شدند و روهای ایشان از شدت مصیبتهای دوران متغیر
شده بود بطریقیکه در کوچه ها شناخته نشدند که پوست ایشان
باستخوانها چسبیده بود و از انجمله است که یکی از اعاظم علماء
اسلام در باب چهاردهم کتاب خودش که موسوم است بتذکرة
الائمه از کتاب فرهنگ الملوک که از اسرار العجم میگویند از کتابهای محققه

بنزله

معلوم میشود که آن پیغمبر موعود آمده است و نمیتواند شد که ان پیغمبر موعود حضرت
عیسی باشد بجهت اینکه عیسی از اولاد یهود است علاوه پادشاهی بعد از
حضرت عیسی ع در اولاد یهود انیز بوده است تا زمان بعثت حضرت ختمی
مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم و نیز میگوئیم که تصریح فرموده اند که همه امتها
انتظار او را میکشند و حال انکه عیسی چنانچه در انجیل مذکور است میفرماید
که من فرستاده نشدم مگر بر بنی اسرائیل پس در اینصورت به امتها انتظار او
را کشیدن که نص توریة است راهی ندارد و نیز آیه پنجم در فصل نهم کتاب
زکریا میفرماید شاد باش بسیار ای شهر اسلام و خوشحالی کن ای شهر بیت
المقدس که نیک بیاید پادشاه تو راستگو و شفاعت کننده گناهکاران
و فقیر باشد و سوار میشود بر الاغ و نیست کند اسب سوار را از میان یهود
و لشگر را از بیت المقدس و بشکند کمان جنگ را و ظاهر کند اسلام
را در میان عجمان و اختیار او از دریاها و از رودخانه ها تا انتهای زمین
خواهد بود و آیه دهم که در فصل چهارم صحیفه زکریا ع مذکور است این
است که حضرت زکریا ع میفرماید نوری در عرش دیدم و در دو طرف
ان نور دو شمع روشن بود پرسیدم از جبرئیل که این دو شمع چیست
گفت دو فرزند علی علیه السلام میباشند داماد واجب
الاطاعه همه روی زمین است آیه یازدهم آن آت

میزدهم

مجوز آسمانی میدانستند و باصطلاح مجوس آنرا جاماسب نامه میگویند که جاماسب حکیم
که از اکابر علماء فرس بود و جمعی او را پیغمبر میدانند در آن کتاب احوال
حوادث گذشته و آینده را از پادشاهان و پیغمبران از زمان زردشت
نقل میکند تا آنکه به پیغمبر آخر الزمان میرسد که در میان کوههای مکه
پیدا شود و بر شتر سوار شود و قوم همه شتر سوار باشند و با بندگان خود
چیز خورد و بروش بندگان نشیند و او را سایه نباشد و از پشت سر مثل
پشت رو بیند و دین او اشرف دینها باشد و کتاب او باطل گرداند
هر کتاب آسمانی را و دولت تاریک عجم را بر باد دهد و دین مجوس
پهلوی را بر طرف گرداند و آتشکدهها را خراب کند و تمام شود روزگار
پیشدادیان و کیانیان و اشکانیان و ساسانیان و از جمله قول ایشان پیغمبر است
در فصل چهارم از کتاب خود میفرماید که در آخر الزمان قیام خواهند
کرد امت مرحومه و اختیار میکنند کوه مبارک را برای اینکه عبادت
خدا در آن کنند و از تمام اقالیم در آنکوه جمع میشوند برای اینکه
عبادت کنند خدای واحد را و هیچ چیز برای او شریک قرار
ندهند — و این کوه بدون شک همان کوه عرفات و مکه میباشد
که حجاج در آنجا اجتماع میکنند و از تمام اقالیم حاضر میشوند از برای
عبادت خدای متعال و نیز در حق حضرت اسمعیل ع و تعیین

اسم

اسم حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم و بشارت وارد
امام علیهم السلام بعد از بشارتهای چند بحضرت ابراهیم علیه السلام
خداوند متعال میفرماید ای ابراهیم دعای تو را در حق اسمعیل علیه السلام
شنیدم اینک او را برکت دادم و بزرگ گردانیدم یعنی محمد
صلی الله علیه و آله و سلم و دوازده امام علیهم السلام از اولاد او
بود و او را امت عظیمی خواهم نمود و مخفی نماناد که مراد از مود مود
در لغت عبرانی حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم است و طاب
طاب هم در لغت سریانی آنحضرت است و نیز در انجیل یوحنا مذکور است
که حضرت عیسی ع باصحابش فرمود این سخنان را بشما گفته ام وقتی که با شما
بوده ام لیکن فارقلیطا روح حق (احمد و محمد صلی الله علیه و آله و سلم)
که وعظ کننده بحق و داعی الی الحق است که پدر من او را باسم من
میفرستد یعنی با تصدیق من که او مصدق من خواهد بود و هر چیزی را
بشما تعلیم خواهد داد و آنچه بشما گفته ام بیاد شما خواهد آورد و در آیه بیست و
نهم از باب چهاردهم میفرماید و الآن قبل از وقوع بشما گفته ام تا
وقتی واقع گردد ایمان آورید بعد از این بسیار با شما نخواهم گفت که
رئیس اینجهان میآید در آیه بیست و ششم و باب پانزدهم از انجیل
یوحنا باین نحو مرقوم شده است لیکن چون فارقلیط آید که او را از

جانب

جانب پدر خود نزد شما میفرستم او بر من شهادت خواهد داد و شما نیز
شاهد هستید زیرا که از ابتدا با من بوده اید و در باب شانزدهم از
انجیل یوحنا علیه السلام باین نحو رقم یافته است و لیکن بشما راست میگویم
که رفتن من برای شما مفید است چه اگر نروم فارقلیط (احمد صلی الله
علیه وآله وسلم) نزد شما نیاید و اما اگر بروم او را نزد شما میفرستم
و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم که بشما بگویم لیکن الآن طاقت تحمل آنها
را ندارید ولیکن چون او روح راستی آید شما را بجمیع راستی راهنمائی
خواهد کرد زیرا که از خود تکلم نمیکند بلکه بآنچه شنیده است سخن میگوید
(وَمَا یَنطِقُ عَنِ الْهَوَیٰ اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْیٌ یُوحَیٰ) و از امور آینده بشما
خبر خواهد داد و او مرا تمجید خواهد بدانکه بعضی قبل از ظهور محمد صلی
صلی الله علیه وآله وسلم از علماء نصاری دعوی نبوت نمودند و اظهار
داشتند که فارقلیط که حضرت عیسی ع فرموده است ما میباشیم مثل منتنس
مسیحی که در قرن دوم از قرون مسیحیه بوده ظاهرا متقی و مرتاض بوده
است در عهد خود و در سنه صد و هفتاد و هفت از میلاد در آسیای صغیر
مدعی رسالت گردید و گفت من همان فارقلیط هستم که عیسی ع آمدن
او را خبر داده است و جمع کثیری او را متابعت نمودند در این قول چنانچه
در تواریخ مذکور است پس معلوم میشود که در قرون اولی مسیحیه علماء نصاری

منتظر

منتظر فارقلیط بودند لهذا جمعی مدعی شدند که ما مصداق این لفظ میباشیم
و جمعی از مسیحیین هم این ادعا را قبول نمودند برای اینکه انتظار چنین شخصی را
داشتند پس نمیشود فارقلیط بمعنی روح القدس باشد علاوه حضرت عیسی ع
میفرماید چنانچه دانسته شد اگر من نروم فارقلیط نزد شما نیاید پس معلق
نمود آمدن فارقلیط را برفتن خود و این روح در نزد اهل کتاب بعقیده
آنها بر حواریین نازل شد با حضور و بودن حضرت عیسی علیه السلام
زمانیکه خواست ایشان را بفرستد بلاد اسرائیلیه پس نزول روح
مشروط برفتن جناب مسیح علیه السلام نبوده است پس نمیتوان مراد از
فارقلیط روح القدس باشد و جمعی از علماء نصاری گفته اند مراد از
فارقلیط بسیار ستوده میباشد و غفلت کرده اند از اینکه بمعنی محمد
صلی الله علیه وآله وسلم ترجمه آن بفارسی ستوده است در کتاب
نصاب مسطور است محمد ستوده این استوار و نیز جمعی از علما
نصاری گفته اند که لفظ فارقلیط بمعنی شافع و وکیل است جواب گوئیم
علاوه بر اینکه این ترجمه منافات با مطلب ما ندارد حضرت ختمی
مرتبت صلی الله علیه وآله وسلم شافع و دال است چه باشند منافات
دارد با آنچه در اناجیل اربعه مسطور است که حضرت عیسی ع میفرماید
که بشارت میدهم شما را باینکه رسولی بعد از من خواهد آمد که اسم

او

او فارقلیط ع است و نیز در انجیل برنابا که انجیل خامس است و برنابا از
خواص و حواریین حضرت عیسی ع میباشد بتصدیق علماء نصاری در آن انجیل
تصریح باسم محمد صلی الله علیه و آله و سلم در موارد ی شده است از انجمله
میفرماید ای برنابا بدان گناه اگرچه صغیره باشد خدا جزای او را خواهد
داد زیرا که خدا از گناه غیر راضی است و تلامذه من از برای جلب
منافع دنیویه بعضی از اقوال از ایشان صادر گردیده و خدا جل شانه
از برای این امر سخط و غضب نموده و خواسته است باقتضای عدل جزای
انها را در این عالم در مقابل این عقیده غیر لایقه بدهد تا نجاتی از
برای ایشان حاصل شود از عذاب جهنم تا اذیتی در انجا از برای
ایشان نباشد و من اگرچه بری بودم لیکن بعضی مردم در حق من
گفتند که عیسی خدا یا پسر خدا است و خدا این قول را مکروه داشت
و مشیته الله مقتضی گردید که شیاطین در روز قیامت بر من نخندند پس مستحق
شمرد بمقتضای لطف و رحمت واسعه خود اینکه خنده و استهزاء در دنیا
باشد بسبب موت یهودا و هر کسی چنین گمان کند من که مسیحم دار کشیده
شده ام لیکن این اهانت و استهزاء از برای من در دنیا باقی خواهد
ماند تا آمدن محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس چون آن بزرگوار
بیاید مؤمنین را آگاه خواهد فرمود و این شبهه از قلوب مردم

مرتفع خواهد گشت ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم) یعنی نکشتند
حضرت عیسی ع را و دار نکشیدند او را و لکن مشتبه شد از برای ایشان
و چنانچه علمای نصاری گویند ما این انجیل را قبول نداریم جواب گوییم
انجیل برنابا از اناجیل قدیمه است ذکر آن در کتب قرن ثانی و ثالث
از میلاد مسیح ع شده است پس بنابراین انجیل قبل از ظهور خاتم النبیین
صلی الله علیه و آله و سلم بوده است و بعضی از علماء نصاری گفته اند که
بعضی از مسلمین این انجیل را تحریف نموده است جواب این معلوم است بر فرض
صدق یک نسخه از آن انجیل در صورتیکه تحریف شود موجب نمیشود و سایر
نسخی که در نزد مسیحیین موجود بوده تغییر یابد و واضح است که اینگونه
از کلمات مستند باغراض و دواعی نفسانیه میباشد و نیز جناب
حیقوق پیغمبر ع که در سنه ششصد و بیست و شش قبل از میلاد مسیح ع بوده
است در باب سیم از کتاب خود محل ولادت حضرت ختمی مرتبت ص را
با مکان بعثتش را با بعضی از اوصافش را بیان فرموده و فرموده است
در مکه متولد خواهد شد و از همان مکان شریعت مبعوث خواهد گردید
و نیز کشیش اوسکان ارمنی کتاب اشعیاء ع را در سنه هزار و ششصد و شصت
و شش از میلاد بزبان ارمنی ترجمه کرده است و این ترجمه در سنه
هزار و هفتصد و سی و سه در مطبع انتونی بورتولی چاپ شده و در باب

چهل و دو از ترجمهٔ مذکوره باین نحو در اوصاف پیغمبر آخر الزمان ص رقم
یافته است تسبیح گویند خدا را بتسبیح جدید و اثر سلطنت او بعد
از او است و اسم او احمد است صلی الله علیه وآله وسلم انتهی
خلاصه از آنچه از علامات در حق حضرت ختمی مرتبت ص از توریة و
انجیل و زبور و کتب سایر انبیاء و در رسائل حواریین و انجیل
بارنابا و نقل بعضی از قسیسین و کتاب حیقوق و شعیاء و دانیال و زکریا
علیهم السلام خلاصه از آن اوصاف این است که پیغمبری آمدنی
است او را باید اطاعت نمود و بدین او داخل شد و علامت آن امت
که از اولاد ابرهیم و سلسلهٔ اسمعیل ع و بنی اخوه اسرائیل و از اولاد
قیدار بن اسمعیل میباشد و مسکن او مکه خواهد بود و از همان مکان مقدس
مبعوث خواهد گردید و از سمت جنوب اورشلیم (بیت المقدس)
طلوع کند و ششصد و ده سال بعد از مسیح ع خروج کند و از طایفهٔ عرب
بود که قوم جاهل و نادان نزد بنی اسرائیل بودند و اینکه احسن
ناس باشد و جمال افضل بشر است رتبة لا عتبار النهایة میر یردوی
بالسیف است چنانچه پیغمبر نماید انا النبی بالسیف و نیز فرموده است
الجنة کلها تحت ظلال السیوف و شمشیر خود را کمر بسته و شجاع است و با
حق و صدق و عدالت و حلم است از دست او عجایب ظاهر میشود بر او

تیز است بر دشمنان قبایل مغلوب و مقهور او خواهند بود و عدالت را
دوست میدارد و شرارت را مبغوض داشته و بنات ملوک در خانه
دان او خدمت مینماید ملوک هدایا بسوی او میفرستند اغنیا و طوایف
مطیع و منقاد او را میکردند و اسم او پشت اندر پشت مبارک باشد و
طوایف همیشه او را مدح نمایند صاحب جمل احمر و جبه اسمر و نور مشرق
و طاهر القلب و شدید البأس باشد رحمة للعالمین و سید فرزندان
آدم ع و اکرم السابقین و اقرب المرسلین عند الله باشد امی باشد
کلام او معجز باشد کثیر الریاضة و الصبر و مجاهده باشد و مانند موسی
باشد و کثیر الازدواج و قلیل الاولاد باشد در اوقات شبانه روز
پنج نماز از برای او و امت او مقرر باشد قبله او مکه باشد و خبر خواهد داد
که مقتولیت و مصلوبیت حضرت مسیح ع اشتباه کاری باشد اول
نماز او تکبیر و آخرش تسلیم باشد و قلب او از برای خدا خاشع بود
نور در صدر و حق در لسان او بود چشمش بخواب رود اما قلبش بیدار
است شفیع المذنبین بود بیعت او بیعت خدا است نزد خوردن
اسم خدا را یاد نماید خون مظلوم در نظر او عزیز باشد ظالم نزد
او خوار و بیمقدار و شرع شریف او عامه و مستقله باشد مانند
سنگی که از کوه غلطد و بکرباد شاهان بر خورد و ایشان را

در سنه ۱۰۱۶

درهم شکند و خدا را در قارة ها ببزرگی یاد کنند و شرافت او آسمانها را پر کند و ستایش وی زمین را فرا گیرد و شریعت تازه از برای نوتها بیرون بیاورد و اخبار از مغیبات نماید و تخلف در اخبار او نبود خاتم الانبیاء باشد و امت او آخر امم باشد و دوازده وصی از ذریهٔ خود که سلسلهٔ اسمعیل است داشته باشد معلم کل باشد و وعظ او در صبر و جود و تعظیم کبار و والدین بسیار باشد نام نامی او احمد و محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و علت غائی ایجاد عالم باشد و جمعی از بزرگواری او را کنار نهر فرات مقتول سازند و خیمه های ایشان را آتش زنند و آن عزیزان را موهون و خوار نمایند **مؤلف گوید** اظهر ادله و اول امور بر ذکر حضرت ختمی مرتبت در کتب انبیاء سلف تصریح قران مجید است بر این مطلب چنانچه در سورهٔ بقره خداوند میفرماید الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ یعنی اهل کتاب میشناسند محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بنبوت بواسطه ذکر او در کتب ایشان چنانچه فرزندان خود را میشناسند باین وضوح و روشنی میشناسند او را و در سورهٔ اعراف میفرماید الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ یعنی رحمت من

مکتوب است از برای کسانیکه از اهل کتاب که متابعت و پیروی میکنند رسول نبی امی را (تحصیل نکرده) آنچنان نبی که مییابند او را نوشته شده و ثبت شده نزد ایشان در توریه و انجیل و نیز میفرماید در سورهٔ صف وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ یعنی در وقتی که خطاب فرمود عیسی بن مریم بسبنی اسرائیل و فرمود ای بنی اسرائیل من رسول خدا میباشم بسوی شما و تصدیق کننده هستم توراتی را که در میان دو دست من است و بشارت دهنده هستم شما را به پیغمبری که میآید بعد از من که اسم او احمد است صلی الله علیه و آله و سلم وجه دلالت این آیات بذکر انحضرت در کتب انبیاء سلف اینست که هر ذی شعوری یقین میکند در وقتی که همه کتب انبیاء سلف حاضر و موجود بود و عالمان و دانایان مجتمع و همه بر مخالفت و ابطال قول انحضرت متفق الکلمه بودند و از هر گوشه و کناری در صدد اظهار عیب و نقص و ابراز کذب او بودند و غایت بذل وجهد را در اطفاء نور او داشتند و نهایت سعی را در ابطال قول او مینمودند و علاوه بر این اکثر تابعین و مصدقین او نیز بر احوال ان کتب مطلع و مستحضر بودند ان حضرت در غایت اطمینان و نهایت

جرئت با صدای بلند در کتابیکه بجهت صدق و تصدیق خود
آورده علی رؤس الاشهاد اظهار نموده است که نام من در فلان
کتاب و فلان کتاب شما است و علامات و اوصاف من مذکور
است و پیغمبر شما بشارت بآمدن من داده و تمام شما را میشناسید
چنانچه فرزندان خود را میشناسید البته باید ذکر او در آن کتب
ثبت باشد و سخن او در این مطلب صدق و مطابق واقع باشد عقل بدیهی
و عرف و عادت و وجدان حاکم است بر اینمطلب و الا در نزد مخالف
و مؤالف و منافق و موافق رسوا و کذب او بر همه ظاهر خواهد شد و
مطلب مخالفین ثابت و موافقین از متابعت خود نادم و پشیمان میکردند
و معلوم است هیچ عاقلی بچنین امری اقدام نمینماید و آن جناب
بتصدیق جمیع عقلا حکیم و عاقل بوده قسیس فندر که از اشد
اعداء آنحضرتست در شرح بعضی از اخبار و احکام آنحضرت میگوید این
از کثرت عقل آنحضرتست نه از روی وحی و الهام علاوه بر این اگر این
ادعاء مطابق واقع نمیبود باید علماء یهود و نصاری و سایر
مطلعین بر کتب سماوی تکذیب نمایند و اظهار دارند کجا است نام تو
این توریة و این انجیل در چه جای آن اسم تو مکتوب است

بمردم ظاهر نمایند و اصحاب او را متفرق نمایند و فامیل خود را
حفظ نمایند از تشرف بدین اسلام و خود را آسوده نمایند از مقابله
و ارتکاب شداید و قبول اسلام و یا دادن جزیه و نصارای نجران
از معارضه و مقاومه علیه عاجز شدند و از مباهله با آن
حضرت خائف شدند و از روی اختیار ترک مباهله کردند
و راضی بمصالحه و دادن جزیه شدند پس بخوبی کشف میشود که شمایل
مبارک آنحضرت و اوصاف او در کتب سماویه موجود بوده و
احدی منکر نبوده عصبیت و دواعی نفسانیه مانع بوده است از شرف
و قبول و دخول در دین اسلام و اظهار میداشتند که ما دست از دین
آباء و اجداد خود بر نمیگردیم و فعلا در این اعصار قوم یهود را ملاحظه نمائیم
که بالنسبه اذل ناس میباشند و در غالب ممالک آنها را بمجالس و اشغال
مملکتی نمی پذیرند و از غالب حقوق اجتماعی محرومند و این ذلت فوق
العاده را ترجیح میدهند بر تقبل دین اسلام یا دین دیگری برای تعصب
دین آبائی و اجدادی و معلوم است تعصب بی اساس
عین جهل و نادانی است و همچنین میباشند زردشتیها خداوند نقل
میفرماید مقاله آنها را که میگویند انا وجدنا آبائنا علی امة
و انا علی آثارهم مقتدون عاقل باید تابع دلیل و برهان باشد

نه مقلد دیگران چنانچه جمع کثیری از امم سابقه که دارای اغراض
نبودند اسلام را اختیار نمودند در عصر آنحضرت **و باید
دانست** در موضوع قصاص تا اولیاء دم (ورثهٔ مقتول)
تقاضای قصاص ننمایند حاکم حق ندارد قاتل عمدی را قصاص نماید
فقط حق قصاص را خداوند متعال باولیاء دم مرحمت فرموده
باتفاق جمیع مسلمین از عامه و خاصه مذاهب خمسه (جعفری حنفی
شافعی مالکی حنبلی) تماماً اتفاق دارند بر این مطلب ضروری و از
اصول مسلمهٔ اسلام است فقط حق قصاص منحصر است باولیاء مقتول
واحدی غیر از آنان این حق را ندارند خداوند میفرماید وَمَن
قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا الخ منتهی مطلبی میماند که میت از کسی داشته
بدیهی است غیر از ورثه احدی از جانب حق مطالبه ندارد اعدام
انسان امر مهمی میباشد نمیتوان بهر وسیله ابراز در موقع اجرا گذاشت
فرض شود قاتل برادر مقتول باشد اولیاء دم (والدین مقتول)
برای علاقه که بقاتل ولد خود دارند تقاضای قصاص نمینمایند بر
فراغی از اینکه دو جراحت بر قلب آنان وارد شود و با این حال
دیگران قصاص نمایند ملاحظه شود چه اندازه بر خلاف وجدان
میباشد و همچنین در صورتیکه فرض شود شوهر عیال خود را بقتل

لِوَلِيِّهِ سُلْطَاناً فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً

برساند در حالتی که چند نفر اولاد از این شوهر دارد که کفیل و شفیق
آنان است باین جهت ورثه تعقیب نمایند معلوم نیست تعقیب حاکم
خیلی بموقع نیست و یا اینکه ورثهٔ مقتول بواسطه کثرت فقر و پریشانی
مایل باشند بر اینکه اصلاح نمایند بمبلغی از مال که مبنای زندگانی
خود قرار دهند و نفوس خود را از مردن نجات دهند و شرافت
خود را حفظ نمایند با اینحال چنانچه قصاص شود لابد تو یا مضر بمعیشت
و آسایش اولیاء دم خواهد بود و ممکن است منتهی بمعدوم شدن آنها گردد
و چنانچه گفته شود از نقطه نظر جنبهٔ عمومی که نظام مختل نشود باید حکم
اعدام صادر شود جواباً اظهار میشود اولا مورد عفو اولیاء دم
و یا عدم اقتضاء آنها قصاص را وقوع خارجی آن بسیار نادر است
و غالبا تقاضای قصاص میشود و باینجهت موجب اختلال نظام
نمیشود علاوه گفته میشود فقط همین قصاص که مقنن اسلام بولی دم
داده است که در صورتیکه بخواهد قصاص مینماید و قوهٔ مجریه هم
قدرت بر این امر داشته باشد حفظ نظام را مینماید و موجب
ارتداع دیگران از ارتکاب این جرم میشود چنانچه تجربه بخوبی
نشان میدهد و انسان نوعاً از محتمل السمیه بلکه از موهوم السمیه
احتراز و اجتناب مینماید چه رسد از مقطوع السمیه و ثانیاً اگر در مورد

وموقعی مستلزم این محذور باشد وسبب تجری شود ممکن است
مجازاتی اخف از اعدام قاتل را مردع ونظامات عمومی را
حفظ نمود وبمقتضای قانون باید تعزیر شود فقهای اسلام
این قسم فتوی داده اند ولو قتل من وجب علیه قصاص
غیر الولی قتل به لانه محقون الدم بالنسبة الی غیره وجماعت
کثیری از فقهاء میفرمایند در صورتیکه ولی دم صغیر باشد ویا جد پدری
داشته باشد که ولایت بر صغیر دارد معتقدند قصاص تا هنگامیکه
صغیر کبیر شود و برای اینکه حق قصاص از او میباشد ومیدانیم
بعد از بلوغ ورشد چه اراده خواهد نمود وشاید صلاح خود را در عفو یا
صلح بداند پس باید قاتل را حبس نمود تا ولی دم بالغ شود مقصود
اینست مسئله قتل واعدام در نظر مقنن اسلام صلی الله علیه وآله
خیلی اهمیت دارد قد تم الکتاب المستطاب بعون الله
الملك الوهاب فی ج آ / ۱۳۴۷ فی دار الخلافة
طهران

در اصول کافی روایت میکنند فتح بن یزید از حضرت ابو الحسن ع
روایتی مفصل است جزء اجزاء آن اینست قلت جعلت فداك
وفرجت عنی فرج الله عنك فقولك اللطیف الخبیر فسره لی کما فسرت
الواحد فانی اعلم ان لطفه علی خلاف لطف خلقه للفصل (ای
للفرق بینه تعالی وبین خلقه) غیر انی احب ان تشرح ذلك لی فقال یا
فتح انما قلنا اللطیف للخلق اللطیف ولعلمه بالشیء اللطیف اولا تری
وفقك الله فی النبات اللطیف وغیر اللطیف ومن الخلق اللطیف
من الحیوان الصغار ومن البعوض والجرجس وما هو اصغر منها ما لا
یکاد تستبینه العیون بل لا یکاد یستبان لصغره الذکر والانثی والحدث
المولود من القدیم فلما راینا صغر ذلك فی لطفه واهتدائه للسفاد
(نزو الذکر علی الانثی) والهرب من الموت والجمع لما یصلحه
وما فی لجج البحار (لجة البحر معظمه) وما فی لحاء الاشجار (قشر الشجر)
والمفاوز والقفار وافهام بعضها عن بعض منطقها وما یفهم
به اولادها عنها ونقلها الغذاء الیها ثم تالیف الوانها حمرة
مع صفرة وبیاض مع حمرة وانه ما لا تکاد عیوننا تستبینه
لدمامة (الصغر) خلقها لا تراه عیوننا ولا تلمسه ایدینا
علمنا ان خالق هذا الخلق لطیف لطف بخلق ما سمیناه بلا

علاج

علاج ولا اداة ولا آلة وان كل صانع شيء فمن شيء صنع والله
الخالق اللطيف الجليل خلق وصنع لا من شيء این روایت شریفه
بخوبی دلالت بر وجود صانع تعالی وکمال قدرت او دارد
علاوه دلالت میکند بر وجود حیوانات صغیره که از شدت صغر
حاسه بصر آنهارا درک نمیکند وقوه لامسه آنهارا لمس نمیکند و
این اشاره بآن حیواناتی است که بلسان اطباء جدید میکروب
مینامند نهج البلاغه حضرت شاه اولیا علیه السلام میفرماید اعجبوا لهذا
الانسان فانه یتکلم بلحم وینظر بشحم ویسمع بعظم ویتنفس من خرم یعنی عجب
بکنید از خلقت انسان بواسطه اینکه تکلم میکند بسبب یکپارچه گوشت و می‌بیند
بتوسط شحم و میشنود بسبب استخوانی و نفس میکشد از سوراخ بینی خود مرحوم
فرهاد میرزا معتمد الدوله نجل عباس میرزا نائب السلطنه میفرمودند
دکتر تولزون بعد از آنکه بمناسبتی این فرمایشات را استماع نمود و ترجمه
از او میخواستند اظهار داشت چنانچه من یقین نمایم که این فرمایشات
از علی بن ابیطالب علیه السلام است اسلام اختیار مینمایم مؤلف گوید
سر آن اینست که اطباء قدیم ویونانی سماع را بواسطه صماخ گوش عقیده
داشتند طب جدید بواسطه اینکه تشریح زیاد نمودند کشف کرده اند که سماع



